



تمامی حقوق برای مؤسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است.

akhosropanah@yahoo.com
khosropanah.ir
mhekmatair

جامعه‌ای علوی در نهج‌البلاغه

عبدالحسین خسروپناه

جامعه‌ای علوی در نهج‌البلاغه

عبدالحسین خسروپناه

ویراستار: رضا مصطفی‌لو

ناشر: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه‌ای علمیه

چاپ اول: پاییز 1380 / 3000 نسخه

قیمت: 1100 تومان

قم، صندوق پستی 4466/37185^۱ تلفن: 7737217

شابک: 9 - 3 - 93001 - 964

پیش‌اکش به:

او که هرگز مزه‌ای سیری را نچشید.

فهرست مطالب

پیش از گفتار 1

درآمد گلشن‌ها 5

ویژگی‌های برجسته‌ی علی(ع) 5

1. ایمان 5

2. موقعیت سنجی 5

3. آگاه ساختن مردم و آشنا کردن آنها به حقوق اجتماعی 6

4. خلوت‌گری عشق علی(ع) 6

5. هدایت ساختن مخالفان 7

6. تدریس و آموزش اخلاق اسلامی 7

7. تبیین فلسفی و عقلی حقایق 8

گلشن اول: کلام علوی

سیری در نهج‌البلاغه 12

سلوک‌ی در نهج‌البلاغه 19

الهیات و ماوراء الطبیعه 22

سلوک و عبادت 24

حکومت و سیاست 25

اهل بیت و خلافت 26

موعظه و حکمت 29

زیباشناسی کلام علی(ع) 34

گلشن دوم: قلمرو دین در سنت علوی

درآمد سخن 40

تعریف واژگان 41

روش‌شناسی قلمرو دین در سنت علوی 43

پیش‌فرض‌های قلمرو دین 48

قلمروشناسی دین از راه فلسفه‌ی بعثت پیامبران 53

قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین 58

تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگی‌های قرآن و سنت 63

قلمرو دین در عرصه‌ی اقتصاد 67

1. سیاست‌ها و اهداف ایجابی اقتصادی در سنت علوی 68

2. سیاست‌ها و اهداف سلبی اقتصادی در سنت علوی 69

3. ارزش‌های اقتصادی 70

4. وظایف متولیان امور اقتصادی 71

قلمرو دین در عرصه‌ی سیاست 72

	78	قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت
	85	قلمرو دین در عرصه‌ی نظام تربیتی
87		قلمرو دین در عرصه‌ی علوم طبی و بهداشتی
	88	قلمرو دین در عرصه‌ی فقه و حقوق
	90	قلمرو دین در عرصه‌ی عقاید
		گلشن سوّم: رفتار علوی
	94	جاذبه و دافعه‌ی علی
99		سیمای برادری از منظر امام علی(ع)
	109	علی(ع) و اوصاف پارسایان
	118	تربیت در مکتب علوی
	118	الف: عوامل و موانع تربیت
	121	ب. اهداف تربیت
	122	ج. اصول تربیت
	122	د. روش‌های تربیت
	126	علی(ع) و کانون جوانی
		گلشن چهارم: سیاست علوی
	132	اصلاحات از دیدگاه امام علی(ع)
	132	پیش‌زمینه‌ی اصلاحات
	133	چیستی اصلاح طلبی
138		وظایف اصلاحگران از دیدگاه امام علی(ع)
	138	1. جدا کردن فساد از اصلاح
	138	2. مشورت با مشاوران امین
	139	3. اصلاح فردی
	140	4. اصلاح نیتها
	140	5. تقدیم اصلاح دینی و معنوی
141		6. اصلاح فرهنگی با امر به معروف و نهی از منکر
	142	7. اصلاح همراه با عفو و مدارا
	143	8. اصلاح نظام اقتصادی
	144	9. اصلاح نظام سیاسی
145		راهها و روشهای اصلاحات اجتماعی
145		اصلاحات عملی و نظری امام علی(ع)
	155	مدیریت زمامداران از منظر علی(ع)

- 156 اهداف اساسي حکومت
- 157 تعهدات دروني حاکمان
- 157 معيار قرار دادن مردم در داوري
- 159 ويژگي‌هاي مشاوران حاکم
- 159 مشخصه‌هاي وزيران حاکم
- 160 سياستها و خط‌مشی‌هاي دولت
- 160 عناصر اجتماعي حکومت
- 161 ويژگي‌هاي سپاه اسلام و وظیفه‌ي دولت اسلامي
- 163 وظیفه‌ي دولت و شرايط قضات
- 163 وظیفه‌ي دولت و گزينش و بازرسى کارمندان
- 164 وظیفه‌ي دولت در امور دارايي و مالياتي
- 165 وظیفه‌ي دولت در امور اداري
- 166 دولت و تجارت و صنعت
- 166 دولت و طبقات ناتوان
- 167 وظائف مستقيم حاکم اسلامي
- 169 سیره‌ي اداري امام علي(ع)
- 178 مواضع سياسي امام علي(ع)
- 185 علي(ع)؛ قاطعيت يا تساهل؟
- 196 علي(ع) و مبارزه با بدعت‌ها
- 201 فتنه‌ها و فتنه‌زدائي‌ها
- 201 لغت شناسي فتنه
- 202 اوصاف و پي‌آمدهاي فتنه
- 203 آثار منفي فتنه
- 203 شيوه‌هاي فتنه‌انگيزي
- 204 عوامل فتنه‌گري
- 205 روش‌هاي فتنه‌زدائي
- گلشن پنجم: پرسمان اندیشه‌ي علوي
- 208 تا منشأ مشروعيت حکومت را از دیدگاه امام علي(ع) توضیح دهید.
- 209 تا علي(ع) چه تصويري از حکومت سياسي داشت؟
- 211 تا نگرش علي(ع) در باره‌ي سياست چیست؟
- 212 تا اهداف حکومت از دیدگاه امام علي(ع) چیست؟
- 214 تا روش حکومت‌داري امام علي(ع) را به اختصار توضیح دهید.

تا آیا واقعاً خواص، در انحطاط یا تکامل جامعه مؤثرند؟ 217

تا درباره‌ی جریان‌های سیاسی مخالف حضرت علی(ع) توضیح دهید. 218

تا روش‌های کاربردی مخالفان امام علی(ع) چه بود؟ 221

تا چرا علی(ع) بعد از رحلت پیامبر(ص) سکوت کرد و سکوت او تا ربع قرن طول کشید؟ آیا امیرالمؤمنین، خلافت را حق مسلم خویش نمی‌دانست؟ برای ستاندن حق خود، چه اقدامی نمود؟ سکوت بیست و پنج ساله چه توجیهی دارد؟ 225

تا مصحف امام علی(ع) چه اختلافی با قرآن موجود دارد؟ 228

تا آیا پیامبر(ص) بر امامت علی(ع) تصریح کرده است؟ 229

تا زن در نهج‌البلاغه چگونه توصیف شده است؟ 233

شبهه‌ای درباره‌ی زنان 237

پیش از گفتار

یکی از مسائلی که حیرت و شگفتی آدمیان را به ارمغان می‌آورد، مطالعه‌ی شخصیت علی(ع) است که جامع کمال انسانی و در بردارنده‌ی شهامت، حق‌جویی، حق‌خواهی، حق‌گرایی و عدالت است و فصاحت کلام او با شجاعتش همراهی می‌کرد.

مولود کعبه که ابراهیم‌وار هیچ‌گاه بر بتان سجده نکرد، موحد به دنیا آمد و موحدانه در محراب عبادت به دیدار حق شتافت و رستگار گشت.

امام(ع) برجسته‌ترین پیرو محمد(ص) بود و قرآن را طراز عدالت قرار می‌داد.

علی از روزگار خود بزرگ‌تر بود و همین سبب احساس تنهایی او بود؛ حتی جامعه‌ی تاریخ و جامعه‌ی معاصر بر اندام علی نمی‌گنجد.

تنهایی علی، زاییده‌ی کینه‌توزی و حسادت دشمنان و نادانی دوستان او بود. علی از گذشته و حال جفا دیده است و اما آیندگان نیز... .

وجه متفاوت و متضاد در علی(ع) مستشرقان را به وجد در آورده است. شیر بیشه‌ی روز و عارف شب، ذلت در برابر خدا و عزت در برابر دشمن، گرسنگی مستمر، همراه با فعالیت شبانه روزی، قاطعیت همراه با مدارایی، نمونه‌ای از تضاد علوی است.

مرگ علی(ع)، او را بیش‌تر شناساند؛ آن‌گاه که توفان سیاه ذلت و سیاست مکر و نیرنگ آشکار شد و زیونی مردم را به ارمغان آورد و سلطنت را جانشین امامت ساخت.

علی، گرفتار تعصب، افراط و تفریط، حسادت، کینه و ستم روزگار خویش بود. خواص، بیش از عوام به آن حضرت آزار می‌رساندند؛ همچنان که نزدیکانش بیش‌تر از دیگران به او ستم روا داشتند.

پیامبر در روز غدیرخم فرمود: «هر کس که من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست». و نیز فرمود: «پسر ابی‌طالب، ولایت امت‌ام حق توست؛ اگر به درستی و عافیت، تو را ولی خود کردند و با

رضایت درباره‌ی تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را به عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره‌ی تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار؛ زیرا خدا راه گشایشی به روی تو باز خواهد کرد».

هیچ شخصی در گذشته و حال، همچون علی برای اسلام و پیامبر فداکاری نکرد، به گونه‌ای که آیه‌ی «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ».

نور وحی و رسالت را به چشم خود دید و بوی نبوت را استشمام می‌کرد. هنگام نزول وحی، ناله‌ی شیطان را می‌شنید. آن‌گاه که هر کس سر در لاک خود فرو برده بود و در کارها سستی می‌ورزید، و زبان بسته بود، برای یاری دین، قیام کرد و بر همگان سبقت گرفت.

با سوز جان به پیامبر خطاب کرد: «هر شب خواب به چشمم نرود تا آن‌گاه که خداوند برای من سرایی را که در آن جای گرفته‌ای، اختیار کند. به زودی دختری، تو را خبر دهد که چگونه امتات گرد آمدند و بر او ستم کردند. همه‌ی سرگذشت را از او پرس و خبر حال ما را از او بخواه. این‌ها در زمانی بود که از مرگ تو دیری نگذشته بود و تو از یادها نرفته بودی».

امام در مقام فرمان‌روایی و زمام‌داری امور، سیاست‌های حقوقی، مالی، اداری، اقتصادی، سیاسی خود را شفاف بیان کرد و دولت خود را دولت پاسخ‌گو معرفی نمود.

زندگی علی(ع) سرشار از تعاون و همکاری و هم‌یاری بود. توجه به مستمندان و پرداخت زکات و صدقات، سیره‌ی مستمر او بود.

علی‌رغم غصب خلافت، همیشه خلفا را در قضاوت‌ها یاری می‌کرد و صراط مستقیم را به آن‌ها نشان می‌داد.

از حیث نسبت و علم و فضیلت و کمال نفسانی، جامع بود.

عرفان و اختلاف علوی، از نوع رهبانیت و گوشه‌نشینی نبود. جلوت و خلوت علی(ع) همراه هم بوده و در حالی دنیا پرستی را طرد می‌کرد که در دنیا زیست می‌نمود. علی(ع) محبت روحانی نسبت به خدا را اساس عرفان قرار داد.

کلام علی جاودانه است. خاموشی در آن راه ندارد و همچون خورشید می‌درخشد.

یاران علی همچون حجر بن عدی، عدی بن حاتم طایی، هانی بن عروه‌ی مرادی، عامر بن واثله‌ی کنانی، صعصعه بن صوحان، کمیل بن زیاد و... از امتیازات علوی برخوردارند.

سیره‌ی عملی و مکارم اخلاق حضرت علی(ع) نیز به تمام ابعاد آدمی نظر داشت.

اصلاحات علوی جامع بود. اصلاحات روحی، فردی و جسمی، اجتماعی را در بر گرفت.

«جامعه‌ی علوی در نهج‌البلاغه، قطره‌ای از اقیانوس معرفت علوی است که خوانندگان را در عرصه‌های کلام علوی، قلمرو دین در سنت علوی، رفتار علوی و سیاست علوی و پرسمان اندیشه‌ی علوی آشنا می‌کند که امیدوارم برای رفتار و جامعه‌ی انسانی پر فایده باشد. شایان ذکر است که مطالب و محتوای این کتاب، بسیار کوتاه و موجز نگاشته شده است و راه‌روان علی(ع) و شیفتگان مکتب علوی برای درک معارف آن عزیز، باید با دقت، سطور این اثر را بخوانند و از تندخوانی آن پرهیز نمایند.

در پایان، لازم است سپاس‌گزار یاری‌گران قلم و اندیشه‌ام باشم: همسر گران‌بندم که وجود این اثر مرهون تلاش، بازخوانی و اصلاحات اوست که در تمام مراحل زندگی سپاس‌گزار اویم؛ ویراستار محترم آقای رضا مصطفی‌لو، و آقایان ناصری و یوسفی حروف‌نگاران این مجموعه.

عبدالحسین خسروپناه

15 شعبان 1422 / 10 آبان‌ماه 1380

سال روز میلاد قائم موعود.

درآمد گلشن‌ها

ویژگی‌های برجسته‌ی علی(ع)

علی(ع) فرزند ابوطالب و نوه‌ی عبدالمطلب است. هاشم جد او به شمار می‌آورد. سیزده سال قبل از بعثت، در عرصه‌ی عالم خاکی ظهور کرد. کنیه‌ی او ابوالحسن و حیدر لقب اوست. علی(ع) از دوران کودکی پرورش یافته‌ی پیامبر بود و معرفت و حکمت و اخلاق را از او آموخت. برای شناخت بیشتر امام علی(ع) به بیان برخی ویژگی‌های برجسته‌ی آن حضرت می‌پردازیم:

1. ایمان

امیرالمؤمنین اولین کسی است که رسول خدا را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و به نماز او اقتدا کرد. حضرت جایگاه خود و یاران پیامبر را چنین توصیف می‌کند: «ما پیوسته و پی‌گیر در کنار رسول خدا(ص) با پدران و فرزندان و برادران و عموهایمان می‌جنگیدیم. و این امر جز افزودن بر ایمانمان و پذیرش و فرمان برداری بیشتر حق، پی‌آمده نداشت.»

2. موقعیت سنجی

با این‌که، امت پیامبر، پس از وفات آن حضرت، در امر خلافت، گرفتار اختلاف شدند و امانتی که پیامبر به دست علی(ع) سپرد، توسط افراد کینه‌توز غصب شد، ولی علی(ع) با موقعیت‌شناسی، صبر را بر تقابل ترجیح داد. و با سکوت، در مقابل فتنه و آشوب ایستاد تا این‌که، دین رسول الله بماند. حضرت در نامه‌ای به مردم مصر، جریان سقیفه را توضیح می‌دهد: «مردم را دیدم پیرامون دیگری گرد آمده‌اند و با او بیعت می‌کنند. دست از هرکاری برداشتم و بیعت نکردم تا آن گاه که دیدم بازگشتگان از اسلام بازگردیده، به نابودی دین محمد(ص) فرا می‌خوانند؛ لذا ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان برخیزم، در ساختمان آن شکستگی و رخنه‌ای بینم، یا آن را سراسر ویران بیابم که مصیبت چنین پیش‌آمده بر من، بسی گران‌تر است تا از دست رفتن سرپرستی شما که بی‌گمان بهره‌ی روزهایی اندک است.»

3. آگاه ساختن مردم و آشنا کردن آن‌ها به حقوق اجتماعی

«آن‌گونه سخنانی که با گردن‌کشان خودکامه می‌گویند، با من نگویند و چنان که در نزد خودخواهان تندخو محافظه کاری می‌کنند، با من محافظه‌کاری نکنید. و با ظاهر سازی معاشرت نداشته باشید و

درباره‌ی من گمان نبرید که اگر سخن حقی به من گفته شد، آن را سنگین احساس کنم، و نه این که بیندارید که من خواستار بزرگداشت خود از سوی شما هستم»

4. خلوت‌گری عشق علی(ع)

امیرالمؤمنین(ع) با همه‌ی عظمت و بزرگی، به درگاه خدا رو می‌آورد و با او خلوت و زمزمه می‌کرد. و چنین با خدا می‌گفت: «خدایا، گناهی را از من بیامرز که تو از من بدان دانتری. پس اگر بازگشتم، تو هم با آمرزش بر من بازگرد. خدایا، گناهی را از من بیامرز که به زبانم خواسته‌ام به سوی تو تقرّب بجویم، سپس قلبم با آن مخالفت کرده است. خدایا به گوشه‌ی چشم اشاره کردن‌ها و سخنان بی‌هوده گفتن‌ها و خواسته‌های ناروای دل و لغزش‌های زبان را از من بیامرز.»

5. هدایت ساختن مخالفان

خوارج و اهل نهروان از معاندان و مخالفان جدی حضرت علی(ع) بودند که با روش‌های گوناگون با آن حضرت مخالفت می‌نمودند؛ ولی امام علی(ع) در تعلیم و هدایت و آگاه سازی آن‌ها کوتاهی نکرد و در نامه‌ها و خطبه‌هایش، آن‌ها را به انحرافاتشان گوشزد نمود.

6. تدریس و آموزش اخلاق اسلامی

علی(ع) مانند سایر زمامداران نبود که تنها به حکومت‌داری خویش بیندیشد و از هدایت‌گری که مهم‌ترین وظیفه‌ی امامان است، غفلت نماید. به همین دلیل، نهج‌البلاغه، سرشار از ره‌نمودهای اخلاق نظری و عملی است. بیانات اخلاقی امام به جهان‌بینی و فرجام‌شناسی آن حضرت وابستگی معناداری دارد.

غیبت نمودن مردم، مرأ، لجاجت، خصومت، خشم، حسد، خودپسندی، حرص، کبر، آزمندی، دنیاپرستی، تنگ چشمی نمونه‌هایی از اخلاق ناپسند است که امام بدان پرداخته است. خوش‌خویی، در اختیار بودن زبان، اقدام کردن به کارهای پسندیده، صبر و پایداری، راستی در گفتار، فروتنی، دانش و بردباری نمونه‌هایی از درس‌های اخلاق پسندیده‌ی امام علی(ع) است. /

7. تبیین فلسفی و عقلی حقایق

امام علی(ع) در بیان حقایق الهی تنها به ذکر چند توصیه‌ی اخلاقی اکتفا نمی‌کرد؛ بلکه با روش عقلی و استدلالی به توصیف آن‌ها می‌پرداخت. برای نمونه، در جهت اثبات وحدت ذاتی و تجزیه ناپذیری حق تعالی می‌فرماید: «هر آن که خدا را توصیف کند و صفاتش را زاید بر ذات بداند او را دو چیز انگاشته، و هرکس او را دو چیز می‌انگارد برای او جزء قائل شده و قائل به جزء، خدا را درست نشناخته است. و کسی که خدا را درست نشناسد به سوی او اشاره می‌کند، و کسی که به او اشاره کند او را در مکانی محدود دانسته است، و هر که او را محدود بداند او را شمرده و خدا منزّه از این نسبت‌ها است. «خوانندگان گرامی توجه دارند که اسلوبی که امام علی(ع) در مسائل توحیدی بیان می‌کند، کاملاً عقلی و استدلالی است. شکی نیست که این بیانات از آن علی(ع) است و با سند معتبر تاریخی و نیز یکتاواختی سیاق این مطلب مستدل می‌گردد.

امام در خطبه‌ی دیگری می‌فرماید: «خداوند با برتری و چیرگی و قدرت خود بر اشیا و پدیده‌ها، جدا از آنهاست و موجودات و پدیده‌ها نیز به این‌که تحت قبضه‌ی قدرت اویند و بازگشتشان به سوی او است جدا از او هستند، هر کس خدا را توصیف کند محدودش دانسته، و هرکه او را محدود بداند تحت شمارش در آورده و آن موجب بطلان ازلیّت الهی است». و نیز می‌فرماید: «خداوند واحد و یگانه است اما نه واحدی عددی؛ همیشگی است لیکن نه در محدوده‌ی زمان، و پایدار است ولی نه به پشتوانه‌ی». حضرت امیرالمؤمنین(ع) در مقام اثبات وجود خداوند سبحان و صفات الهی می‌فرماید: «آیات و نشانه‌های قدرت خدا، برهان قاطعی بر اثبات هستی او است، بلکه خود وجود او که در همه چیز تجلّی دارد و گواه هستی خویش می‌باشد. و شناخت او همان توحید و یگانه دانستن او است، و توحید واقعی، جدا دانستن او از مخلوقات است به این معنی که صفاتش را مغایر صفات آنها بدانیم، نه این‌که کناره‌گیری و جدایی جسمانی مقصود باشد. او پروردگار و آفریدگار مطلق است و خود، آفریده و پرورده شده نیست. هرچه در ذهن تصور شود او بر خلاف آن است؛ چون آنچه به تمام ذات و حقیقت شناخته گردد، خدا نیست. او است که دلیل وجود خویش است و وسایل شناسایی را هم خود او فراهم آورده است.»

امام(ع) درباره‌ی شناخت خداوند، تصریح می‌کند که «حق تعالی با حواس درک نمی‌گردد و به مردم، قیاس و تشبیه نمی‌شود. کیفیت او شناخته نمی‌شود. خردها توان اندازه‌گیری او را ندارند و افکار و تخیلات از حریم کبریاوی او دورند. «چشم‌ها و حواس او را نمی‌بیند، ولی دل‌ها در پرتو ایمان واقعی و اخلاص، هستی او را درک می‌کنند، خداوند با اوصاف لطافت، غلظت و حجم توصیف نمی‌شود. خواست او بدون اندیشه و قصد صورت می‌گیرد. ظاهر است اما مستقیماً دیده نمی‌شود، ولی وجودش متجلی است.» .

گلشن اول

کلام علوی

سیری در نهج‌البلاغه

کلمات و سخنان امام علی(ع) از صدر اسلام مورد توجه شیفتگان معرفت قرار گرفته است. بر این اساس، نسبت به جمع‌آوری فرمایشات آن حضرت اهتمام فراوان ورزیده شد. کسانی که درگردآوری بیانات امام تلاش نمودند به ترتیب تاریخی عبارتند از:

1. حارث بن عبدالله همدانی (متوفای 65 ق).
2. ابوسلیمان، زید بن وهب جهنی کوفی (متوفای 96 ق).
3. اصیغ بن نباته.
4. ابواسحاق، نزاری ابراهیم بن حکم (از علمای قرن دوم).

5. ابومنذر، هشام بن محمد سائب کلبی کوفی (متوفای 204 ق).
 6. مسعده بن صدقه (از علمای قرن دوم).
 7. ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقدی بغدادی (متوفای 207).
 8. لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف از دی غامدی کوفی معروف به ابومخنف (متوفای 157 ق).
 9. ابوالحسن، علی بن محمد بن عبدالله بن ابیسیف بغدادی (متوفای 225 ق).
 10. صالح بن ابی حماد (متوفای قرن سوم).
 11. ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله خراز کوفی نهمی (متوفای قرن سوم).
 12. اسماعیل بن مهران از اصحاب امام رضا (ع) (متوفای قرن سوم).
 13. ابوالحسن، علی بن عبدالله بن بخیع سعدی مشهور به ابن المدینی (متوفای 234 ق).
 14. عبدالعظیم بن عبدالله علوی حسنی (متوفای قرن سوم).
 15. ابوعثمان، عمرو بن بحر البصری (متوفای 255 ق).
 16. ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی کوفی (متوفای 283 ق).
 17. ابوبکر، محمد بن حسین بن درید از دی بصری (متوفای 321 ق).
 18. عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی از دی بصری (متوفای 332 ق).
 19. ابوحنیفه، نعمان بن محمد بن منصور بن حیون مغربی تمیمی مصری (متوفای 363 ق).
 20. ابوالحسن، محمد بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر (ع) مشهور به سید رضی و شریف رضی سامان دهنده ی نهج البلاغه که در سال 359 هجری در بغداد چشم به جهان گشود و در سال 406 از این عالم فانی رخت بر بست.
- نهج البلاغه به جهت اهمیت محتوایی و زبانی مورد استقبال فراوان عالمان شیعه و سنی قرار گرفت و بدان شرح‌ها، حاشیه‌ها و تعلیق‌ها زده شد.
- محققان از بیست و شش تا دویست و ده شرح نهج البلاغه را نام برده‌اند. سید رضی و برادرش سید مرتضی، پاره‌ای از جمله‌ها یا خطبه‌های حضرت را تبیین و شرح نموده‌اند، ولی اولین شارح تمام نهج البلاغه، علی بن ناصر از علمای قرن هفتم هجری است.
- برخی از محققان، ضیاءالدین تاج الاسلام علم الهدی کاشانی راوندی از علما و مفسران قرن ششم هجری را به عنوان اولین مفسر و محقق نهج البلاغه دانسته‌اند. و عده‌ای قطب الدین راوندی را اولین مفسر نهج البلاغه معرفی می‌کنند و ابن ابی الحدید نیز به منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، نوشته‌ای قطب الدین راوندی متوفای 573 استناد می‌کند. حدائق الحقائق، قطب الدین کیدری نیز شرحی ادبی، لغوی بر نهج البلاغه است. کیدری از عالمان خراسان در قرن ششم هجری است. شرح ابن ابی الحدید نیز گسترده‌ترین و استوارترین شرح‌های نهج البلاغه است که توسط یک عالم سنی معتزلی نگاشته شده است. از امتیازات این شرح، بهره‌گیری از تاریخ در بیان جریان‌های سیاسی و اجتماعی صدر اسلام و خلافت علوی است.

شرح نهج البلاغه، نگاشته‌ی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی از فضلا و فقهای بزرگ قرن هفتم هجری و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، اثر میرزا حبیب الله هاشمی خویی و بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، علامه محمد تقی شوشتری از علمای معاصر و ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، علامه محمد تقی جعفری و پرتوی از نهج البلاغه، آیت الله سید محمود طالقانی و دکتر سید محمد مهدی جعفری و پیام امام، آیت الله ناصر مکارم شیرازی نیز نمونه‌هایی از این تفاسیر نهج البلاغه می‌باشند.

ترجمه‌های فراوانی بر نهج البلاغه به زبان فارسی نگاشته شده که می‌توان ترجمه و شرح نهج البلاغه‌ی فیض الاسلام؛ ترجمه اسدالله مبشری؛ ترجمه‌ی محمد جعفر امامی و محمدرضا آشتیانی؛ ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی؛ ترجمه‌ی عبدالمجید معادی‌خواه؛ ترجمه‌ی محمدجواد شریعت؛ ترجمه‌ی محمد تقی جعفری؛ ترجمه‌ی حسین استادولی؛ ترجمه‌ی سید جمال الدین دین‌پور؛ ترجمه‌ی محمودرضا افتخارزاده؛ ترجمه‌ی محمد دشتی؛ ترجمه‌ی مصطفی زمانی؛ ترجمه‌ی حسین عمادزاده اصفهانی و ده‌ها ترجمه‌ی دیگر اشاره کرد. نهج البلاغه به زبان‌های مختلف انگلیسی، اردو، اسپانیایی، آلمانی، ایتالیایی، فرانسوی، استانبولی و غیره نیز ترجمه شده است. نهج البلاغه از نظر طبقه‌بندی، به سه بخش خطبه‌ها و کلمات، نامه‌ها و حکمت‌ها تقسیم می‌شود. بخش اول مشتمل بر یکصد و بیست و پنج خطبه، صد و یازده کلمه و چهار قول و بخش دوم شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان‌نامه و بخش سوم دارای چهارصد و هشتاد جمله‌ی کوتاه حکمت‌آمیز است.

نهج البلاغه از نظر محتوایی به مسائل گوناگون اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی پرداخته است و در قالب خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها به پرسش‌ها و مسائل عرصه‌های مذکور پاسخ داده است. نهج البلاغه در مسائل اعتقادی به آفرینش جهان و انسان و جانوران، هدفدار بودن خلقت انسان، معرفت حق تعالی و وحدت حق تعالی، هدف فرستادن پیامبران، هدف بعثت پیامبر اکرم(ص)، استمرار رسالت با قرآن و عترت و فرجام و رستاخیز، پرداخته است.

امام علی(ع) در نهج البلاغه، به مسائل اقتصادی نیز پرداخته است و مسئولیت انسان را نسبت به سرزمین‌ها و چهارپایان و ارج نهادن به کار و تلاش انسان و بهره‌مندی از حاصل دسترنج خویش و ضرورت آبادانی سرزمین‌ها و ذخیره‌سازی ثروت و توصیه‌هایی مربوط به بیت‌المال و عدالت اجتماعی و فقر زدایی و راه‌نمودهای اخلاقی به ثروتمندان و برنامه‌های اقتصادی و وظایف فردی نیازمندان و وظایف دولت و جامعه را بیان کرده است.

بخش دیگری از فرمایشات امام علی(ع) به مسائل سیاسی و حکومتی اختصاص دارد. امام(ع) در این ساحت، به وظایف کارگزاران و استانداران، نویسندگان، ارتش و نیروها و سران نظامی، روش‌های دریافت مالیات و اصول کشورداری پرداخته است.

ساحت دیگر نهج البلاغه، مسائل اخلاقی و تربیتی است. که امام(ع) بر مبنای جهان‌بینی توحیدی، آنرا استوار ساخته است. اخلاق فردی در نهج البلاغه، دانش اندوزی توأم با عمل، بی‌اعتنایی به

زخارف دنیوی، آزادگی و ظلم ستیزی، نظم و حساب‌رسانی در امور را تبیین نموده است و اخلاق اجتماعی نیز به خوش خلقی و انسان دوستی، انصاف‌ورزی با مردم و مانند این‌ها اشاره کرده است. مسائل عبادی و معنوی مانند سیمای عابدان شب زنده‌دار، انگیزه‌های گوناگون در عبادت، حالات و مقامات عابدان و تأثیر عبادت در زوال گناه نیز در نهج‌البلاغه مورد توجه جدی قرار گرفته است. روی‌کرد علی(ع) در سراسر سخنانش بر مبنای عدالت است؛ همان‌گونه که فرمود: «عدالت، زندگی است». علی(ع) از آن بسیار افرادی نبود که در سخن، از حق دم می‌زنند، ولی در عمل از آن سرمی‌پایزند؛ زیرا حق، در مقام سخن گسترده‌ترین پهنای را داراست ولی در مقام اجرا و عمل بدان، در تنگنایی بی‌مانند است؛ یعنی در مقام سخن، به آسانی می‌توان حق و عدل را ستود و از آن دم زد، ولی عمل کردن بدان، بسیار دشوار و مشکل است. «امام علی(ع) در برابر ستم‌کاران چونان تندی می‌گرید و برای مظلومان پناهی استوار و امیدبخش است. علی(ع) حریم مقدس عدالت است و با انسانیتی والا و شمشیر و قلم، حریم آن را پاس می‌دارد. سرزمین‌هایی را که ستم بر آن‌ها غلبه یافته و مکان‌هایی که کابوس فقر بر آن‌ها چیره شده است، چه کسی می‌تواند نجات دهد جز نهج‌البلاغه که برنامه‌ی حاکمیتی عادل است که بنیاد ستم را در هر مکان و زمان، از ریشه برمی‌آورد.»

علی(ع) به پاسدارانش توصیه می‌کرد: «بر توباد که عدالت را درباره‌ی دوست و دشمن اجرا کنی.» علی(ع) این روی‌کرد را از قرآن آموخت که: «مبادا دشمنی با گروهی سبب شود، عدالت را ترک کنید.» «هماره می‌باید عدالت را به پا دارید، گرچه به زیان خودتان یا پدر و مادران و یا نزدیکانتان باشد؛ چون سخن می‌گویید، عدالت را به پا دارید، هرچند درباره‌ی نزدیکانتان باشد.»

جلوه‌های عدالت علوی عبارت است از برابری در بهره‌برداری از بیت‌المال و امتیازهای عمومی، مراقبت و بازرسی مداوم از اجرای عدالت توسط کارگزارانش، تساوی همگان در برابر قانون.

سلوکی در نهج‌البلاغه

نهج‌البلاغه اثری است که باید با آن زیست و تنفس کرد. روح را با آن هم‌لام ساخت و با آن نبض و قلب را به تپش در آورد، تا معانی آن در عمق جان بنشیند و بتوان دنیا‌های آن را وارد شد و سرزمین‌هایش را فتح کرد. هرچند رسیدن به قله‌ی رفیع معرفت علی(ع) حتی در حوزه‌ی نهج‌البلاغه بر کسی میسر نیست و ضعف ما حکم می‌کند که نمی‌توان تمام دنیا‌های زهد و تقوا و عبادت و عرفان و حکمت و فلسفه و پند و موعظه و ملاحم و مغیبات و سیاست و مسئولیت‌های اجتماعی، حماسه، شجاعت و دیگر زوایای نهج‌البلاغه را وارد شد و این اقیانوس بی‌پایان را شناخت. نگارنده نیز در فصول این کتاب مدعی شناساندن تمام ابعاد و محتوای نهج‌البلاغه نیست بلکه تنها در صدد است تا از خوانندگان، بیگانگی نسبت به کلام علی(ع) را بزدايد. و مخاطبان را از این معارف عظیم و ارزش‌مند، ذره‌ای بهره‌مند سازد.

نهج‌البلاغه، پرتوی درخشان از هدایت قرآن است که به ابعاد گوناگون سعادت آدمی پرداخته است و مباحث و موضوعات ذیل را تبیین کرده است.

خداشناسی: شامل توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی و بیان صفات ذاتی و فعلی الهی از جمله علم و قدرت و حیات و عدالت و خالقیت و غیره.

راه‌نما شناسی: شامل ضرورت بعثت پیامبران، فلسفه‌ی بعثت، هدف بعثت، روش تبلیغ و هدایت‌گری پیامبران، مسئله‌ی امامت و ولایت، معرفی ابعاد گوناگون قرآن و سنت.

کائنات و مسئله‌ی آفرینش: مانند هدف‌داری در خلقت، حرکت مخلوقات، آفرینش جهان و طبیعت و انسان و ویژگی‌های آنها.

رهبری و مسائل اجتماعی: مانند وظایف و شرایط رهبری، حقوق متقابل دولت و مردم، امور اقتصادی، سیاست بین‌المللی، تعلیم و تربیت و روابط اجتماعی، جنگ و صلح و سایر حقوق بین‌المللی.

موعظه و حکمت: شامل زهد، تقوی، ایثار، دنیا، رذایل اخلاقی و فضایل اخلاقی.

تاریخ: حوادث تاریخی، مردم‌شناسی، فتنه‌ها و بلاهای جوامع گذشته جهت شناساندن حقایق این جهان.

احکام و عبادات: بیان باید و نبایدهای شرعی و فلسفه و آثار عملی آنها.

فرجام‌شناسی: شامل مرگ، برزخ، حشر، حساب، بهشت، دوزخ و زندگی اخروی.

دعا و مناجات: شامل تضرع، استغفار و غیره.

به طور کلی محتوای نهج البلاغه، مشتمل بر تفسیر قرآن و احادیث نبوی و بیان معارف اسلامی است، در یکصد و بیست و دو مورد به آیات قرآن و در سی و هشت مورد به احادیث نبوی استناد شده و در یازده مورد آیات، تفسیر و در نود و شش مورد کتاب خدا وصف شده است.

نهج البلاغه که در سال 400 هجری، حدود هزار سال پیش، توسط سید رضی گردآوری شده، در سه بخش عمده ترتیب یافته است:

بخش نخست: خطبه‌ها و کلمات امیرالمؤمنین که شامل یکصد و بیست و پنج خطبه و یکصد و یازده کلمه و چهار قول که دوازده قطعه از خطبه‌ها یا کلمات دعا هستند.

این خطبه‌ها و کلمات از نظر حجم کمی متفاوتند از یک سطر تا هفده صفحه را شامل می‌شوند.

بخش دوم: نامه‌ها که شامل شصت و سه نامه، دوازده وصیت و سفارش و بخش‌نامه، دو فرمان، یک دعا و یک پیمان‌نامه است که بلندترین آنها فرمان شریف حضرت به مالک اشتر و کوتاه‌ترین آنها نامه‌ی هفتادونه با دو سطر است.

بخش سوم: حکمت‌ها که شامل چهارصد و هشتاد جمله‌ی کوتاه حکمت‌آمیز است.

گفتنی است نهج البلاغه، گزیده‌ای از فرمایشات گهربار علی(ع) است که سید رضی با توجه به تخصص خود یعنی ادبیات و شعر و سخن‌آوری، این مجموعه را گرد آورده است، سخنانی که از حیث زیبایی و تأثیر و نفوذ از ویژگی خاصی برخوردار است؛ نثر است، ولی از مزایای نظم برخوردار است و بر عمق احساسات انسانی تأثیر می‌گذارد. علی(ع) در این باره می‌فرماید:

«همانا زبان، پاره‌ای از انسان است و در اختیار ذهن او. اگر ذهن نجوشد و واپس رود، از زبان کاری ساخته نیست؛ اما آنگاه که ذهن باز شود، مهلت به زبان نمی‌دهد. همانا فرماندهان سپاه سخنیم،

ریشه‌ی درخت سخن در میان ما دویده و جا گرفته و شاخه‌هایش بر سرما آویخته است». / شاهکار نهج‌البلاغه و سخنان علی(ع) این است که تنها در يك میدان اسب نتاخته است. در میدان‌های گوناگون، جولان نموده است و سرّ این جامعیت، به جامعیت سخن‌گوست؛ زیرا سخن نماینده‌ی روح و دنیای گوینده است. روح علی محدود به دنیای خاصی نیست؛ به اصطلاح عرفا، انسان کاملی است که تمام مراتب هستی را در بر دارد. این ویژگی روحانی، در کلام علی(ع) نیز تجلّی نموده است. و مباحث و مسائلی چون الهیات و ماوراء الطبیعه، سلوک و عبادت، حکومت و عدالت، اهل بیت و خلافت، موعظه و حکمت، دنیا و دنیا پرستی، حماسه و شجاعت، ملاحم و مغیبات، دعا و مناجات، شکایت، اصول اجتماعی، اسلام و قرآن، اخلاق و تهذیب نفس، شخصیت‌ها و را در بر گرفته است. و اینک به اختصار، به این مسائل از منظر علی(ع) خواهیم پرداخت.

الهیات و ماوراء الطبیعه

نهج‌البلاغه به صورت اعجاب‌انگیزی به بحث‌های توحیدی با شیوه‌های مختلف پرداخته است. برخی از بخش‌های آن از طریق مطالعه در مخلوقات و آثار صنع و بیان نظام کلی آسمان و زمین یا مطالعه‌ی موجود معینی چون خفاش، طاووس، مورچه، به این بحث پرداخته و گاهی نیز از طریق استدلال، مسائل توحیدی را ذکر کرده است. در خطبه‌ی 227 از استحکام خلقت و استواری ترکیب مورچه و دستگاه شنوایی و بینایی و استخوان و پوست آن و چگونگی حرکت و گردآوری دانه سخن می‌گوید و خوانندگان را به تفکر در مجرای ورودی و خروجی غذا و ساختمان شکم، گوش و چشم او دعوت می‌کند. حضرت با این نوع استدلال آیه‌ای، در صدد تحقق آگاهی مخاطبان نسبت به کمال پدیدآورنده و هستی بخش است. ولی حضرت در بخشی از بحث‌های الهی نهج‌البلاغه به تفکرات عقلی محض و محاسبات فلسفی خالص پرداخته است. هرچند برخی در این شیوه‌ی تفکر تردید دارند و به همین جهت در اصالت انتساب این‌گونه مباحث نهج‌البلاغه به امام علی(ع) تشکیک می‌نمایند. در حالی که این شیوه از تفکر نیز در قرآن وجود دارد. آیات «لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي» و «إِنَّا نَتَذَكَّرُ الْإِنشَاءَ» از این سنخ‌اند. و در نهج‌البلاغه نیز مباحث توحیدی با شیوه‌ی عقلی مطرح شده است.

«مع كل شي لا بمقارنه و غير كل شي لا بمزايله» ؛ او با همه‌چیز هست ولی نه به نحو مقارنت و مغایر با همه چیز است ولی نه به این وجه که از اشیا جدا باشد.

«ليس في الاشياء بوالج و لاعتها بخارج» ؛ او در اشیا حلول نکرده است، و در عین حال از هیچ چیز هم بیرون نیست.

«الاحد لا بتأويل عدد» ؛ او يك است ولی نه يك عددی.

«لا يُشْمَلُ بحدٍّ و لا يُحْسَبُ بعدد» ؛ هیچ حدود و اندازه‌ای، او را در بر نمی‌گیرد و با شمارش به حساب نمی‌آید.

سپاس خدای را که آفرینش، دلیل بر هستی او، و حدوث مخلوقاتش دلیل بر ازلیت او، و مانند داشتن مخلوقاتش، دلیل بر بی‌مانندی اوست. از حواس پنهان است و دست حواس به دامن کبریایی‌اش نمی‌رسد، و در عین حال هویداست و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع و حاجب و پرده‌ی وجودش شود. زمان‌ها، او را همراهی نمی‌کنند و اسباب و ابزارها او را کمک نمی‌کنند، هستی او بر زمان‌ها، وجود او بر نیستی، و ازلیت او بر هر آغازی تقدم دارد.

سلوک و عبادت

پرستش خداوند و ترک هرگونه بت‌پرستی، یکی از اصول تعلیمات پیامبران الهی است. عبادات اسلامی به صورت دسته‌جمعی و فردی شکل گرفته است. از نظر اسلام هرکار خیر و مفیدی اگر با انگیزه‌ی پاک خدایی توأم باشد، عبادت است؛ بنابراین درس خواندن، کار و کسب کردن و فعالیت اجتماعی کردن اگر لله و فی الله باشد، عبادت است. تلقی افراد از عبادت یگانه نیست؛ از نظر برخی، عبادت، نوعی معامله و معاوضه و مبادله‌ی کار و مزد است. تلقی دیگر از عبادت، تلقی عارفانه است. بر حسب این تلقی، عبادت نردبان قرب است؛ معراج انسان و تعالی روان او است.

تلقی نهج‌البلاغه از عبادت، تلقی عارفانه است. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید: «همانا گروهی، خداوند را به انگیزه‌ی پاداش می‌پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است؛ و گروهی او را از ترس می‌پرستند، این عبادت، عبادت برده صفتان است؛ و گروهی او را برای آنکه او را سپاس‌گزاری کرده باشند، می‌پرستند، این عبادت آزادگان است».

«من تو را به خاطر بیم از کیفرت و یا به خاطر طمع در بهشتت پرستش نکرده‌ام، من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته‌ی پرستش یافتنم». ریشه‌ی همه‌ی آثار معنوی، اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است یاد حق و یاد بردن غیر او است. بر این اساس می‌فرماید: «خداوند، یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده است. دل‌ها بدین وسیله از پس کری، شنوا و از پس نابینایی، بینا و از پس سرکشی و عناد، رام می‌گردند».

«اهل معنی در پرتو عبادت به مقالات و حالات و کرامت‌هایی دست می‌یابند و فرشتگان، آنان را در میان گرفته و آرامش برایشان فرود آورده و درهای ملکوت بر روی آنان می‌گشایند.»

امام علی(ع) در ترسیم چهره‌ی عابدان چنین می‌فرماید:

«شب‌ها پاهای خود را برای عبادت جفت می‌کنند؛ آیات قرآن را با آرامی و شمرده شمرده تلاوت می‌نمایند؛ با زمزمه‌ی آن آیات و دقت در معنی آن‌ها غمی عارفانه در دل خود ایجاد می‌کنند و دواي دردهای خویش را بدین وسیله ظاهر می‌سازند؛ هرچه از زبان قرآن می‌شنوند مثل این است که به چشم می‌بینند؛ هرگاه به آیه‌ای از آیات رحمت می‌رسند بدان طمع می‌بندند و قلبشان از شوق لبریز می‌گردد؛ چنین می‌نماید که نصب العین آن‌هاست؛ و چون به آیه‌ای از آیات قهر و غضب می‌رسند بدان گوش فرا می‌دهند و مانند این است که آهنگ بالا و پایین رفتن شعله‌های جهنم به گوششان می‌رسد؛ کمرها را به عبادت خم کرده پیشانی‌ها و کف دست‌ها و زانو‌ها و سر انگشت‌پاها به خاک

می‌سایند و از خداوند، آزادی خویش را می‌طلبند. همین‌ها که چنین شب زنده‌داری می‌کنند و تا این حد روحشان به دنیای دیگر پیوسته است، روزها مردانی هستند اجتماعی، بردبار، دانا، نیک و پارسا.» حکومت و سیاست

از جمله مسائلی که در نهج‌البلاغه فراوان از آن بحث شده، مسائل مربوط به حکومت و سیاست و عدالت است. حضرت، در مقابله با خوارج و سایر گروه‌های معاند، از ضرورت حکومت مقتدر، حقوق متقابل حکومت و مردم، ارزش عدالت، امانت‌داری حکومت (نه مالکیت آن) سخن گفته است در خطبه‌ی 40 از ضرورت فرمان‌روای نیک یا بد، و در خطبه‌ی 207 از حقوق متقابل حکومت و مردم، در حکمت 429 از اشرفیت و افضلیت عدالت، و در خطبه‌ی 126 از تقدم عدالت بر مصلحت و در نامه‌ی 5 از امانت‌داری حکومت تأکید شده است.

اهل بیت و خلافت

نهج‌البلاغه در باب خلافت اهل بیت متضمن مسائل ذیل است:

1. مقام ممتاز و فوق عادی اهل بیت و این‌که علوم و معارف آن‌ها از یک منبع فوق بشری سرچشمه می‌گیرد و آن‌ها با دیگران قابل مقایسه نیستند؛ 2. احقیت و اولویت اهل بیت از جمله شخص امیرالمؤمنین(ع) به امر خلافت به حکم وصیت، لیاقت، فضیلت و قرابت؛ 3. انتقاد از خلفا؛ 4. فلسفه‌ی اغماض و چشم‌پوشی علی(ع) از حق مسلم خود و حدود آن.

علی(ع) در بیان مقام ممتاز اهل بیت(ع) می‌فرماید: «اهل بیت(ع) جایگاه راز خدا، پناه‌گاه دین او، صندوق علم او، مرجع حکم او، گنجینه‌های کتاب‌های او و کوه‌های دین او می‌باشند. به وسیله‌ی آن‌ها پشت دین را راست کرد و تزلزلش را مرتفع ساخت. احادی از امت با آل محمد(ص) قابل قیاس نیست. کسانی را که از نعمت آن‌ها متنعم‌اند، با خود آن‌ها نتوان هم‌تراز کرد. آنان رکن دین و پایه‌ی یقین‌اند. تندروان باید به آنان برگردند و کندروان باید سعی کنند به آنان برسند. شرایط ولایت امور مسلمین در آن‌ها جمع است و پیغمبر درباره‌ی آن‌ها تصریح کرده است و آنان کمالات نبوی را به ارث برده‌اند. این هنگام است زمانی که حق به اهلش بازگشته و به جای اصلی خود منتقل گشته است.» «ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدن‌های علوم و سرچشمه‌های حکمت‌هاییم» .

«جامه‌ی زیرین و یاران واقعی و گنجوران دین و درهای ورودی اسلام ماییم؛ به خانه‌ها جز از درهایی که برای آن‌ها مقرر شده است نتوان داخل شد و فقط دزد است که از دیوار وارد می‌شود» .

«آنان مایه‌ی حیات علم و مرگ جهل می‌باشند؛ حلم و بردباریشان از میزان علمشان حکایت می‌کند و سکوت‌های به موقعشان از توأم بودن حکمت با منطق آن‌ها خبر می‌دهد، نه با حق مخالفت می‌ورزند و نه در حق اختلاف می‌کنند. آنان پایه‌های اسلام و وسایل احتفاظ مردمانند؛ به وسیله‌ی آن‌ها حق به جای خود برمی‌گردد و باطل از جایی که قرار گرفته، دور می‌شود و زبانش از بیخ بریده می‌شود. آنان دین را از روی فهم و بصیرت و برای عمل فرا گرفته‌اند، نه آن‌که طوطی‌وار شنیده و ضبط کرده باشند و تکرار کنند؛ همانا ناقلان علوم فراوان‌اند، اما جانب‌داران آن کم‌اند.»

امام علي(ع) در باب احقيّت و اولويت و حق اختصاص اهل بيت نسبت به مسئله‌ي حاکميت نیز سخن گفته است و مسئله‌ي نص و وصيت پيامبر را به صراحت بازگو کرده است. در خطبه‌ي 2 نهج‌البلاغه مي‌فرمايد: «و فيهم الوصية و الوراثه»؛ وصيت رسول خدا(ص) و وراثت او در ميان اهل بيت است. «به خدا سوگند از روزي که خدا جان پيامبر خویش را تحويل گرفت تا امروز، همواره حق مسلم من از من سلب شده است». امام(ع) در موارد ديگر از امر حکومت به عنوان حق خویش ياد مي‌کند و از ظلم قريش و همدستان آنها به خدا شکايت مي‌نمايد. در خطبه‌ي شقشقيه، مسئله‌ي لياقت و فضيلت را مطرح مي‌سازد و مي‌فرمايد: «به خدا سوگند! پسر ابوقحافه، خلافت را مانند پيراهني به تن کرد، در حالي که مي‌دانست آن محوري که اين دستگاه بايد برگرد آن بچرخد من هستم. سرچشمه‌هاي علم و فضيلت از کوهسار شخصيت من سرازير مي‌شود و شاهباز وهم اندیشه‌ي بشر از رسيدن به قله‌ي عظمت من باز مي‌ماند».

در مقابل استدلال مهاجران نسبت به انتساب آنها به پيامبر و قريشي بودن آن حضرت، قرابت و نسبت خود را گوشزد مي‌کند و به شدت از عمل نکرد خلفاي سه‌گانه، ابوبکر و عمر و عثمان، انتقاد مي‌کند. انتقاد حضرت نسبت به ابوبکر اين است که او به خوبي مي‌دانست که علي شايسته‌تر به امر خلافت است؛ پس چرا پسر ابوقحافه، پيراهن خلافت را بر تن کرد؛ و اين‌که چرا پس از خود، خليفه تعيين کرد. انتقاد امام(ع) به عمر در قلمرو روحيّات و اخلاقيات از جمله خشونت و غلظت و شتاب‌زدگي و اشتباهات مکرر او برمي‌آورد؛ علاوه بر آن‌که حکومت وي را غاصبانه معرفي مي‌کند. دولت عثمان نیز گرفتار فساد اداري و مالي گرديد تا حدّي که سبب قتل او را فراهم کرد؛ هر چند نزديکان وي از جمله معاويه براي رسيدن به قدرت در اين ماجرا نقش داشتند. علي(ع) با اين همه انتقادات و استدلال‌ها، نسبت به اوضاع زمان سکوت و مدارا کرد و ترك قيام و دست نبردن به شمشير را پيشه‌ي خود ساخت و فرمود: «خار در چشمم بود و چشم‌ها را بر هم نهادم؛ استخوان در گلويم گير کرده بود و نوشيدم؛ گلويم فشرده مي‌شد و تلخ‌تر از حنظل در کامم ريخته بود و صبر کردم». در پاسخ ابوسفیان، آن‌گاه که آمد و خواست تحت عنوان حمايت از علي(ع) فتنه به پا کند، فرمود: «امواج درياي فتنه را با کشتي‌هاي نجات بشکافيد، از راه خلاف و تفرقه دوري گزينيد و نشانه‌هاي تفاخر بر يکديگر را از سر بر زمين نهيّد».

وقتي زهرا(س) با حمله‌هاي کوه شکن، شوهر غيور خود را مورد عتاب قرار مي‌دهد که: «اي پسر ابوطالب، چرا به گوشه‌ي خانه خزیده‌اي؟ تو هماني که شجاعان از بيم تو خواب نداشتند. اکنون در برابر مردمي ضعيف، سستي نشان مي‌دهي؟ اي کاش مرده بودم و چنين روزي را نمي‌ديدم.» و علي(ع) پس از شنيدن سخن زهرا(س) با نرمي او را آرام مي‌کند که نه، من فرقي نکرده‌ام من همانم که بودم؛ مصلحت چيز ديگري است.

موعظه و حکمت

بخش مهمّي از نهج‌البلاغه به موعظه‌ها، پندها، اندرزها و حکمت‌هاي عملي اختصاص دارد. عناصر موعظه‌اي نهج‌البلاغه متنوع است؛ تقوا، توکل، صبر، زهد، پرهيز از دنيا پرستي، از تنعم و تجمل، پرهيز از هواي نفس، پرهيز از طول امل، پرهيز از عصبيت، پرهيز از ظلم و تبعيض، ترغيّب به احسان و محبت و

دست‌گیری از مظلومان و حمایت ضعیف، ترغیب به استقامت و قوّت و شجاعت، ترغیب به وحدت و اتفاق و ترك اختلاف، دعوت به عبرت از تاریخ، دعوت به تفکر و تذکر و محاسبه و مراقبه، یادآوری گذشت سریع عمر، یادآوری مرگ و شدايد سكرات و عوالم بعد از مرگ، یاد آوري احوال قیامت. و اینك به تبیین پاره‌ای از این مفاهیم می‌پردازیم:

تقوا: تقوا یعنی پرهیزکاری و اجتناب‌کاری و كناره‌گیری. تقوا، نیرویی روحانی است که بر اثر تمرین‌های زیاد پدید می‌آید. این حالت، روح را نیرومند و شاداب و مصون می‌کند. لازمه‌ی بی‌تقوایی، اطاعت از هوای نفس است. شایان ذکر است که تقوا، مصونیت است نه محدودیت. حضرت در این باره می‌فرماید: «بندگان خدا، بدانید که تقوا، حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است و بی‌تقوایی و هرزگی، حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد، حفظ نمی‌کند. همانا با نیروی تقوا نیش گزنده‌ی خطاکاری‌ها بریده می‌شود». «همانا تقوا، کلید درستی و توشه‌ی قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.» نهج‌البلاغه تعهد متقابل بین انسان و تقوا را بیان می‌کند. «انسان، نگهبان تقوا و تقوا، نگهبان انسان است.»

زهد: عنصر زهد بعد از عنصر تقوا، بیش از همه تکرار شده است. زهد، مترادف با ترك دنیا است و علی‌(ع) فراوان در این باب سخن گفته است. زهد و رغبت با يك‌دیگر تقابل دارند. زهد، یعنی اعراض و بی‌میلی، در مقابل، رغبت به معنای کشش و میل است. بی‌میلی دوگونه است: طبیعی و روحی. بی‌میلی طبیعی آن است که طبع انسان نسبت به شیئی معین تمایل نداشته باشد، آنچنان که طبع بیمار، میل و رغبتی به غذا و میوه ندارد. بی‌میلی روحی یا عقلی یا قلبی آن است که اشیایی که مورد تمایل و رغبت طبع است از نظر اندیشه و آرزوی انسان که در جست‌وجوی سعادت و کمال مطلوب است، هدف و مقصود نباشد. حضرت می‌فرماید:

«ای مردم، زهد عبارت است از کوتاهی آرزو و سپاس‌گزاری هنگام نعمت و پارسایی نسبت به نایستنی‌ها». «زهد در دو جمله‌ی قرآن خلاصه شده است: بر این‌که متأسف نشوید از آنچه (از مادیات دنیا) از شما فوت می‌شود و شاد نگردید بر آنچه خدا به شما می‌دهد. هر کس برگزیده‌اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است.»

پس زهد، حالتی روحی است و زاهد به جهت دل‌پستگی‌های معنوی و اخروی، نسبت به مظاهر مادی زندگی بی‌اعتناست. این بی‌اعتنائی تنها در فکر و اندیشه و احساس و تعلق قلبی نیست؛ بلکه در زندگی عملی خویش نیز سادگی و قناعت را پیشه می‌سازد و از تجمل‌گرایی پرهیز می‌کند. ولی باید توجه داشت که اسلام با رهبانیت و اعراض از دنیا مخالف است و آن را با جهان‌بینی خود ناسازگار می‌داند. رهبانیت، بریدن از مردم و رو آوردن به عبادت فردی است؛ بر اساس این اندیشه که کار دنیا و آخرت از يك‌دیگر جداست یا باید به ریاضت پرداخت و یا باید معیشت را گزینش کرد. اما زهد اسلامی در عین این‌که مستلزم انتخاب زندگی ساده و پرهیز از تجمل و لذت‌گرایی است، در متن زندگی و در بطن روابط اجتماعی قرار دارد. زهد اسلامی بر سه پایه و اصل استوار است:

الف. بهره‌گیری‌های مادی از جهان و تمتعات جسمانی و طبیعی، تنها عامل تأمین‌کننده‌ی خوشی و بهجت سعادت انسان نیست؛

ب. سرنوشت و سعادت فرد از سرنوشت و سعادت جامعه جدا نیست؛

ج. روح در عین نوعی اتحاد و یگانگی با بدن در مقابل بدن اصالت دارد و بیش از بدن نیازمند به تغذیه و تهذیب و تقویت و تکمیل است.

پس روشن شد که اسلام، به زهد دعوت و رهبانیت را محکوم کرده است. زاهد و راهب، هر دو از تنعم و لذت‌گرایی دوری می‌جویند، اما راهب از جامعه و تعهدات و مسئولیت‌های اجتماعی می‌گریزد و آن‌ها را جزء امور پست و مادی دنیایی می‌شمارد و به صومعه و دیر و دامن کوه پناه می‌برد، و زاهد به جامعه و ملائک‌های آن و ایده‌ها و مسئولیت‌ها و تعهدهای آن رو می‌آورد. تفاوت روش زاهد و راهب از دو جهان بینی مختلف، ناشی شده است. فلسفه‌ی زهد عبارت است از: ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویش)، همدردی و شرکت عملی در غم مستمندان و محرومان، آزادی و آزادگی، برخورداری از مواهب روحی و معنوی است.

دنیا و دنیا پرستی: از جمله مباحث نهج‌البلاغه، منع و تحذیر شدید از دنیا پرستی است. امیر المؤمنین(ع) مردم را به مستی‌های نعمت هشدار می‌دهد. از نظر حضرت علی(ع) دنیا، خوب جایی است اما برای کسی که بداند اینجا قرارگاه دائمی نیست، گذرگاه و منزلگاه اوست. «دنیا، خوب خانه‌ای است، اما برای کسی که آن را خانه‌ی خود (قرارگاه خود) نداند». «دنیا خانه‌ی بین راه است، نه خانه‌ی اصلی و قرارگاه دائمی.»

«نفس خویش را از آلودگی به پستی‌ها گرامی بدار که در برابر آنچه از خویشتن خویش می‌پزدازی، بهایی نخواهی یافت». پس تعلق و وابستگی روحی به غیر خدا نوعی بیماری و موجب محو ارزش‌های انسانی و عامل رکود و توقف و انجماد است. امام در بیان رابطه‌ی دنیا و آخرت و تابع‌گرایی و متبوع‌گرایی مردم چنین می‌فرماید: «مردم در دنیا از نظر عمل و هدف دو گونه‌اند: یکی تنها برای دنیا کار می‌کند و هدفی ماورای امور مادی ندارد. سرگرمی به امور مادی و دنیوی او را از توجه به آخرت باز داشته است. چون غیر از دنیا چیزی نمی‌فهمد و نمی‌شناسد، همواره نگران آینده‌ی بازماندگان است که چگونه وضع آنان را برای بعد از خودش تأمین کند، اما هرگز نگران روزهای سختی که خود در پیش دارد نیست؛ بنابراین عمرش در منفعت بازماندگانش فانی می‌گردد. يك نفر دیگر، آخرت را هدف قرار می‌دهد و تمام کارهایش برای آن هدف است؛ اما دنیا، خود به خود و بدون آن‌که کاری برای آن و به خاطر آن صورت گرفته باشد، به او رو می‌آورد. نتیجه این است که بهره‌ی دنیا و آخرت را توأمأً احراز می‌کند و مالک هر دو خانه می‌گردد. چنین کسی، صبح می‌کند در حالی که آبرومند نزد پروردگار است و هرچه از خدا بخواهد به او اعطا می‌کند».

زیباشناسی کلام علی(ع)

درباره‌ی چیستی زیبایی، سخن‌ها بسیار رانده شده است. برخی زیبایی را تناسب و هماهنگی اجزا با کل و هماهنگی اجزا با یک‌دیگر و عده‌ای آن را به سودمندی یا توانایی یا لذت و یا عشق تعریف کرده‌اند. افلاطون در مجموعه‌ی آثار خود، گفت‌وگوی سقراط با هیپاس را بیان می‌کند و در این رساله به بررسی تعاریف گوناگون زیبایی می‌پردازد. آنگاه سقراط از هیپاس، سوفیست و حقوق‌دان معروف آن روزگار، درباره‌ی چیستی زیبایی پرسش می‌کند و او تعاریف گوناگون مذکور در سطور بالا را بیان نموده و سقراط تکتیک آن‌ها را نقد می‌کند. به هر حال، تعریف این حقیقت بسیار دشوار است؛ اما بی‌شک، زیبایی یک کیفیت نگارین نمادی است که از سه ویژگی برخوردار است و موجب انبساط روح و روان آدمی می‌گردد. اولاً ملازم با لذت است و اصولاً انبساط روانی، همان لذت است؛ ثانیاً ملازم با مطلوبیت است، یعنی چیز زیبا برای شخص مُدرک، مطلوبیت و ارزش می‌نماید؛ ثالثاً شگفت‌انگیزی و تعجب‌آور بودن را به ارمغان می‌آورد.

امیر کلام و هنر درباره‌ی زیبایی نیز سخن فرموده است و در مقایسه‌ی انواع زیبایی‌ها، زینت باطن را بر زینت ظاهر ترجیح می‌دهند. «زینت باطن‌ها، زیباتر از زینت ظاهر است». «زینت به زیبایی و نیکویی صواب و حقیقت است، نه به نیکویی لباس.»

امام علی(ع) بر این مبنا، زیبایی مرد را حلم، وقار، حُسن درونی، زینت اخلاق و رفتار، عبادت و خشوع، صدق و راستی معرفی کرده است. زینت عبادت، خشوع؛ زینت ریاست، بخشش و بزرگواری؛ زینتِ علم، حلم و بردباری و زینت حکومت، عدالت است. پس زیبایی در مکتب علوی به زینت‌های صوری و حسّی محدود نمی‌گردد و زیبایی‌های معقول و فرا حسّی را نیز در بر می‌گیرد.

گفتار و نوشتار و ادبیات زیبا، جذاب و همراه با ضوابط فصاحت و بلاغت، یکی دیگر از مصادیق زیبایی است که امیر بیان و پیشوای بلاغت، سرچشمه‌ی آن است. سرآمد فصاحت در این باره می‌فرماید: «زیباترین و بهترین سخن آن است که نظام نیکو آن را آراسته باشد و خواص و عوام مردم آن را بفهمند.»

گزیده‌گویی، بهره‌مندی و عبرت‌آموزی از گذشتگان، یادآوری مرگ و قیامت، توجّه به کارکردهای مثبت و منفی و جاذبه‌های لفظی و تعبیری، از هنرهای کلامی است که مخاطبان را شیفته‌ی خود می‌سازد. امیرمؤمنان در نهج‌البلاغه، این تابلوی هنر و زیبایی، از هنرهای کلامی فوق بهره جسته است. بخش پایانی نهج‌البلاغه به کلمات قصار اختصاص دارد که در بردارنده‌ی سخنان کوتاه، جذاب، پرمعنا و قابل فهم است.

ابن ابی‌الحدید، شارح نهج‌البلاغه در وصف یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه می‌نویسد: «سوگند به کسی که همه‌ی امت‌ها به او سوگند می‌خورند، من این خطبه را در مدت پنجاه سال تاکنون بیش از هزاربار خوانده‌ام. هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که در من خشیت و خوف و پندی ایجاد کرد و در دلم تأثیر نهاد و مرا به لرزه آورد. هیچ بار در آن تأمل نکردم، مگر آن که به یاد مردگان از خویشاوندان و نزدیکان و دوستانم افتادم و چنین تصور کردم که آن را که حضرت به توصیف حالش پرداخته، خود من

هستم. در این زمینه بسیاری از خطبا و فصحا داد سخن داده‌اند و من آنها را مکرر خوانده‌ام، ولی هیچ کدام تأثیر کلام امیرالمؤمنین را بر من نداشته است.»

همام صحابی عابد امیرالمؤمنین، آنگاه که از امام خواست که پارسایان را برای او توصیف کند که گویی آنان را با چشم می‌بیند، امام(ع) فرمود: «ای همام، پروای از خدا داشته باش و نیکوکاری کن که همانا خداوند با کسانی است که تقوا بورزند و اهل نیکوکاری باشند. همام به این مقدار از سخن قانع نشد و امام را سوگند داد که توصیف بیش‌تری بنماید. و امام اوصاف پارسایان را شرح داد تا وقتی که سخن امام(ع) بدین‌جا رسید که دوری اهل تقوا از سر کبر و خودبزرگ‌بینی و نزدیکی‌اش از روی مکر و خدیت نیست، در آن هنگام، همام فریادی کشید که جانش در آن بود. امام فرمود: «به خدا سوگند که بر او از همین می‌ترسیدم. موعظه‌های بلیغ با اهلش چنین می‌کند.»

ابن ابی‌الحدید در مقایسه خطبه‌ی ابن نباته - که از ادبای قرن چهارم بود و مردم را به جهاد برانگیخت - با خطبه‌ی 27 نهج‌البلاغه، که متضمن دعوت مردم به جهاد است، می‌گوید: «اگر بخواهیم از دایره‌ی انصاف دور نشویم، باید نسبت آن دو را، نسبت شمشیر چوبین با تیغ فولادین بدانیم؛ گرچه خطبه‌ی ابن نباته از صناعات بدیعی بهره‌مند است، ولی کلام امیر مؤمنان(ع) در اوج آسمان است.»

کلام علی(ع) علاوه بر بهره‌مندی از واژگان متناسب و بلیغ از آهنگ و موسیقی خاصی برخوردار است که در روح مخاطبان نفوذ می‌کند.

جرج جرداق در این زمینه می‌نگارد: «علی بن ابی‌طالب، از ذوق سرشار هنر و بیان زیبای سخن، آن‌چنان بهره‌ای دارد که او را در روزگاران از دیگران ممتاز ساخته است. شکل سخن با مفهوم آن به هم آمیخته است؛ بمانند گرمی با آتش و نور با خورشید و هوا با جو؛ و تو در برابر این سخن، چنانی که گویی در برابر سیل خروشان که می‌جوشد و دریایی که می‌توفد و تندبادی که می‌آورد و چون از روشنی هستی و زیبایی آفرینش سخن می‌گویی، چنان است که گویی بر صفحه‌ی جانت با قلم‌هایی از اختران آسمان می‌نگارد. گفتارش چون شراره‌ی برق و خنده‌ی آسمان در شب‌های تاریک زمستان است.»

امام علی(ع) در کلام خود از صناعات ادبی، زیبایی‌ها و شگفتی‌های طبیعت بهره می‌گرفت. با استفاده از تمثیل، موضوعات و مباحث عقلی را تفهیم می‌کرد و با تشبیه معقول به محسوس، مردم عوام را نیز به حقیقت نزدیک می‌ساخت. شعر، ابزار دیگری است که امام(ع) در توصیف حقایق از آن استفاده می‌کرد. امام در پاسخ به این پرسش که سرآمد همه‌ی شاعران کیست، فرمود: «هر چند شاعران، همه در يك وادی راه نپیموده‌اند که بتوان پیش‌تاز راه را شناخت، لیکن اگر از تعیین شاعرترین شاعران چاره‌ای نباشد، سرآمد آنان آن پادشاه گمراه (یعنی امرالقیس) است.»

شعر مطلوب علی(ع)، سروده‌ای است که از نظر محتوا و نظر و فکر ارزشمند و صحیح و حق باشد و عقیده‌ی مردم را به انحراف نکشاند.

درآمد سخن

قلمرو دین و گستره‌ی شریعت، یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین و کلام جدید است که دغدغه‌های اجتماعی در نظام‌های اجتماعی و دینی را پاسخ می‌دهد و با استمداد از روششناسی صحیح دینپژوهی، دامنه‌ی دین در عرصه‌های گوناگون علوم طبیعی، انسانی، فلسفی و عرفانی را مشخص می‌سازد. منابع دین اسلام به ویژه سنت علوی، به پرسشهای این مسئله پاسخ می‌دهد و قلمرو حداقلی یا حداکثری دین در حوزه‌های مذکور را تبیین مینماید. فرضیه‌ی نگارنده این است که سنت علوی علاوه بر مسائل اخروی، فردی و روحی به مسائل دنیوی، اجتماعی و مادی نیز پرداخته و در دامنه‌ی برخی از این پرسشها به صورت حداقلی و در پاره‌ای دیگر به شکل حداکثری پاسخ داده است. بنابراین، نمیتوان قلمرو دین در سنت علوی را به امور اخروی محدود ساخت و یا این که با اعراض از عقل و تجربه، تمام نیازهای خرد و کلان آدمیان را بدان مستند کرد.

طرح مسئله‌ی قلمرو دین در سنت علوی از زوایای گوناگون تئوریک و کاربردی برای جامعه‌ی علوی ضروری مینماید؛ توضیح مطلب این که تعیین گستره‌ی شریعت، ساختار توزیع قدرت در جامعه و نظام سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را مشخص می‌سازد و محدوده‌ی دخالت عقل جمعی و آرا مردم را در کنار اوامر و نواهی الهی تعیین میکند؛ به عبارت دیگر، تشخیص دامنه دین در عرصه‌های مختلف، منطقه الفراغی را برای فعالیت مردم بازگو مینماید. این مطلب، ضرورت کاربردی بحث از قلمرو دین را روشن می‌سازد.

تعیین تکلیف مسئله‌ی رابطه‌ی علم و دین و تعارض ظاهری گزاره‌های علمی با گزاره‌های دینی، وابستگی زیادی به تعیین قلمرو دین دارد؛ زیرا چه بسا، گزاره‌های جزء متون دینی بوده و تعارض با علم داشته باشد ولیکن در دامنه و قلمرو دین ننگند و تعارض این دو حوزه، منتفی گردد.

و همچنین چند روشی بودن علوم به ویژه علوم انسانی و پذیرش مقوله‌ای به نام علم دینی نیز ضرورت بحث قلمرو دین را مضاعف مینماید. توضیح این ضرورت، نیاز به مباحث گسترده در فلسفه‌ی علم و فلسفه‌ی دین دارد. امروزه، بسیاری از فیلسوفان بر این باورند که میتوان از علم دینی و علم سکولار سخن گفت و از نقش باورهای دینی در فرآیند تحقیقات علمی دم زد. در این صورت، تعیین قلمرو دین در حوزه‌ی قلمرو علوم دینی و تمایز آنها از علوم سکولار، نقش به سزایی دارد.

تعریف واژگان

دو واژه‌ی اساسی در این مسئله عبارتند: از واژه‌ی «قلمرو» و واژه‌ی «دین».

دین در لغت، به معنای اطاعت، جزا، خضوع، تسلیم و مانند اینها است. و در اصطلاح متکلمان و عارفان و حکیمان مشرق و مغرب زمین از تعاریف گوناگون ماهوی، غایت انگارانه، دین دارانه، کارکردگرایانه، روانشناختی و جامعه‌شناختی و ترکیبی برخوردار است. واژه‌ی دین در قرآن بیش از نود بار در معانی جزا و پاداش و اطاعت و بندگی و سلطنت و شریعت و قانون و ملت و تسلیم و اعتقادات

به کار رفته است. و در روایات نیز به معنای ایمان، یقین، حُب و بغض قلبی، عزت، نور، حیات، اخلاق حَسَن و مانند این‌ها استعمال شده است.

منظور امام علی(ع) از دین حق، اسلام است؛ یعنی تسلیم در برابر حق تعالی، و مصداق حقیقی تسلیم، همانا دین اسلام است. به گفته‌ی امیر کلام، «اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید و با دیده‌ی عنایت پروراند. پس اسلام را بزرگ بشمارید. از آن پیروی کنید. حق آن را ادا نمایید و در جایگاه شایسته‌ی خویش قرار دهید».

«اسلام، همان تسلیم در برابر خدا است و تسلیم، همان یقین داشتن؛ و یقین، اعتقاد راستین؛ و باور راستین، همان اقرار درست؛ و اقرار درست، انجام مسئولیتها؛ و انجام مسئولیتها، همان عمل کردن به احکام دین است.»

«پس هر کس جز اسلام، دینی را انتخاب کند، به یقین، شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع شده و سقوطش سهم‌گین خواهد بود، بنابراین، دین حق در این نوشتار به معنای اسلام در نظر گرفته شده و منابع شناخت آن نیز عقل و کتاب و سنت است که البته نگارنده در تعیین قلمرو دین اسلام، قصد دارد تا از دیدگاه سنت علوی بدان بنگرد و آن را مورد کاوش قرار دهد».

بحث قلمرو دین به دو دلیل به دین اسلام منحصر شده است:

نخست آن که در این نوشتار، تعیین قلمرو دین در سنت علوی بررسی می‌شود و در سنت علوی، دین حق به معنای دین اسلام گرفته شده است. دوم این که گرچه میتوان از قلمرو دین به عنوان قلمرو مطلق دین با روش برون‌دینی سخن گفت، ولی اولاً این رویافت، راه به جایی نمیبرد؛ زیرا ارایه‌ی تصویر جامع و مانع از مطلق ادیان موجود میسر نیست و تصویر صحیح از دین حق نیز همان دین اسلام است؛ ثانیاً عنوان تحقیق، قلمرو دین در سنت علوی است پس باید حتماً با روش دروندینی این بحث دنبال گردد.

واژه‌ی قلمرو در این نوشتار، به همان مفهوم متعارف یعنی گستره، دامنه، حدود و ثغور به کار رفته و قلمرو دین نیز به معنای گستره و محدوده دین اسلام در حوزه‌های گوناگون علوم استعمال شده است.

روش‌شناسی قلمرو دین در سنت علوی

تبیین روش پژوهش در مسئله‌ی قلمرو دین، محققان را از خطا و انحراف باز میدارد؛ بنابراین، در به کارگیری روش دروندینی یا برون‌دینی و یا جمع آن دو لازم است شیوه‌ی معینی گرفته شود. مراد ما از روش پژوهش، به کارگیری طریقه‌ی منظم تحقیق و فرآیند معینی جهت دستیابی به دست‌آورد‌های پژوهشی است. و مقصود از پژوهش، تلاش برای شناخت این واقعیت است که دامنه‌ی دین در عرصه‌های مختلف چه مقدار است؟

پارهای از محققان در جریان فرایند کشف گستره‌ی شریعت، تنها از روش‌های برون‌دینی بهره جست‌ه‌اند و با مراجعه به روش عقلی یا تجربی و یا کارکردگرایی، به پرسش‌های این حوزه پاسخ داده‌اند و گروه دیگری، تنها به روش درون دینی و کتاب و سنت بسنده نمود‌ه‌اند. متفکران و دین‌پژوهان نسبت به عقل نیز از سه روی‌کرد گوناگون برخوردارند. گروهی خردباوران افراطی‌اند که به زعم خود، دین را اسطوره و

خیالاندیشی معرفي کردهاند و هرگونه انتظار از دین را منتفی ساختهاند و بر این باورند که عقل، در رفع تمام حاجت‌های انسانی توانا است. نهضت روشن‌گرایی در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی بر این ادعا بانگ زده و بر حاشیه نشاندن دین فتوا دادند.

پارهای از مورخان، چنین اندیشه‌های را به زکریای رازی (251 - 313 ق) نیز نسبت داده‌اند. در غرب نیز کسانی چون جان لاک، دیوید هیوم، کانت، ولتر و روسو این طریقت را طی نمودند. روی‌کرد دیگر عقل‌گرایان افراطی در پیروان مکتب اعتزال ظاهر است که علیرغم جولان دادن به عقل در حوزه‌ی اعتقادات، از آموزه‌های دینی در حوزه‌ی فروع غفلت نکردند؛ ولی در تأویل آموزه‌های اعتقادی نیز گرفتار افراط شدند.

گروه دیگر، خردستیزان افراطیاند که با نفی هرگونه رابطه میان دینورزی و خردورزی، شرط پذیرش دین را کنار نهادن عقل دانسته‌اند. این دسته شعارشان این است که «در پی آن مباش که بفهمی تا ایمان آوری».

ایمان‌گرایان در میان مسیحیان مانند پاسکال، ویتگنشتاین و کپ‌یرکگارد و نیز نص‌گرایان و اهل حدیث در میان مسلمانان مانند احمد بن حنبل، ابن تیمیه و تا حدودی اخباریون از این طایفه‌اند.

سومین گروه، خردباوران معتدل‌اند که به حریم عقل به عنوان نیروی ادراکی احترام می‌گذارند و آن را منبع استنباط احکام و معارف میدانند و با حجیت عقل به حجیت شرع و محدودیت عقل پی می‌برند و به نقش دین در هدایت عقل اعتراف می‌کنند و علیرغم پذیرش لغزش‌های عقل و ناتوانی آن در کشف فروع و جزئیات، عقل را مفتاح و مصباح دین میدانند.

این طایفه، ناسازگاری واقعی میان دلیل شرعی قطعی و دلیل عقلی قطعی را نمی‌پذیرند و در صورت تعارض، قطع را بر ظن مقدم میدانند. در سنت علوی نیز عقل‌گرایی اعتدالی مشهود است. و در کنار این مدل عقل‌گرایی نسبت به روش تجربی و شهودی و وحیانی تأکید می‌ورزد. و اینک از مدرسه‌ی امیرمؤمنان علی(ع) در تبیین روش‌شناسی قلمرو دین بهره می‌گیریم.

حضرت علی(ع) درباره‌ی قلمرو تجربه، از محدودیت تجربه‌ی حسی سخن می‌گوید و علیرغم حضور حق تعالی در عمق رازهای پنهان، دیدگان را از دیدهوری او ناتوان میداند. و تأکید میکند که بر ویژگی‌های الهی پرده‌ی پنداری فرو نیفتد و جستار هیچ قلبی در فهم چگونگی‌اش به پایان نرسد. بر ساختش تجزیه و تبعیض را راهی نباشد و چشم و دل‌ها را توان احاطه یافتن بر او نیست. امیرمؤمنان در ساحت‌های دیگری از کلامش به تجربه‌ی حقایق برتر توسط حواس باطنی اشاره میکند و درک روشنایی وحی را نیز از این طریق جویا میشود. قدرت عقلانی را از درک حسی قوی‌تر میداند، و می‌فرماید: هرگز اندیشه‌ی خردمندانه را نمیتوان با دیدن چشم و شناخت جسمی برابر دانست؛ چه بسا که چشم‌ها به صاحب خود دروغ بگویند. اما آن که از عقل راه بجوید، عقل به او خیانت نخواهد کرد.

علی(ع) با وجود این، تجربه را ارزش‌مند دانسته و آن را شرط رهبری و مدیریت و از عوامل رشد فرهنگی و راز موفقیت میداند. تجارب تاریخی را پشتوانه‌ی سنت‌های صحیح و ثروتی ناشناخته معرفي

میکند و نسبت به بهره‌گیری از تجارب دیگران توصیه مینماید. و غفلت و وابستگی‌های مادی را از موانع بهره‌گیری از تجربه میداند.

امام علی(ع) در نامه به مالک اشتر چنین سفارش میکند:

«کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا و از خاندانهای پاکیزه و باتقوی که در مسلمانی سابقه‌ی درخشانی دارند، انتخاب کن». و نیز در اهمیت تجربه میفرماید:

«آن کس که از آزمایش‌ها و تجربه‌های خدادادی سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و کوته‌فکری دامن‌گیر او خواهد شد.» «حفظ و به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است.» «همانا بدبخت کسی است که از عقل و تجربهای که نصیب او شده، محروم ماند.»

تا این جا روشن شد که تجربه با معانی مختلفش یعنی ادراک حسی، تجربه‌ی عرفی و اجتماعی و تجربه‌ی مهارتی علیرغم محدودیتش نسبت به درک همه‌ی حقایق، به ویژه ذات اقدس اله، از اعتبار خوبی برخوردار است و امام علی(ع) ناسازگاری میان دین و تجربه را نمیپذیرد. همین ارزش و اعتبار نیز به خرد آدمی داده شده است. عقل، ابزار دورانگذار از جاهلیت به بعثت است و فلسفه‌ی بعثت، راز شکوفایی خرد.

شارع مقدس، برای حفظ خرد، ترك می‌گساری را رقم زد. خرد، ثروتی مقایسه‌ناپذیر است و میان عقل و ایمان، رابطهای تنگاتنگ وجود دارد. امیر کلام از ارزشمندی عقل در ساحت‌های گوناگون فلسفی، عرفانی، اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و مدیریتی سخن گفته و مایه نگرفتن از آن را باعث شکست انسان در عرصه‌های مذکور میداند. با وجود این، لغزش عقل را نیز گوشزد میکند و از خواب‌آلودگی خرد، به خدا پناه میبرد و محدودیت دامن‌های شناخت عقلانی را مکرر هشدار میدهد و میفرماید: «پس در مسائلی که نگاه به ژرفایش راه نیابد و اندیشه‌ها در آن نفوذ نکند، رأی خویش را به کار مگیر».

و نیز میفرماید: «تو نیز، به همان که حوزه‌ی فهم تو است، بسنده کن و با میزان‌های عقلی خود، خدای را مسنج؛ وگرنه از تباه شدگانی». حضرت علی(ع) آرزو، هوس‌زدگی، وابستگی‌های مادی، وابستگی‌های گروهی، خودمحوری، بحران و تشنج، رفاه زدگی، آز، فقر، معاشرت با نابخردان را از آفات عقل می‌شمارد و مردم را از این امور پرهیز میدارد. امیرمؤمنان در باب اهمیت عقل میفرماید: سرمایه‌ی از عقل سودمندتر نیست و عقلی چون دوراندیشی نیست و بزرگ‌ترین فقر، بیخردی است. عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد.

مطلب حایز اهمیت این است که عقل جهت نجات از آفت‌ها و آسیب‌ها، به قلب حاجت‌مند است حضرت علی(ع) در این باره میفرماید: «عقل با چشم دل سرانجام کار را مینگرد.» «خوشا به حال کسی که قلبی سالم دارد و خدای هدایت‌گر را اطاعت میکند.»

ولیکن شرط سلامتی دل نیز تقوا و ترس از خداست. و «همانا تقوی و ترس از خدا داروی بیماری دل‌ها، روشنایی قلب‌های شما است.» «کسی که پرهیزکاری او اندک است، دلش مرده و آن که دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد کرد.»

تا این جا، روش‌شناسی دین‌پژوهی و قلمروشناسی دین و اعتبار حس و تجربه و عقل در کنار دین و وحی از منظر امیر کلام روشن گردید؛ ولی نکته‌ی مهم دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که حضرت غیر از بهره گرفتن از این روشها در تعیین قلمرو دین، از چه راه‌هایی بهره گرفته است. به عبارت دیگر، محققان در شناخت قلمرو دین در سنت علوی از چه راه‌هایی باید استفاده نمایند؟ به نظر نگارنده، در تشخیص گستره‌ی شریعت از منظر سنت علوی میتوان از راه‌هایی مانند تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت، گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و غیره بهره گرفت.

پیش فرض‌های قلمرو دین

مسئله‌ی قلمرو دین، همانند هر مسئله‌ی کلامی و غیرکلامی دیگر، مبتنی بر پیش دانسته‌هایی است که خوانندگان باید بدان توجه داشته و اثبات آنها را در موضع دیگری جویا باشند. و اینک به مهم‌ترین پیش‌دانسته‌ها اشاره میکنیم:

1. متون دینی علوی بر اساس فرایند وضع و اقتران لفظ و معنا، بر معانی عصر نزول دلالت دارند و این دلالتها در عصر حاضر دست یافتنیاند؛ بنابراین، سنت علوی، ناطق است نه صامت و بر مقصود الهی نیز دلالت دارد.

2. فهم متون علوی، مبتنی بر پیش دانسته‌های استخراجی و استفهامی است. پیش‌دانسته‌های استخراجی همانند طنباب و چرخ چاه که در استخراج آب چاه به انسان تشنه مدد میرسانند، فهمنده را یاری میکنند. قواعدی مانند ادبیات عرب و قوانین زبانشناختی به مفسر کمک میکنند تا معنا و محتوا را از متون ناطق استخراج نمایند. پیش‌دانسته‌های استفهامی و پرسشی عبارتند از پرسش‌های جدیدی که فرا روی مفسر ظاهر میشوند و مفسر تلاش میکند تا پاسخ این پرسشها را از متون دینی استخراج نماید؛ یعنی پرسش‌ها را از بیرون متن به دست می‌آورد ولی پاسخ‌ها را از درون متن جویا میشود. مفسران کلام علوی اگر به جای پیشفرض‌های استخراجی و استفهامی از پیش‌فرض‌های تحمیلی استفاده کنند، در قلمرو دین، اسیر تأویل و تفسیر به رأی میشوند.

3. مفسر متون علوی باید تلاش کند تا از پیش‌دانسته‌های تحمیلی و تطبیقی، پرهیز نماید تا معنای متن را اصطیاد کند، و این امر نیز امکانپذیر است.

4. فهم متون علوی ذومراتب است؛ یعنی از مدلول مطابقی و مدلولهای التزامی در طول مدلول مطابقی برخوردار است.

5. اصل عقلایی و اولی در فهم الفاظ و کلمات و جملات متون علوی، شناختاری بودن آنها است؛ یعنی اولاً متون دینی علوی معنا دارند؛ ثانیاً بر معنای شناختاری دلالت میکنند، یعنی از واقع و نفس الامر حکایت میکنند؛ ثالثاً اگر معنای سمبلیک و نمادین یا اسطوره‌ای و در یک کلام، غیرشناختاری داشته باشند، باید با قرینه‌ی قطعی ثابت گردد. حکمت الهی که در صدد هدایت انسان‌ها است نیز اقتضا میکند که طبق زبان، روش و اصول محاوره‌ی این عقلا، با مخاطبان سخن بگوید.

6. الفاظ دینی و علوی با مدلول سمانتیکی و معنای لفظی ارتباط دارند. مدلول سمانتیکی يك لفظ، همان چیزی است که با عنوان «مسمّا» معرفی میگردد. بنابراین، معنا، چیزی جز مدلول و محکی لفظ نیست و آن مدلول غیر از مصداق و کارکرد معنا است؛ بلکه يك تصور ذهنی است که برای عالمان به وضع لفظ و معنا آشنا است. این تصور و ماهیت ذهنی، مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست پس مدلول الفاظ امام علی(ع)، مصداق یا تصور ذهنی مقید به قید ذهنی یا خارجی نیست؛ بلکه معنای ذهنی بدون قید ذهنی و خارجی است. اگر مصداق یا معنای ذهنی به قید خارجی، مدلول الفاظ باشد، قلمرو دینی از کلام علی(ع) به دست میآید که برای دنیای امروز ما مفید نخواهد بود.

7. منطق صحیح فهم سنت علوی اقتضا میکند که به مبانی تفسیر، قواعد تفسیر، شرایط مفسّر، علوم مورد نیاز تفسیر، شیوه و مراحل تفسیر توجه شود؛ زیرا بدون داشتن معیارهایی روشن در باب شیوه تفسیر متون علوی، نمیتوان قلمرو دین را تعیین کرد.

8. وقتی گفته میشود روش فهم سنت علوی، روش محاوره‌ای عقلایی است. این بدان معنا نیست که ظرافتها و دقایق از آموزه‌های سنت علوی به دست نیاید. زیرا این ظرافتها، از مدلولهای التزامی آموزه‌های علوی اصطیاد میشوند و مدلولهای التزامی نیز در طول مدلول مطابقی کلام قرار دارند و مدلول مطابقی نیز با روش عرفی قابل اصطیاد است.

9. هم‌چنان که فهمها و مدلولهای سنت علوی به مطابقی و التزامی تقسیم پذیرند، تفسیرهای سنت علوی به ظنی و یقینی نیز انشعاب میابند؛ بنابراین، در تعیین قلمرو دین در سنت علوی باید به این طبقه بندی نیز توجه داشت.

10. دین، مجموعه‌ای از گزاره‌هایی است که به ابعاد و زوایای گوناگون زندگی بشر نظر دارند. از این رو، برخی از گزاره‌های دینی، جنبه‌ای اخباری و پاره‌ای، جنبه‌ای انشایی دارند و گزاره‌های اخباری که معنای شناختاری دارند، به گزاره‌های اعتقادی و تاریخی و معرفتی و گزاره‌های انشایی به اخلاقی و فقهی و حقوقی انشعاب میابند. برخی از این گزاره‌ها به اعمال فردی و یا اجتماعی و دسته‌ای دیگر به اعمال جوارحی و ظاهری یا جوانحی و باطنی مربوط میشوند.

11. برخی برای تعیین قلمرو دین، از عنصر گوهر و صدف دین بهره میگیرند و دین را به دو ساحت ذاتی و عرضی یا گوهر و صدف منشعب میسازند و امور عرضی دین را به امور موقتی، محلی و تغییرپذیری تعریف نموده و بسیاری از تصورات و تصدیقات و آموزه‌های شارع، حوادث تاریخی در کتاب و سنت، پرسشهای مؤمنان و مخالفان و پاسخهای وارده بر آنها، احکام فقهی و شرایع را عرضی دین و منحصر به زمان پیامبر و امام دانستند و گوهر دین را در بندگی خدا و سعادت اخروی و حفظ مقاصد شریعت منحصر ساختند.

نگارنده در تعیین قلمرو دین در سنت علوی، با این پیش‌فرض سخن نمیگوید و اصولاً گوهر و صدف، بدین معنا را نمیپذیرد؛ گرچه پاره‌ای از آموزه‌های دینی، مقدمه‌ای آموزه‌های دیگرند و لیکن آنها، مقدمه در حدوث و بقا نیستند و بنابراین تغییرات آنها همانند جا به جایی احکام ثانوی و حکومتی و اولی است و هیچ‌گاه تغییر دایمی در شریعت اسلام جاری نیست؛ مگر آن که دلیل دینی بر نسخ آموزه‌ی دینی

دلالت نماید. حال، اگر پیش‌فرض برخی از روشن‌فکران معاصر پذیرفته شود و بخش اعظمی از دین، به عنوان عرضیات دین شمرده شود، به ناچار در قلمرو دین، به دین حداقلی سوق می‌یابیم، ولی اگر این پیش‌فرض را نپذیریم، میتوانیم فرضیه‌ی نگارنده را که در آغاز بحث بیان گردید، اثبات کنیم.

12. مسئله‌ی انتظار بشر از دین، مقدم بر قلمرو شریعت است؛ زیرا انتظار بشر از دین، تنها به بیان نیازهای انسان به دین می‌پردازد؛ ولی قلمرو دین، تعیین حدود و دامنه‌ی نیازها را تبیین میکند؛ بنابراین، پیش فرض کلامی این نوشتار در حوزه‌ی خواسته‌های بشر از دین، عبارت است از این که دین به معنای آموزه‌های الهی، برگرفته از کتاب و سنت، تنها به پاره‌ای از نیازهای آدمیان در دنیا و آخرت پاسخ می‌دهد و جهت رفع تمام نیازهای بشری به عقل و تجربه نیز حاجت‌مند است. بنابراین، اگر در رفع پاره‌ای از مشکلات اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، بهداشت و غیره به عقل و تجربه نیاز داریم، نباید نتیجه گرفت که آموزه‌های کتاب و سنت به این گونه مسائل نمی‌پردازد. یا تنها در دایره خدا و آخرت سخن می‌گوید. هم‌چنان که نباید از دین، چنین انتظار داشت که بدون مراجعه به عقل و تجربه، تمام نیازهای بشری را مرتفع سازد. خلاصه‌ی سخن آن که دین، ذاتاً جهت تأمین سعادت اخروی انسانها آریه‌ی طریق میکند و به تبع به پاره‌ای از نیازهای دنیوی می‌پردازد. احکام این نیازها در طول اعصار گوناگون با شیوه‌ی اجتهادی، قابل اصطیاد است.

از مطالب گذشته نکات ذیل استفاده میشود:

الف. روش دروندینی و برون‌دینی در کشف حقایق و شناخت دین لازم و ضروری است.
ب. روش عقلی و تجربی در فهم آیات و روایات مؤثرند ولی عقل و تجربه نیز برای مصونیت از خطا و انحراف به تقوا و دین‌داری حاجت‌مند است.
ج. بیشک برای بهره گرفتن از روش دروندینی و کتاب و سنت، ناچاریم از دلیل عقلی برای حجّیت کتاب و سنت مدد بگیریم.

د. کتاب و سنت از آن رو که با زبان عربی و زبان عرفی با مخاطبان سخن گفته و الفاظ آنها در فرایند وضع بر معانی خاصی دلالت دارد، بدین جهت صامت و ساکت نیستند و کلمات و الفاظ آنها بازگویی معانی است. متأسفانه پاره‌ای از عالمان و مفسران و عارفان و فیلسوفان، از معانی ظاهری عدول نموده و با پیش‌دانسته‌های خود به تأویل آموزه‌ها و گزاره‌های دینی اقدام نمودند.
هـ.. متون علوی، ذومراتب و از مدلول مطابقی و مدلولهای التزامی برخوردارند.
و. آموزه‌های علوی گرچه نسبت مقدمه و ذیالمقدمه دارند ولی به ذاتی و عرضی بودن، (به معنای هگلی) تقسیم‌پذیر نیستند.

ز. دین اسلام از ابعاد و زوایای مختلف بشری سخن گفته است.
ح. در تعیین قلمرو دین از منظر سنت علوی میتوان از راه‌های تعیین فلسفه‌ی بعثت پیامبران، بیان کارکردهای دین، تبیین ویژگی‌های قرآن و سنت و نیز گستره‌ی دین در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، کلامی، فقهی و حقوقی، اخلاقی و تربیتی و... بهره گرفت.

قلمروشناسی دین از راه فلسفه‌ی بعثت پیامبران

یکی از راه‌هایی که در تعیین گستره‌ی شریعت کارساز است، شناخت فلسفه‌ی بعثت است. امیر کلام در موارد گوناگونی از فلسفه‌ی بعثت رسول اکرم(ص) سخن گفته است و از این طریق دامنه‌ی دین را مشخص ساخته است. در این بخش به پاره‌ای از اهداف بعثت در کلام علوی اشاره می‌کنیم:

1. احیای فطرت توحیدی: انسان‌ها در اثر پاره‌ای از حجاب‌ها و موانع فردی و اجتماعی، گرفتار آسیب‌های سرشت و فطرت الهی می‌شوند و از حقیقت الهی فاصله می‌گیرند. بر این اساس، حق تعالی، پیامبرانی را بر میانگیزاند تا سرشت الهی انسان شکوفا شود. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید: «این شیطان‌ها را فرصتی دل‌خواه بود تا آدمیان را از شناخت حق بازدارند و رشته‌ی پیوند بندگی‌شان را با خدا بگسلند. چنین بود که خداوند، فرستادگانش را در میان آنان برانگیخت و پیامبران خود را پی در پی به سوی‌شان گسیل داشت تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های از یاد رفته‌ی خداوندی را فریادشان آرند و با تبلیغ توحیدی، احتجاج کنند و عقل‌های مدفون را رستاخیزی فراهم آرند و آیه‌های دقیق و سنجیده‌ای را در خدانشناسی برایشان نمایش گذارند.»

2. درمان دردهای بیماران: پیامبران، در متون دینی اسلام به عنوان پزشکان روح و درمان‌کننده‌ی دردهای قلبی معرفی شدند. به همین دلیل، بخشی از دین به بیان آسیب‌شناسی روح و درمان‌شناسی آن اختصاص دارد.

امیر سخن در این باره می‌فرماید:

«او پزشکی است که با ابزار و وسایل درمان در پی بیماران می‌گردد. مرهم‌هایش را با ضوابطی خدشه‌ناپذیر آماده ساخته، داغ و درفش‌هایش را به کمال گذاشته است، تا آنها را بر حسب نیاز برای درمان قلب‌های کور، گوش‌های کر و زبان‌های لال به کار گیرد. با داروهای کارآمدش، جایگاه‌های از خودبیگانی و پایگاه‌های سردرگمی را جست‌وجوگر است که مردمش از پرتو هر حکمت محروماند و از درخشش چخماق هر دانش بینصیب. پس چهارپایان چراگاهان و سنگ‌های سخت کوهساران را مانده‌اند.»

3. نجات دهنده‌ی تاریکی‌ها و اطاعت‌پذیری شیطان: دشمن آدمیان در عرصه‌ی دنیا، شیطان است که منشأ ورود انسان‌ها به تاریکی‌ها و انحراف‌ها می‌شود. بخش مهمی از دین بستگی به وظیفه و هدف اساسی یعنی نجات انسان‌ها از انحراف‌ها دارد. حضرت علی(ع) در این باره می‌فرماید:

«پس خداوند، محمد را - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - به حق برانگیخت تا بندگانش را از ظلمات بندگی بت‌ها به روشنایی بندگی خویش و از اطاعت شیطان به اطاعت خود درآورد؛ با قرآنی که روشن‌گر و استوارش قرار داد تا بندگانش، از پس دورانی جهالت، پروردگار خویش را باز شناسد و در پی موضع‌گیری‌های جهل‌آلود، به وجودش معترف شوند.»

4. آشکار ساختن عیب‌های دنیا: دنیا در قاموس اسلام از معانی گوناگونی برخوردار است: گاهی دنیا به معنای غفلت از خدا به کار می‌رود مولوی سروده است:

چيست دنیا از خدا غافل بُدن

امير كلام نيز در حكمتهاي گهربار خود، مكرر از مذمتهاي چنين دنيايي سخن گفته است و مردم را به لهُو و لعب و غرور و فريب و ضرررسانى و رها كردن او هشدار داده است.

معناي ديگر دنيا، نعمتها و نعمتهاي دنيوي و پديدههاي عالم دنيا است كه چنين حقيقتي براي راستان، سراي راستي، براي دنياشناسان، سراي عافيت، براي توشهگيران، سراي بينايي و براي پندپذيران، سراي پند و اندرز است. سجدهگاه دوستان خدا، جاىگاه ورود فرشتگان حق و فرود وحي الهي و سوداسراي اولياي خدا است. آنان در دنيا رحمت به دست آوردند و در آن بهشت را سود بردند. اينك چه كسي ميتواند دنيا را نكوهش كند؟!

اين معناي از دنيا با دينداري تعارضى ندارد و به تعبير حضرت علي(ع)، اين نشدني است كه مردم به سبب سامان بخشيدن به دنياشان، چيزي از امور ديني را وانهند و خدا دري زبانبارتر از آن چه در مقام رفع آن بودهاند، بر آنان بگشايد. هر آن كه براي دينش بكوشد، خداوند امر دنيايش را بسنده باشد. آخرين معناي دنيا عبارت است از نيازها و پرسشهاي دنيوي. دين به پارهائي از نيازهاي دنيوي پرداخته و تنها به آخرت و مسائل اعتقادي اختصاص ندارد.

آنچه در اين جا به عنوان فلسفه ي بعثت پيامبران بيان ميگردد، عبارت است از غفلتها و عيبتها و كاستيهايي كه در دنيا وجود دارد و پيامبران، چهره از آن بر ميافكنند و آن ضعفا را بر انسانها آشكار ميسازند؛ ضعفايي كه از طريق عقل بشري تحصيلپذير نيستند و اگر كشفپذير باشند، جبرانپذير نيستند. حضرت علي(ع) در اين باره ميفرمايد:

همو است كه خلق خويش را در دنيا جاي داد و رسولان خويش را به سوي آدميان و پريان برانگيخت تا پرده از چهره ي دنيا برفاكنند و از آسپه پيش هشدارشان دهند؛ بر ايشان مثلها آرند، چشمهاشان را بر عيبتهاي دنيا بگشايند و سرانجام با هر چه مايهي عبرت تواند بود، از دگرگوني تندرستي و بيماري، حلال و حرام، بهشت و دوزخ و كرامت و پستي، كه خداوند براي فرمانبران و عاصيان آماده كرده است، بر آنان هجوم آورند.»

5. ارايه ي بيم و اميد از كيفر امتهاي گذشته: حضرت علي(ع) در اين باره ميفرمايد: «خداوند او حضرت محمد(ص) را با آييني پراوازه، درفش ي شناخته، كتابي نگاشته، فروغي درخشان، شعاعي تابان و فرماني قاطع و بران، رسالت داد تا با حقايق روشنگر، برهان آورد و با آياتي اعجازآمiz هشدار دهد و شبههها را بزدايد و با تكيه بر كيفر امتهاي گذشته، مردم را بيم دهد و اميد ببخشد.»

6. نجات مردم از حيرت و جاهليت: انسانها در هر دوران، گرفتار حيرتها و جهالتهائيند. در عصر گذشته با حيرت و جهالت سنتي و در عصر حاضر، با حيرت و جهالت مدرن روبهرو است. به تعبير امير كلام، به هنگامي كه مردم در وادي حيرت و سرگرداني، راه به جايي نميبرند و در امواج فتنهها و بحرانها دست و پا ميزدند، و هوسها و احساسات بر خردشان چيرگي يافته بود و كبريا و خود بزرگآييني، لغزشهاي پيايي را تحميلشان ميكرد و جاهليت جهل آكنده، خالي و پوك و بيوزنشان كرده بود و حيرتزدگاني

بیثبات در سیاست و گرفتار جهل مطلق بودند، او، که درود خدا بر او بر خاندانش باد، از سوی خداوند برانگیخته شد و با دل‌سوزی تمام ره‌نمودشان داد و بر خطی روشن به پیششان برد و به پند و حکمت فرا خواندشان.

7. ایجاد هم‌بستگی و رفع اختلاف‌ها: خداوند به وسیله‌ی آن حضرت، شکاف‌های ناشی از اختلاف را پر کرد و میان خویشاوندان هم‌بستگی و الفت به وجود آورد؛ آن هم در پی شعله‌های عداوتی که در سینه‌ها افروخته شده بود و کینه‌های نهفته‌ای که هر یک از آنها در دلها جرقه‌ای میزد.

8. حضرت علی(ع) در خطبه‌های دیگر نه‌ج‌البلاغه، به موارد دیگری از فلسفه‌ی بعثت اشاره کرده است. از جمله می‌فرماید:

گشاینده‌ی گره‌های پیچیده، آشکار کننده‌ی حق بر اساس حق، دفع کننده‌ی جوش و خروش باطل، درهم کوبنده‌ی شوکت گمراهان، منتشر کننده‌ی انوار الهی، روشن کننده‌ی راه حق، هدایت کننده‌ی دل‌ها، ابلاغ کننده‌ی احکام نورانی اسلام، امین خداوند بر حقایق و اسرار، اجرای فرمان خداوند، اتمام حجت بر مردم، بیم دادن مردم از زشتی‌ها، پیشوای پرهیزکاران، روشنیبخش چشم هدایت شدگان، نجات مردم از پرستش بت‌ها، عبادت و پرستش خدای یگانه، بازداشتن مردم از اطاعت شیطان و اطاعت و پیروی از خداوند، دعوت مردم به وسیله‌ی قرآن، معرفی و شناساندن خداوند به مردم، اقرار کردن به وجود خدا بعد از انکار، اثبات کردن وجود خداوند، به سرمنزل نهایی رساندن احکام و انذار و بشارت الهی، برداشتن جهل و نادانی، برحذر داشتن مردم از زبان‌کاری، پند دهنده‌ی مردم، آگاه کردن مردم به عیوب دنیا، طرح راه‌های عبرت‌آموزی، تندرستی‌ها و بیماری‌ها، تبیین حلال و حرام، شناساندن راه‌های بهشت و جهنم و راه‌های بزرگواری و خواری، از بین بردن بهانه‌ها با ارایه‌ی دلایل روشن و آشکار.

نتیجه این که، از طریق فلسفه‌ی بعثت پیامبران در کلام علوی، قلمرو دین از یک زاویه مشخص شد و آن این که دین تنها به آخرت نظر ندارد و عیبه‌ها و نقص‌های دنیا را نیز بازگو میکند. آسیب‌شناسی و درمان‌شناسی روح آدمی در دنیا و حیات اجتماعی را نشان می‌دهد و حیرت و جاهلیت و بیم و اختلاف را از مردم می‌زداید و هم‌بستگی، نجات، احیا و معرفت را به ارمغان می‌آورد. گفتنی است که هدف اصلی دین، سعادت اخروی است. فلسفه‌ی اصلی بعثت پیامبران نیز نجات و رستگاری اخروی انسان‌ها است ولی از طریق سعادت دنیوی این امر تحقق می‌یابد بر این اساس، فلسفه‌ی بعثت پیامبران به این حوزه مهم یعنی نیازهای دنیوی نیز نظر داشته است.

قلمروشناسی دین از طریق کارکردهای دین

حضرت علی(ع) در فرمایش‌ها و توصیه‌های گهربارش به خدمات و ثمرات دین نیز اشاره میکند و از این طریق، کارکردهای دین را معرفی مینماید. شایان ذکر است که روش کارکردی با روش کارکردگرایانه یا پراگماتیستی تفاوت دارد. در پیش‌فرض کارکردگرایانه، صدق به معنای منفعت‌گرایی و فایده‌گرایی، نه به معنای مطابقت با واقع، به کار رفته است. به همین دلیل، فیلسوفانی که به غیر شناختاری بودن زبان دینی گرایش داشته‌اند، به کارکردهای دین، با نگرش کارکرد گرایانه، نگرسته‌اند. امیرمؤمنان در

خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های ارزش‌مند و پرمغز و وزین خود به کارکردهای دین اشاره نموده است؛ لیکن روش کارکردگرایانه را نپذیرفته است؛ یعنی شناختاری بودن گزاره‌های دینی و مطابقت آنها با واقع و نفس‌الامر را پذیرفته آن‌گاه به آثار و پی‌آمدهای مثبت آنها نیز پرداخته است. این نگرش، از نظر روانشناختی و جامعه‌شناختی بسیار راه‌گشا و کارآمد است. در آغاز بیان کارکردهای دین در سنت علوی به این نکته اشاره شد که کارکردهای دین از یک جهت به کارکردهای دنیایی و اخروی و از جهت دیگر، به کارکردهای فردی و اجتماعی منشعب میشوند. وقتی سخن از کارکردهای دنیا به میان می‌آید، مراد از دنیا، معنای غفلت از خدا نیست؛ بلکه نیازهای دنیوی است که دین و آموزه‌های دینی بدان پرداخته و آن را مقدمه‌ای آخرت شمرده است.

امیر کلام در این باره می‌فرماید: با این خانه‌ی وسیع در دنیا چه می‌کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری. آری اگر بخواهی، میتوانی با همین خانه به آخرت برسی. در این خانه‌ی وسیع، مهمانان را پذیرایی کنی به خویشاوندان با نیکوکاری بی‌بندی و حقوقی که برگردن تو است، به صاحبان حق برسانی. پس آن‌گاه تو با همین خانه‌ی وسیع، به آخرت نیز میتوانی پرداخت... تو مینداری که خداوند نعمتهای پاکیزه‌اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچک‌تر از آنی که این گونه با تو رفتار کند. اینک به پاره‌ای از کارکردهای دین در سنت و سیره و کلام علوی اشاره میکنیم:

1. معرفت خدا: یکی از خدمات دین به بشریت این است که خداوند متعال را به او معرفی میکند و شناخت صحیح و دقیقی به او عطا میکند و از انحرافها و اعوجاجها میرهاند. همان‌گونه که حضرت علی(ع) می‌فرماید: آغاز و بنیاد دین، شناخت خدا است و کمال این شناخت، باورداشت هستی او و اوج این باور، توحید، و اوج توحید، اخلاص و اوج اخلاص، زدودن صفتها از او است.

2. ایجاد هم‌بستگی و رفع اختلافها: شکافها و اختلافهایی که میان خویشان پدید می‌آید، به کمک دین به هم‌بستگی و الفت بدل میشود و شعلههای عداوت خاموش میگردد. البته این کارکرد به عنوان فلسفه‌ی بعثت پیامبران نیز بیان گردید.

3. حیرت زدایی: آدمیان در طول حیات فکری، گرفتار شك و تردید و نسبیگرایی و حیرت میشوند. یکی از کارکردهای دین آن است که انسانها در حوزه‌ی خردگریزی، حیرتزدایی میشوند و معرفت کامل را عطا میکنند. حیرتزدایی به دنبالش زوال فتنه‌ها، هوا و هوسها، تکبرها و سایر لغزشها و جهالتها را به همراه دارد.

4. پشتیبانی عقل در حوزه‌ی ناتوانی: عقل آدمی از ارزش معرفت شناختی والایی برخوردار است؛ به همین دلیل، شریعت به بهره گرفتن از آن توصیه فرموده است؛ لیکن در درک پاره‌ای از حقایق ناتوان است. برای نمونه، شناخت چهره‌ی حقیقی دنیا، شیطان‌شناسی، بیان احکام الهی و مانند اینها از حوزه‌ی درک آدمی به دور است. امیر کلام در سرتاسر نهج‌البلاغه از این ابهامها پرده برداشته، آدمیان را از آن حقایق آشکار ساخته است.

5. کارکردهای دین از طریق کارکرد احکام شرعی: تمام اوامر و نواهی الهی از حکمت معینی برخوردارند؛ زیرا احکام الهی تابع مصالح و مفاسد واقعیاند. حضرت علی(ع) پاره‌ای از کارکردها و حکمت‌های احکام شرعی، که در واقع، کارکردهای دین هم به شمار می‌روند، را بیان فرموده است؛ برای نمونه، می‌فرماید: خداوند برای پاکسازی از شرک، ایمان را رقم زد و برای وارستن از کبر، نماز را؛ برای رویش روزی، زکات را و برای آزمایش اخلاص مردمان، روزه را، برای تقویت دین، حج را و برای عزت اسلام، جهاد را واجب شمرد. حضرت در جای دیگری جهاد با دشمن را مایه‌ای برپا داشتن ستون دین معرفی می‌کند و نیز فرموده است که خداوند امر به معروف را برای اصلاح توده‌هایی ناآگاه و نهی از منکر را برای بازداشتن بیخردان از زشتیها، صله‌ای رحم را برای فراوانی خویشاوندان و قصاص را برای پاسداری از خونها و اجرای حدود را برای بزرگداشت محرمات الهی و ترک می‌گساری را برای سلامت عقل و دوری از دزدی را برای تحقق عفت و ترک زنا را برای سلامت نسل آدمی و ترک لواط را برای فزونی فرزندان و گواهی دادن را برای به دست آوردن حقوق انکار شده و ترک دروغ را برای حرمت نگاهداشتن راستی و سلام کردن را برای امنیت از ترس‌ها و امامت را برای سازمان یافتن امور امت و فرمان‌برداری از امام را برای بزرگداشت مقام رهبری، واجب کرد.

6. کارکرد دین در حوزه‌ی اخلاق: یاد خدا و آخرت، در کنترل رفتار انسانها بسیار مؤثر است. امیر کلام در نامه‌ی 53 خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: «به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم و باید اطاعت شود؛ که این گونه خود بزرگبینی دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمتها است. و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبر یا خود بزرگبینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می‌دهد و تندروی تو را فرو مینشانند و عقل و اندیشه‌ها را به جایگاه اصلی باز میگردانند.»

7. کارکرد دین از طریق کارکرد ایمان: ایمان به خدا، در زندگی آدمی، آثار و نتایج مثبت فراوان دارد؛ از جمله میتوان به مبارزه‌ی با حزن و اندوه، یافتن امید، آرامش درونی اشاره کرد. امام علی(ع) می‌فرماید: «بیگمان تو، نه میتوانی بر اجل خویش پیش گیری و نه پیش از آن چه سهم مقدر توست، از روزی بهره‌مند میشوی. این حقیقت را بشناس که روزگار را دو روز متفاوت است: روزی بر تو و روزی با تو. و نیز بدان که دنیا سرایی است که دست به دست می‌گردد. آن چه به سود باشد، به رغم ضعف، به سراغت خواهد آمد و در مورد آن چه به زیان باشد نیز، نیروی دفاع و بازداریت نتواند بود». و نیز می‌فرماید:

«دین قویترین تکیه‌گاه است؛ دین شادمانی است؛ دین انسان را حافظ و نگهبان است» .

تعیین قلمرو دین از طریق شناخت ویژگیهای قرآن و سنت

یکی دیگر از راه‌هایی که حضرت علی(ع) در تعیین قلمرو دین از آن بهره میبرد، طریق بیان و معرفی ویژگیهای قرآن و سنت است که در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های خویش بدان پرداخته است. وی ضمن بیان صداقت و پنددهندگی قرآن، هدف آن را هدایت‌گری انسانها معرفی میکند و انسانها را در این

عرصه، نیازمند به قرآن توصیف میکند. سپس در ویژگیهای آن میفرماید: «درمان خود را از قرآن بخواهید و در سختیها از قرآن یاری بطلبید که در قرآن، درمان بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است. پس به وسیله‌ی قرآن خواسته‌های خود را از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله‌ی قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید؛ زیرا وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد. آگاه باشید که شفاعت قرآن پذیرفته شده و سخنش تصدیق میگردد، آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند، بخشوده میشود و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است.»

«همانا خداوند سبحان، کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است. که قرآن ریسمان استوار خدا، و وسیله‌ی ایمنی بخش است. در قرآن بهار دل، و چشمه‌های دانش است. برای قلب جلالی جز قرآن نتوان یافت؛ به‌خصوص در جامعه‌ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.»

بنابراین، عرصه‌های حضور قرآن عبارتند از: بیدار کردن و جلای قلب؛ هدایت‌گری نسبت به انسانها؛ درمان دردها به ویژه بیماریهای قلبی؛ تقرب به خدا.

حضرت علی(ع) در خطبه‌ی دیگری، از کمال دین خبر میدهد و آن را به کمال قرآن مستند میسازد و میفرماید. «آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاده و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکای خدایند که هر چه میخواهند در احکام دین بگویند و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد و پس پیامبر(ص) در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان میفرماید: «ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم» و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است» و یادآور شویم که: بعض قرآن گواه بعضی دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل میشد اختلافات زیادی در آن مییافتند.» همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیدا است، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمیشود، و اسرار نهفته آن پایان نمیپذیرد، و تاریکیها بدون قرآن برطرف نخواهد شد.» امیر کلام در خطبه‌ی دیگری، مردم را به آموختن قرآن و نیک فهمیدن آن توصیه میکند و آن را شفا دهنده‌ی سینه‌های بیمار معرفی میکند.

در خطبه‌ای دیگر، از معارف قرآن خبر میدهد و علم آینده و حدیث روزگاران گذشته و شفا دهندگی دردها و ساماندهی و نظم انسانها را به قرآن نسبت میدهد. حضرت، کمال دینی را به کمال قرآن معرفی میکند که پیامبر نیز آن را به طور کامل تبلیغ فرمود.

فرمایشات حضرت علی در باب کمال دین و کمال قرآن ظهور در این دارد که دین و قرآن در امر هدایت‌گری انسانها کمال دارد و دامنه‌ی آن در این عرصه نیز حداکثری است و با وجود این، در حکمت‌های خویش به مردم توصیه میکند که حکمت را از هر کس میخواهید، بگیرید. یا در خطبه‌ها و کلماتش به بهره‌گیری از عقل و تجربه توصیه میکند. تا این جا در باب گستره‌ی دین از طریق تبیین دامنه‌ی قرآن بهره گرفتیم. از راه تبیین حوزه‌ی سنت نیز میتوان در باره‌ی قلمرو دین سخن گفت. از مجموعه‌ی فرمایشات امیرالمؤمنین، قلمرو حداکثری در سنت علوی استفاده میشود؛ زیرا پیشوایان دین در اثر ارتباط با حق تعالی از علم لدنی بهره‌مندند.

حضرت در سخن‌رانی‌های عمومی ندا سر میداد که «سلوئی قبل ان تفقدونی»؛ پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید. مجموع این گونه احادیث و نیز ره‌نمودهای علمی، فلسفی و عرفانی پیشوایان اسلام و علم لدنی آنها بر این حقیقت دلالت دارد که تمام علوم و معارف گذشته و حال و آینده در اختیار پیامبر و ائمه‌ی اطهار(ع) بوده است و بدین معنا قلمرو دین اسلام و قلمرو معارف و علوم در منابع دین اسلام نامحدود و نامتناهی است. هر چند همه‌ی این حقایق به دست ما نرسیده باشد و یا این که به دلایلی بیان نشده باشد. امام علی(ع) از همراهی خود با پیامبر خبر میدهد و می‌فرماید: «من هنگامی که وحی بر پیامبر(ص) فرود می‌آمد، ناله‌ی شیطان را شنیدم. گفتم ای رسول خدا، این ناله‌ی کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی، تو آن چه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی؛ جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده، به راه خیر می‌روی.»

و نیز فرمود: ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من بپرسید. از راه‌های آسمانها سؤال کنید که من نسبت به آنها از راه‌های زمین آگاه‌ترم و همچنین اخبار غیبی فراوانی از ائمه گزارش شده است که بر مدعی ما تأکید دارد. از جمله، امام علی(ع) در سر راه خود به سویی صفین به سرزمین کربلا رسید و ندا سر داد که آه ای زمین کربلا، هر آینه مردانی از تو در روز قیامت محشور می‌گردند که بدون حساب‌رسی وارد بهشت میشوند». به کمال فرمود: ای کمال، این جا علم فراوانی است (به سینه‌اش اشاره کرد) اگر حاملان و آموزندگانی می‌یافتم، به آنها عطا می‌کردم». امام از انتقام گرفتن مختار، خیانت عمر سعد، شهادت خویش، شهادت امام رضا، سرانجام بنی امیه و خوارج، خبر داده است.

مطالب دقیقی در باب حدیث‌شناسی، انسان‌شناسی، شگفتی‌های آفرینش، مردم‌شناسی، علم ریاضی، صرف و نحو، مسایل تربیتی، فقه و حقوق و قضا و رفتارشناسی نیز از امام گزارش شده است. خلاصه‌ی سخن آن که گرچه دایره علم پیشوایان دین از دایره‌ی سنت وسیع‌تر است ولی با توجه به علم لدنی آنها میتوان از دخالت دین در عرصه‌های اجتماعی دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی سخن گفت. هر چند بسیاری از معلومات پیشوایان دین، به دلایلی بیان نشده و یا در اختیار ما قرار نگرفته است. به امید آن که تمام حقایق را از زبان مبارک امام عصر(عج) بشنویم.

قلمرو دین در عرصه‌ی اقتصاد

اقتصاد در لغت به معنای میان‌هروی و پرهیز از افراط و تفریط در هر فعالیتی است و در اصطلاح از تعاریف گوناگونی برخوردار است. ارسطو، علم اقتصاد را علم تدبیر منزل و یکی از انواع حکمت عملی معرفی کرده و آدام اسمیت، علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل را پذیرفته است. و برخی، اقتصاد را علم بررسی روش‌های تخصیص منابع و عوامل محدود (زمین، کار، سرمایه) جهت تولید منابع و محصولات به منظور ارضای نیازمندیها و ترتیب توزیع و مصرف آنها دانسته‌اند. حق مطلب آن است که مباحث اقتصاد به دو بخش علم اقتصاد یا اقتصاد توصیفی و مکتب اقتصاد یا اقتصاد توصیه‌ای تقسیم میشوند. گستره‌ی دین در عرصه‌ی اقتصاد از منظر سنت علوی، به‌طور عمده به مکتب اقتصاد و باید و نبایدهای

اقتصادی و مسائل حقوقی و ارزشی اقتصاد، مانند تقسیم ثروت‌های عمومی، محدودیتهای مالکیت خصوصی، حدود اقتدار دولت در زندگی اقتصادی، سیاستها و اهداف اقتصادی اختصاص دارد و در موارد اندکی به بیان روابط اقتصادی بین پدیدهها اشاره شده است؛ زیرا روابط دائماً در حال سیلان و تغییر است و باید در هر جامعه و عصری به کشف اختصاص آن اقدام نمود. و اینک به پاره‌ای از بخشهای اقتصاد توصیه‌های در سنت علوی اشاره میکنیم.

1. سیاستها و اهداف ایجابی اقتصادی در سنت علوی

الف. توجه به آبادانی و عمران و بالندگی کسب و تجارت: حضرت علی(ع) در این باره به مالک میفرماید: «باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمعآوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمیکردد و آن کس که بخواهد، خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود و حکومتش جز اندک مدتی دوام نیاورد».

ب. عدالت ورزی: عدالت یکی از اصول و ارکان مهم نظامهای حکومتی است که بدون شک بقای آنها بدان بستگی دارد. امام علی(ع) نیز از اهمیت این عنصر هشدار میدهد و عدالت و مهربانی با رعیت و مردم را مایه‌ی خشنودی و اطمینان آنها نسبت به حکومت معرفی میکند.

ج. حق‌گرایی: «حق را مال هر کس که باشد، نزدیک یا دور، پرداز و در این کار شکیا باش و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار؛ گرچه اجرای حق، مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد؛ تحمل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز».

د. امنیت اقتصادی: عامل مهم رونق و شکوفایی اقتصادی، شیوه‌ی برخورد دولت با تجار و تولید کنندگان و کارگران و برنامه‌ریزی در جهت امنیت اقتصادی است. امیرمؤمنان برای ایجاد امنیت اقتصادی، توصیه‌های ذیل را ارایه میکند: «هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید و از خواسته‌های مشروعش محروم نسازید و برای گرفتن مالیات از مردم، لباسهای تابستانی یا زمستانی و مرکب‌سواری و برده‌ی کاری او را نفروشید و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه زنید و دست اندازی به مال کسی (نمازگزار باشد یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است) نکنید؛ جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمانها به کار گرفته میشود.» «با ترس از خدایی که یکتاست و هم‌تایی ندارد حرکت کن. در سر راه، هیچ مسلمانی را ترسان یا با زور از زمین او نگذر و افزونتر از حقوق الهی از او مگیر. هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی و وارد خانه‌ی کسی مشو. سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا در میانشان قرارگیری. به آنها سلام کن و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن.»

هـ. ضرورت برنامه‌ریزی: «مؤمن باید شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم کند. زمانی برای نیایش و عبادت پروردگار و زمانی برای تأمین هزینه‌ی زندگی و زمانی برای واداشتن نفس به لذتهایی که حلال و زیباست. خردمند را نباید جز آن که در پی سه چیز حرکت کند: کسب حلال برای تأمین زندگی یا گام نهادن در راه آخرت یا به دست آوردن لذتهای حلالی.»

2. سیاستها و اهداف سلبی اقتصادی در سنت علوی

الف. گرفتن مالیات سنگین از مردم: امام در این باره میفرماید: «اگر مردم شکایت کردند از سنگینی مالیات یا آفتزدگی یا خشک شدن آب چشمه‌ها یا کمی باران یا خراب شدن زمین در سیلابها یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج، تو را نگران نسازد.»

ب. رانتخواری: «همانا زمامداران را خواص و نزدیکانی است که خودخواه و چپاولگرند و در معاملات انصاف ندارند، ریشه‌ی ستمکاری‌شان را با بریدن اسباب آن بخشگان و به هیچ‌کدام از اطرافیان و خویشاوندان زمین را واگذار مکن و به‌گونه‌ای با آنان رفتار کن که قراردادی به سودشان منعقد نگردد که به مردم زیان رسانند؛ مانند آبیاری مزارع یا زراعت مشترک که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند؛ در آن صورت سودش برای آنان و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو است.»

3. ارزش‌های اقتصادی

الف. رعایت حقوق محرومان: «سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارد. از زمینگیران، نیازمندان، گرفتاران، درمندان، همانا در این طبقه‌ی محروم گروهی خوشتنداری نموده و گروهی به گدایی دست نیاز بر میدارند؛ پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده.»

ب. تقویت بازرگانی و تجارت: شکوفایی اقتصادی يك جامعه و پیشرفت و توسعه‌ی آن، به رشد تجارت و تقویت بازرگانان صالح آن جامعه بستگی دارد. بر این اساس، امیر کلام(ع)، مالک اشتر را به بازرگانان و صاحبان صنایع سفارش میکند و آنها را منابع اصلی منفعت و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش معرفی میکند و البته بر کنترل بازرگانان تنگ نظر، بدمعامله، بخیل و محتکر سفارش مینماید. در دعائم الاسلام، از امیر المؤمنین(ع) روایت شده است که آن حضرت در حالی که تازیانه‌ای به دست میگرفت در بازارها به راه میافتاد و کمفروشان و متقلبان را تنبیه میکرد. و به اصبع بن نباته که به امام عرض کرد اجازه بدهید من به جای شما چنین کاری را انجام دهم فرمود: پیامبر بر مرکب سوار میشد و به بازار گوشتفروشان و خرمافروشان و تاجران میرفت و آنها را نصیحت میکرد. سیره‌ی حضرت علی(ع) نیز بر این روش پیامبر مبتنی بود.

ج. پرهیز از مخلوط کردن جنس خوب و بد

د. پرهیز از قسم خوردن در معاملات

ه. تشویق به کشاورزی

و. توجه به نیازمندیهای یتیمان

ز. توصیه به تلاش در تولید و کار و سازندگی

ح. توصیه‌های مالیاتی به مأموران دارایی

4. وظایف متولیان امور اقتصادی

آنچه از سنت علوی و روایات و سیره‌ی امیر مؤمنان به‌دست می‌آید، این است که حاکمان و زمامداران امور اقتصادی، وظایفی بر عهده دارند که باید با همت خویش، آنها را به انجام برسانند. آن وظایف عبارتند از:

مقابله با تجاوز به حریم بازار و حفظ امنیت آن؛ جلوگیری از احتکار، مراقبت و نظارت بر قیمت‌ها و دقیق بودن ترازوها، حل مشکلات بازار، نظارت بر ذبح حیوانات، ایجاد امنیت در راه‌های تجاری، جلوگیری از معامله‌ی اشیاء ممنوع و حرام، منع داد و ستد در مکان‌های غیر مجاز و سدّ معبر و نظارت بر رفتار متولیان بازار، نظارت بر امور مالی کارگزاران، تقسیم مساوی بیت‌المال، برخورد با سوء استفاده‌ها، ضرورت ساده‌زیستی حاکمان برخورد با سوء استفاده‌ها.

قلمرو دین در عرصه‌ی سیاست

نظریه‌پردازان، در مورد سیاست، تعاریف گوناگونی از سنخ توصیفی یا تجویزی و یا مختلط ارائه نموده‌اند و برای آن، شاخه‌ها و زیربخش‌هایی را بیان کرده‌اند. از جمله می‌توان به علم سیاست، فلسفه‌ی سیاسی، کلام سیاسی، فقه و حقوق سیاسی، نظام سیاسی، نظریه‌ی سیاسی، اندیشه‌ی سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی اشاره کرد. علم سیاست، دانشی است که پدیده‌ها و روندهای سیاسی موجود و سازمانها و گروه‌های جویای قدرت و روابط شهروندان و گروه‌های گوناگون با دولت و روابط دولت با دیگر دولتها و سازمانهای بین‌المللی را مطالعه میکند. فلسفه‌ی سیاسی، تفکر منظم درباره‌ی غرض و غایت حکومت و یا تنقیح مناط و تحلیل مفاهیم سیاسی است که به صورت انتزاعی ارائه میگردد. حال اگر پرسش‌های مربوط به فلسفه‌ی سیاسی که با روش انتزاعی و عقلی پاسخ داده شود، از طریق وحی الهی و متون دینی پاسخ داده شود، کلام سیاسی تحقق مییابد. و فقه و حقوق سیاسی، مجموعه مباحث حقوقی و فقهی که به رفتار سیاسی دولتها و مردم ارتباط پیدا میکنند مانند حقوق اساسی و حقوق بین‌المللی. نظام سیاسی، عبارت است از مجموعه‌ی نظریه‌ها و آراء هم‌آهنگ به شکل يك سیستم که خطوط اصلی ارزش‌های مورد نظر مکتب در زمینه‌ی مباحث سیاسی مثل فرد، دولت و عدالت را بیان میکند.

جامعه‌شناسی سیاسی، دانشی است که به بررسی محیط اجتماعی سیاسی میپردازد و تأثیرات جامعه، به طور کلی اعم از حوزه‌ی روابط تولیدی و اقتصادی، لایه‌بندیهای اجتماعی و فرهنگ، بر ساخت و فرایند و رفتار سیاسی را مورد مطالعه قرار میدهد. نظریه و اندیشه‌ی سیاسی نیز در گذشته به معنای مجموعه‌ی تفکرات فیلسوفان سیاسی همچون افلاطون، ارسطو و... به کار رفته است.

حال که از چیستی سیاست و زیر مجموعه‌های آن به اختصار سخن گفتیم، باید توجه داشت که اولاً وقتی سخن از سیاست علوی به میان میرود، به معنای نفی بهره‌برداری از عقل و تجربه نیست. بیشک سیاستمدار علوی در تصمیم‌های سیاسی باید از روش‌های عقلانی جهت تحقق اهداف سیاسی علوی بهره بگیرند؛ ثانیاً در سنت علوی کمتر به علم سیاست به عنوان تفسیر روابط میان روی دادهای سیاسی پرداخته شده است.

قلمرو سیاست دینی در کلام علوی حداکثری است؛ ولی نه در علم سیاست یا جامعه‌شناسی سیاسی، بلکه در حوزه‌ی کلام سیاسی و فقه و حقوق سیاسی و اندیشه‌ی سیاسی. تعلیمات علوی در عرصه‌ی سیاست، مشتمل بر چیستی سیاست و حکومت، ویژگی‌های حاکم اسلامی، روش‌های سیاسی، آزادی و حقوق سیاسی مردم، اهداف سیاست اسلامی و مانند این‌ها است.

گفتنی است سیاست علوی با نگرشی که به آدم و عالم دارد و هستی‌شناسی، خداشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی معینی را ارایه می‌کند، روی‌کرد جدیدی به مسائل سیاسی به ما عطا میکند و مطالب مهمی به عرصه‌ی سیاست می‌افزاید.

و اینک به پاره‌ای از آموزه‌های امیر کلام در باب مسائل سیاسی اشاره می‌کنیم:

1. نگرش امام به سیاست‌مداری و حکومتداری: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکمبارگی ستم‌گران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رها مینمودم، و آخر خلافت را به کاسه‌ی اول آن سیراب میکردم. آن‌گاه میدیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی گوسفندی بیارزشت‌تر است». امام (ع) علیرغم این نگرش، از ضرورت حکومت هم سخن می‌گوید و وجود زمام‌داری نیک یا بد را برای مردم لازم می‌شمارد.

2. ویژگی سیاست اسلامی: یکی از ویژگی‌های سیاست علوی، پیوند ناگسستنی میان ارزش‌های اخلاقی و سیاست اسلامی است. امام در نامه‌ی 53 خطاب به مالک‌اشتر می‌فرماید: «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، چنان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی.»

«به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان میدهم، باید اطاعت شود، که اینگونه خودبزرگبینی، دل را فاسد و دین را پژمرده و موجب زوال نعمتها است.»

ویژگی دیگر در سیاست اسلامی این است که حقوق دولت و مردم به صورت طرفینی است؛ یعنی هم مردم بر حاکم حق دارند و هم حاکم نسبت به مردم، صاحب حق است و اصولاً اگر حق به سود کسی اجرا شود، ناگزیر روزی به زیان او نیز به کار میرود و چون به زیان کسی اجرا شود، روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

بنابراین حق و تکلیف نسبت به یک‌دیگر تضایف و هم‌نشینی دارند و هر صاحب حقی را مکلف و هر مکلفی را صاحب حق میکند و تنها خداوند سبحان است که صاحب حق و بدون تکلیف است و با قدرت و حکمت و عدالتش برای مردم حقوقی فرض کرد و در میان حقوق الهی، بزرگترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است.

حضرت علی (ع) به همین دلیل، اصلاح مردم و زمام‌داران را به یک‌دیگر وابسته میدانند. ویژگی دیگر سیاست علوی، پرهیز از حيله و نیرنگ است. در این باب فرمود: «سوگند به خدا، معاویه از من سیاست‌مدارتر نیست، اما معاویه حيله‌گر و جنايتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود، من زیرک‌ترین افراد

بودم؛ ولي هر نيرنگي گناه و هر گناهي نوعي كفر و انكار است. روز رستاخيز در دست هر چيله‌گري پرچمي است كه با آن شناخته ميشود. به خدا سوگند من با فريب‌كاري غافل‌گير نميشوم و با سختگيري ناتوان نخواهم شد».

3. ويژگيهاي حاكم اسلامي: حضرت علي(ع) در سراسر نهج‌البلاغه و ساير مجامع روايي از مختصات حاكم اسلامي سخن گفته است كه به برخي از آنها اشاره ميشود:

الف. ضرورت خودسازي: حضرت در نامه‌ي 53، مالكاشتر را به رام كردن نفس و كنترل آرزوها و خودسازي توصيه ميكند. امام به همه‌ي كارگزاران كشور، سفارش به خودسازي و كنترل هواي نفس ميكند تا با خودسازي بتوانند به سياست توحيد و اسلامي دست يازند. امام در حكمتهاي خويش مي‌فرمايد: «كسي كه خود را رهبر مردم ساخته، بايد پيش از آن كه به تعليم ديگران پردازد، خود را بسازد و پيش از آن كه به گفتار تربيت كند، با كردار تعليم دهد، زيرا آن كس كه خود را تعليم دهد؛ و ادب كند، سزاوارتر به تعظيم است از آن كه ديگري را تعليم دهد و ادب آموزد.»

ب. ضرورت علم و آگاهي حاكم اسلامي

ج. اجراي احكام الهي و زنده نگهداشتن سنت پيامبر و جاري ساختن حدود الهي بر مجرمان و رساندن سهمهاي بيتالمال به طبقات مردم.

د. عدالت‌ورزي و هدايتسازي و مقابله با بدعتهاي اجتماعي.

هـ. پرهيز از خودبزرگبيني و تعصب و تفاخر جاهلي و انكار نعمت‌هاي الهي و استناد كارهاي نادرست به خداوند.

و. بخل و نادان و ستمكار نبودن حاكم: «همانا شما دانستيد كه سزاوار نيست بخل بر ناموس و جان و غنيمته‌ها و احكام مسلمين، ولايت و رهبري يابد و امامت مسلمين را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حريص گردد. و نادان نيز لياقت رهبري ندارد تا با ناداني خود، مسلمانان را به گمراهي كشاند، و ستمكار نيز نميتواند رهبر مردم باشد كه با ستم، حق مردم را غصب و عطاهاي آنان را قطع كند».

حضرت در خطبه‌ي 136 و 131، حفظ نواميس مردم، پاسداري از خون و بيتالمال، اجراي احكام الهي، پرهيز از بخل و جهل و تعدي به حقوق و حيف و ميل و تبعيض و رشوه‌خواري، عمل به سنت، خداگرايي، اصلاح مردم، دفاع و حمايت از مظلوم، مبارزه با ستمگران، اجراي عدالت بر ستمگران، حقگرايي و قاطعيت را از ويژگيهاي سلب و ايجاب حاكم اسلامي ميداند. و نيز در نامه‌ي 10 علل طرد معاويه از حكومت اسلامي را فرو رفتن در زينت‌ها، فريب خوردن از لذتها، اسير و مطيع دنيا شدن، رفاه و شيطان زدگي، عدم لياقت رهبري، منافق و كوردل بودن، پذيرش مكروهانه‌ي دين و دروغگو بودن معرفي ميكند. در خطبه‌ي 3 به عدم لياقت ابوبكر براي تصدي خلافت و نفي ويژگيهاي حاكم اسلامي در عمر و عدم كاراي او و نيز بيلياقتي عثمان اشاره ميكند و آفات رهبري را بيان مي‌فرمايد.

4. آزادي سياسي مردم: يكي از عناصر مهم در فلسفه و اندیشه‌ي سياسي، مقوله‌ي آزادي سياسي و اجتماعي مردم است كه از سنت علوي مشهود است. براي نمونه حضرت در ماجراي بيعت، مردم را آزاد گذاشت و حتي از كساني چون عبدالله بن عمر، محمد بن عمر بن مسلمه، اسامه بن زيد، حسان

بن ثابت و سعد بن مالك نیز به زور بیعت نگرفت و یا مردم رقه را جهت پلسازی در جنگ صفین مجبور نکرد؛ ولی از افشای ماهیت عالمنماها نیز کوتاه نمیآمد. ماهیت عمروعاص و معاویه و مغیره و اشعث بن قیس را برای مردم افشا کرد.

همچنین امام، به رغم پذیرش آزادی سیاسی مردم، از هدایت منحرفان دست نمیشست و با سخنرانی و موعظه به انحرافات آنها آگاهی میبخشید. برای نمونه خوارج را به فریب و خدعه‌ی معاویه آگاه کرد و کجیها و شبهات و تأویلات آنها را پاسخ داد.

همچنین در هدایت خلیفه‌ی اول و زبیر تلاش فراوان نمود. امام به اهانتکنندگان و شکستخوردگان جنگ از خود عفو و گذشت نشان میداد و اهانت‌های خوارج را تحمل میکرد و با مخالفان خود، برخورد مسالمت‌آمیز نشان میداد.

قلمرو دین در عرصه‌ی مدیریت

در اینکه امام علی(ع) در عرصه‌ی مدیریت سخن فرموده است و مدیران خود را از روشها، اصول و توصیه‌های مدیریتی آگاه ساخته است، تردیدی نیست پرسش اصلی در این مقال این است که گستره‌ی حضور سنت علوی در عرصه مدیریت چه قدر است؟ آیا حضرت به تمام زوایای مدیریت یعنی رهبری، برنامه‌ریزی، نظارت، کنترل و... پرداخته است؟ قبل از پاسخ به این پرسش، در باب چیستی مدیریت نگارش چند جمله‌ای ضرورت دارد.

تئوری پردازان مدیریت، تعریف‌های گوناگونی برای دانش مدیریت ارایه نموده‌اند. تعاریفی که از رویکردها و رویافتهای متفاوت حکایت دارند؛ از جمله:

- مدیریت، عبارت است از انجام عملیات برای حصول به هدف یا هدف‌های از پیش تعیین شده از طریق هدایت و تلفیق مساعی افراد.

- مدیریت علمی، مجموعه‌ای از قانون‌ها، دستورها و اصول مشخص شناخته شده است که پی‌آمدهای شگفتی را به ارمغان می‌آورد. هدف اصلی مدیریت، به دست آوردن بیشترین نیک فرجامی برای کارفرما، همراه با بیشترین نیک فرجامی برای هر یک از کارگران می‌باشد. امروزه شاهد تئورپردازیهای فراوان در دانش مدیریت هستیم. مکاتب مختلف کلاسیک و نظریه‌های جدید مدیریت، زاینده‌ی این تئوریهاست. مکتب مایولیسم، مکتب روابط انسانی، نظریه‌ی ماری پارکرفالت، نظریه‌ی چستر بارنارد، نظریه‌ی هریت سایمون و نظریه‌ی سیستم‌ها که در اهداف اصلی سازمان از قبیل رشد تولید، سود بیش‌تر، بهره‌ری حداکثر از ماشین و انسان، ارزش نهادن به انسان و نیازها و روابط انسانی و هم‌سنگ ندانستن انسان با ماشین با یکدیگر اختلاف دارند، نظام‌های مدیریت علمی را متفاوت ساخته است. با صرف نظر از این اختلافها که البته در فرمایشات امام علی و سنت علوی میتوان دیدگاه‌های آن حضرت را به‌دست آورد، آنچه مسلم است این نکته‌ی مهم است که مدیریت جدید از ارکان برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، سازمان‌دهی، هماهنگی، ارتباطات، انگیزش، رهبری، کنترل و نظارت، اهداف سازمانی و اخلاق کارگزاران و مدیران شکل گرفته است.

نگارنده با تتبع در فرمایشات حضرت علي(ع) در بحث قلمرو دين در عرصه‌ي مدیریت نکات ذیل را به‌دست آورده است:

1. بر اهل فن پوشیده نیست که انسانشناسي و جهانشناسي بر مدیریت تأثیر می‌گذارد و دانش مدیریت از تئوریهای آن علوم، مصرف میکند. با توجه به این‌که در سنت علوي، مباحث انسانشناسي و جهانشناسي بیان گردیده، در نتیجه میتوان از مدیریت علوي سخن به میان آورد.

2. سنت علوي مشتمل بر اهداف نهایی، متوسط و ابتدایی است که در تعیین اهداف مدیریت نقش به‌سزایی دارد.

3. اخلاق کارگزاران و ویژگی‌های رهبري نیز که از مهم‌ترین ارکان مدیریت است، در سنت علوي یافت میشود و امیرمؤمنان به صورت حداکثري به این مباحث پرداخته است. همچنین که از آفات و آسیبها و کاستیهای مدیریت نیز فراوان سخن گفته است.

4. توصیه‌ي حضرت به سایر اصول و ارکان مدیریت مانند نظارت، برنامه‌ريزي، ارتباطات، کنترل نیز در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمتها بر بالندگی مدیریت علوي افزوده است.

با توجه به مطالب فوق، نباید از يك نکته‌ي مهم غفلت کرد و آن نکته این است که سنت و سیره‌ي علوي نافي روش‌های علمي در زمینه‌های برنامه‌ريزي، نظارت، ارتباطات، کنترل، سازماندهي و هماهنگي نیست. یعنی با روش‌های تجربي و عقلاني باید بر تقویت مدیریت علوي افزود.

خلاصه‌ي سخن آن‌که، فرمایشات مولاي متقيان از مباحث مدیریت، بیگانه نیست؛ همچنین که طرد کننده‌ي روش‌های دیگری عقلي و تجربي را در این عرصه نمی‌باشد. بنابراین، مدیریت، علاوه بر استفاده از روش علمي، نگرش سیستمي و به‌کارگیری قواعد و تئوریهای علوم مختلف از جمله فیزیک، روان‌شناسي، جامعه‌شناسي، زیست‌شناسي، اقتصاد و ریاضیات از مباني انسانشناسي، جهانشناسي، و طیف‌شناسي و هدفشناسي علوي نیز مدد می‌گیرد. و این‌که به اختصار، به تبیین پاره‌ای از ارکان مدیریت در سنت علوي می‌پردازیم:

الف. اصل نظارت: نظارت یکی از ارکان مهم مدیریت علمي است که در تصمیم‌گیری و رهبري نقش مهمي را ایفا میکند. امام علي(ع) در فرمایشات خود به نظارت فراگیر بر امور کارگزاران حکایت میکند. بر این اساس با فرمان‌دار آذربایجان، (مصلحة بن هبیره) برخورد میکند و در مورد محمد بن ابی‌بکر، والي مصر، تصمیم به جابه‌جایی می‌گیرد. عمرو بن ابی سلمه، استان‌دار بحرین و فارس را جهت شرکت در جنگ صفین منتقل میکند و نعمان بن عجلان را به‌جای وي منصوب میدارد. همچنین زیاد بن ابیه را به تذکرات مکرر خطاب میکند. کمیل بن زیاد، فرمان‌دار شهر هیث را سرزنش مینماید و منذر بن جارود را به جهت خیانت مالي عزل میکند. تمام این رفتارها و تصمیم‌های مدیریتی از اصل نظارت علوي سرچشمه گرفته است. تشویق مدیران و کارگزاران لایق و شایسته مانند تشویق سعد بن مسعود فرمان‌دار مدائن نیز زاینده‌ي اصل نظارت است.

حضرت در نامه‌ي ارزش‌مند خویش به مالک‌اشتر نیز به اصول نظارت، تنبیه و تشویق تأکید فراوان دارد.

ب. اخلاق مدیران و کارگزاران: امام علی(ع) در سراسر حکومت‌داری و ولایت‌مداری خویش به بیان ویژگی‌ها و اخلاق مدیران و کارگزاران پرداخته است و زمامداران را به این اوصاف توصیه میکند. برای نمونه میتوان به موارد ذیل اشاره کرد. ادای امانت الهی، سازگاری گفتار و کردار، نرم بودن با مردم و بیاعتنایی نکردن، دروغ نگفتن، مهربانی و نرم‌خو و گشاده‌رو بودن، وفاداری نسبت به حقوق مردم و مستمندان، امانت‌داری، پرهیز از بزرگبینی و سرکشی، حفظ جایگاه اصلی عقل، ترس از خدا در اسرار پنهانی و اعمال مخفی، اطاعت الهی و انجام اعمال مطابق کتاب و سنت، بزرگ شمردن خداوند، رام کردن نفس، خدامحوری و تقواگرایی، رعایت عدل و انصاف، مردمگرایی، تواضع و فروتنی، رعایت تساوی و عدالت رفتاری .

شناخت و آگاهی کامل نسبت به راه و هدف، ایمان کامل به هدف، محتوا و برنامه‌ریزی‌ها، جلوگیری از اختلاف و افتراق و دعوت به وحدت و انسجام نیروها، صراحت بیان در هدف نهایی و موازین خود، عجله نکردن و بهره‌ی کافی بردن از فرصت، استقامت در هدف و اصول ثابت و نفی هرگونه تسامح، تصمیم‌گیری و قاطعیت، تحمل شادی‌ها و پیروزی‌ها، عفو و بخشش و جلوگیری از انتقام، تحمل افکار مخالف، حق خواهی و انتقاد پذیری، مشورت کردن با خردمندان.

ج. آفات مدیریت: حضرت علی(ع) علاوه بر بیان شرایط مدیریت و ویژگی‌های مدیران به آفات و موانع مدیریت نیز پرداخته و به موانعی چون بد رفتاری، بیتدبیری یا بد تدبیری، زورگویی و اجبار، بیدقتی در کارها، ناتوانی در کار، فاصله گرفتن از کارمندان و کارگران و کارگزاران، خودخواهی و افزون‌طلبی، تملق و چاپلوسی نسبت به خود و منت‌گذاری نسبت به مردم، رابطه‌گرایی به جای قانون‌مند بودن، و شتاب‌زدگی تصریح کرده است.

د. سبک و سلوک مدیریتی: در مدیریت علمی، طریقی که مدیر برای نفوذ در کسب اهداف سازمانی به‌کار میگیرد، سبک رهبری یا مدیریتی نام دارد. این پرسش که چگونه میتوان در دیگران نفوذ کرد، ذهن‌تورپردازان مدیریت را به خود جلب کرده است و به اموری چون تخصص و مهارت، قدرت مقام و شخصی یا قدرت تشویق و تنبیه پرداخته‌اند. به طور کلی در مدیریت علمی، به دو سبک آمرانه و سبک دمکراتیک اشاره شده است. در سبک آمرانه بر وظیفه و در سبک دمکراتیک بر روابط انسانی تأکید میشود.

برخی از محققان مدیریت، سبک‌های مدیریت و رهبری را به سبک آمرانه محض، سبک دلسوزانه، سبک مشاورهای و سبک روابط انسانی تفصیل داده‌اند و تفاوت این سبک‌ها را در اعتماد به زیردستان، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، فرآیند کنترل، ارتباط مدیر با زیردستان و رابطه‌ی سازمان رسمی با سازمان غیر رسمی ذکر کرده‌اند. حضرت علی(ع) با توجه به توصیه‌هایی که در باب عدالت‌ورزی و پرهیز از ظلم و ستم مدیران، رسیدگی به احتیاجات زیردستان، توجه دقیق به اطرافیان مدیر و حاکم، پرهیز از خودپسندی و ثناخوانی، دور ساختن اتهام و بدبینی، مشاورت و مشارکت زیر دستان در تصمیم‌گیری، اصولگرایی، بهره‌گیری از وسایل مقدس حاکمیت قوانین الهی و شرافت انسان، داشته است، میتوان سبک جدیدی از مدیریت را به آن حضرت نسبت داد و آن عبارت است از سبک انسانی الهی که در آن،

هم کارمندان در تصمیم‌گیری مشارکت دارند؛ و هم احکام و شریعت الهی حاکم است؛ هم احترام و ارزش نهادن به شرافت انسانی مطرح است و هم قاطعیت و نظارت و تشویق و تنبیه به کار گرفته میشود.

هـ. توصیه‌های امام علی(ع) در باب برنامه‌ریزی مانند: «ظرافت و دقت در برنامه‌ریزی بهتر از امکانات است؛» «آبادانی دولت‌ها به تحقق برنامه‌ریزی و چاره‌اندیشی آنها است؛» «امام به مالک‌اشتر توصیه میکند که در هر روز، کار همان روز را انجام بده زیرا هر روز، کار مخصوص خود را دارد، از شتابزدگی در امور قبل از رسیدن وقت آنها یا غرق شدن در آنها هنگام امکانشان و یا لجاجت در آنها هنگامی که پیچیده شدند یا سستی در آنها هنگامی که روشن شدند، بپرهیز. پس هر چیزی را در جای خویش قرار ده و هر امری را به وقت خود انجام ده».

و. ساحت‌های گوناگون مدیریت: امام علی(ع) در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های خویش، به برخی مسائل مربوط به مدیریت سیاسی، مدیریت نظامی، مدیریت اقتصادی، مدیریت دولتی و مدیریت خانواده پرداخته است. در مدیریت سیاسی به شیوه‌های برخورد با فتنه‌ها، اطلاع‌رسانی صحیح سیاسی، حقوق متقابل رهبر و مردم، روش جلوگیری از سرپیچی و شورش‌آگری آگاهی داده است. در مدیریت نظامی مردم را از تحریکات نظامی سران جنگ جمل آگاه می‌سازد و عوامل نظامی و روانی و عقیدتی پیروزی در جنگ را به فرزندش محمد بن حنیفه آموزش میدهد و مردم کوفه را از تحریکات نظامی فرماندهان نظامی معاویه مطلع می‌سازد و آموزش‌های نظامی، فریب و نیرنگ‌های نظامی را هشدار میدهد.

در مدیریت اقتصادی، به روش‌های صحیح استفاده از بیت‌المال و بهره گرفتن از اموال شخصی تذکر میدهد در مدیریت خانواده به اصولی چون اصل تقسیم کار در خانواده، اصل مشورت، اصل هماهنگی، اصل حفاظت، اصل مسئولیت‌پذیری، اصل سعه‌ی صدر و تحمل مشکلات، اصل فرهنگ حجاب، اصل اعتدال خانوادگی، اصل مدیریت مرد در خانواده اشاره میکند.

قلمرو دین در عرصه‌ی نظام تربیتی

نظام تربیتی و دانش تعلیم و تربیت، یکی دیگر از رشته‌های علوم انسانی است که سنت علوی در این عرصه نیز توصیه‌ها و توصیف‌هایی نموده است.

تربیت، مجموعه‌ای از تلاش‌هایی است که هدف آن برخوردار ساختن فرد از همهی قوای خود و آماده کردن او برای استفاده‌ی صحیح از آن است؛ به عبارت دیگر، تربیت، عبارت است از فراهم کردن زمینه‌ها و عوامل برای فعلیت رساندن و شکوفا نمودن استعداد‌های انسانی در جهت مطلوب.

نظام تربیتی، مجموعه‌ای گزاره‌ها و اندیشه‌های منظم و سازمان یافته درباره‌ی تربیت است که از مبانی، اصول، هدف و روش‌های تربیتی شکل گرفته است توضیح مطلب این که:

1. مبانی تربیتی عبارت است از گزاره‌های بنیادین هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، جهان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، که از وضعیت و جایگاه انسان در عالم و هستی گزارش میدهد. حضرت

علي(ع) در فرمایشات خود به اینگونه مباحث پرداخته است؛ برای نمونه مباحث انسانشناسی مانند ترکیب انسان از بُعد مادی و مجرد، سرشت اولیه‌ی انسان، نیازهای مادی و معنوی، فردی و اجتماعی او، شؤون وجودی انسان، گرایشهای طبیعی و روحی، ساحت‌های مختلف انسان و مباحث معرفتشناسی مانند اعتبار بخشیدن به حس و تجربه و عقل، نیازمندی حس به عقل و عقل به وحی و مباحث هستیشناختی مانند ساحت‌های مختلف هستی از جمله مجرد و مادی.

2. اصول تربیتی عبارت است از قواعد کلی تربیتی که با توجه به مبانی و اهداف نظام تربیتی به دست می‌آیند و منشأ پیدایش روش‌ها و شیوه‌های تربیتی می‌باشند. مانند اصل تأثیر و تأثر شرایط محیطی و اجتماعی بر انسان، اصل عدالت، اصل عزت، اصل تعقلورزی، اصل مسامحت و مانند این‌ها که در خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ارزشمند امام علی(ع) مورد تأیید قرار گرفته‌اند.

3. اهداف تربیتی عبارت است از مقاصد و اهداف نزدیک، متوسط و نهایی که نظام تربیتی آن را دنبال میکند؛ مانند زنده نگهداشتن فطرت الهی و دین‌داری، تقویت فضایل اخلاقی، شکوفایی عقل، هدایت و رستگاری و در نهایت قرب الهی که در خطبه‌ی اول و سایر فرمایشات امام علی بدان آگاهی داده است.

4. روش‌های تربیتی عبارت است از شیوه‌ها و راهکارهای کاربردی که انسان تربیت یافته را به اهداف تربیتی نزدیک می‌سازد. مانند روش سخن‌رانی و موعظه، روش نامه‌نگاری و روش‌های قصه‌گویی، پرسش، دادن بینش و بصیرت، پیش‌گیری، تمثیل و تشبیه، الگوگیری، تبشیر و تشویق، تکلیف و امر کردن، هم‌نشینی با صالحان، تغافل، انذار و تخویف، تنبیه و جریمه کردن، محروم سازی و مانند این‌ها. بنابراین، در سنت و سیره‌ی علوی از ارکان چهارگانه‌ی نظام تربیتی سخن به میان آمده است؛ ولی این مطلب بدان معنا نیست که متخصصان تربیتی، از روش‌ها، الگوها و مهارت‌های تجربی در عرصه‌ی مشاوره، آموزش و پرورش و... بهره نگیرند.

قلمرو دین در عرصه‌ی علوم طبی و بهداشتی

دانش طب و علوم همگن آن، که زاینده‌ی روش تجربی و عقلانی است، از گستردگی خاصی برخوردار است. بیشک، این ادعا که تمام نیازهای بشر در این عرصه از سنت علوی برآورده گردد، یک ادعای غیر قابل اثبات است. هر چند پیشوایان دین اسلام به جهت علم لدنی و ارتباط با عوالم غیبی از علوم گوناگون، همچون علم طب و بهداشت برخوردارند. ولی در آنچه از سنت و سیره آن‌ها به دست ما رسیده است، نمیتوان پاسخ تمام پرسش‌های پزشکی را جویا شد؛ اما توصیه‌های بهداشتی و درمانی به صورت پراکنده در منابع روایی ما یافت میشود که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره میکنیم:

1. پرهیز از ظروف شکسته در آشامیدن: «از جای شکستگی ظروف و از طرف دسته‌ی ظروف، آب نیاشامید که شیطان در آنجا مینشیند.»

2. بهره‌گیری از حمام: «چه خوب خانهای است حمام که گرمای آن انسان را به یاد جهنم می‌اندازد و آلودگی را از بدن پاک میکند.»

3. ناپود کردن تارهای عنکبوت: «خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که رها کردن تارهای عنکبوت در خانه عامل فقر است».

4. امام علی(ع) به اقسام خوابیدن و روش درست آن، روغن مالیدن به بدن و روش استفاده از حمام، آداب آب نوشیدن و پرهیز غذایی توصیه می‌کنند و تأکید بر مسواک زدن تأکید دارند.

5. حضرت امیرمؤمنان به روش‌های درمانی با داروهای گیاهی از جمله خرما، انگور، کشمش، انار، سیب، گلابی، انجیر، ادویه و فلفل، بالنگ و ترنج، هندوانه و خربزه، گردو، تره، کدو، تربچه، قارچ، کاهو، گلپر، سیر، عدس، عناب، کندر، بنفشه و گلگاوزبان، اسپند، گل خطمی، حنا، موزه، عسل، گوشت، شیر، ماهی، زعفران خالص، نبات و استفاده از حمام، توصیه‌های بهداشتی و درمانی مفید ارائه کرده است.

قلمرو دین در عرصه‌ی فقه و حقوق

فقه شیعه دامنه و گستره‌ی وسیعی دارد و احکام دنیوی و اخروی را شامل است. فقهای شیعه مانند سلار بن عبدالعزیز دیلمی در «المراسم» و قاضی عبدالعزیز بن براج در «مذهب»، احکام فقهی و شرعی را به عبادات و معاملات و عقود و احکام و احکام جزایی و غیر جزایی منشعب میکنند. محقق حلی نیز در «شرایع الاسلام» فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم مینماید. شهید صدر با روش جدیدی، مباحث فقهی را به چهار گروه تقسیم کرده است: عبادات، اموال عمومی و خصوصی، سلوک و آداب و رفتار شخصی که به عبادات و اموال ربطی ندارد و به دو گروه روابط خانوادگی و اجتماعی انشعاب مییابد؛ آداب عمومی و رفتار و سلوک نهادهای حکومتی در مسائل حکومت، صلح و جنگ و روابط بینالملل.

امام علی(ع) در سیره و سنت علوی به احکام عبادات و احکام معاملات اعم از عقود و ایقاعات و احکام جزایی پرداخته است و به صورت حداکثری آنها را بیان کرده است. نکته‌ی قابل توجه این که امام علی(ع) در مباحث فقهی تنها به تکالیف اکتفا نکرده است و حقوق طبقات گوناگون جامعه را نیز بیان نموده است؛ از جمله میتوان به موارد ذیل اشاره کرد؛ حقوق متقابل مردم و دولت مانند حق عدالت، حق رأفت، حق مشورت، حق خیرخواهی، حق آموزش و پرورش، حق انتخاب و...؛

حقوق اجتماعی مردم مانند حق تعاون و تناصح، حق اصلاح و...؛

حقوق متقابل پدر و فرزند مانند حق اطاعت و حق تربیت؛

حقوق حیوانات مانند خسته نکردن آنها و عدالت در بهره‌وری؛

حقوق دشمن در جنگ؛

حقوق کارمندان دولتی؛

حقوق اقلیتهای مذهبی؛

حقوق تجار و صاحبان صنایع؛

حقوق زن؛

حقوق محرومان؛

حقوق نظامیان؛

حقوق قضات؛

حقوق مراجع‌هکنندگان؛

حقوق خویشاوندان؛

حقوق حاجیان؛

حقوق یتیمان؛

حقوق همسایگان؛

قلمرو دین در عرصه‌ی عقاید

سنت و کلام علوی در باب عقاید و معارف اسلامی به صورت حداکثری بیان گردیده است و حقایق را گزارش داده که یا از دایره‌ی کسب عقلانی خارج است و یا با زمان طولانی اکتسابپذیر است.

در اولین خطبه‌ی از نهج‌البلاغه، سر آغاز دین را معرفت الهی دانسته و کمال معرفت را تصدیق و کمال تصدیق را توحید و کمال توحید را اخلاص و کمال اخلاص را پیراستن او از صفات زاید معرفی میکند؛ هم مغایر با همه چیز است و هم از آنها بیگانه و جدا نیست، خالق و آفرینش‌گر جهان هستی و حقایق آن از جمله فرشتگان و جن و انس و... است. آفریدگاری است که لحظه به لحظه به تدبیر تکوینی و تشریعی اشتغال دارد.

امام در مناجات خود در مسجد کوفه با مقایسه‌ی انسان و خدا به طور جامع و واقع‌بینانه، انسان‌شناسی و خداشناسی علوی را که برگرفته از آموزش نبوی است ارایه میکند و خالق، حی و عالم بودن خدا و سایر صفات کمال او و نیز مخلوق و میت و جاهل بودن انسان و سایر صفات نقص او را توصیف میکند.

حضرت در مجامع روایی به ضرورت و حکمت بعثت پیامبران و نبی‌اکرم(ص) و صفات آنها نیز پرداخته است. همچنین به تفصیل در باب آخرت و احوال آن سخن فرموده است. مقام امامت و مصادیق آن نیز از مباحث مهم اعتقادی است که در کلام علی(ع) به تفصیل آمده است.

در پایان لازم است به این پرسش، پاسخ داده شود که آیا تمام فرمایشات امام و توصیه‌ها و توصیف‌های آن حضرت، به ویژه در عصر حکومت علوی، به دین بماهو دین مربوط است یا این که جنبه حکومتی داشته است. در صورت نخست، میتوان از طریق بیانات امام، قلمرو دین را تعیین کرد ولی اگر فرمایشات امام جنبه‌ی حکومتی داشته باشد، داخل در احکام متغیر قرار میگیرند و قلمرو دین را تعیین نمیکند. پاسخ این مطلب این است که اولاً در کلام امام و سایر پیشوایان دین، اگر ظهوری بر صدور احکام به نحو احکام حکومتی نباشد، باید فرمایشات آن بزرگواران را بر دوام حمل کرد و کلام آنها را جزء دین شمرد؛ ثانیاً اگر با قراین بتوانیم حکومتی بودن پاره‌ای از فرمایشات ائمه(ع) را ثابت کنیم، نباید احکام حکومتی آن حضرت را خارج از دین بدانیم؛ به عبارت دیگر، دین در حوزه‌ی فقه و حقوق در بردارنده‌ی احکام اولی، ثانوی و حکومتی است و احکام حکومتی، بخشی از احکام دینی شمرده میشوند. البته

معنای احکام حکومتی این است که در همه‌ی زمان‌ها و حالات جریانپذیر نیست و همانند احکام ثانوی، مقید به عنوان خاصی چون مصلحت است.

گلشن سوم

رفتار علوی

جاذبه و دافعه‌ی علی

قانون جذب و دفع یک قانون عمومی است که بر سرتاسر نظام آفرینش حکومت می‌کند. جذب و دفع در میان افراد انسان در صحنه‌ی حیات اجتماعی نیز وجود دارد. دوستی‌ها و دشمنی‌ها، رفاقت‌ها و کینه‌توزی‌ها، مظاهری از جذب و دفع انسانی‌اند. ریشه‌ی اصلی جذب و دفع‌ها، نیاز و رفع نیاز است؛ زیرا انسان، موجود اجتماعی است و با زندگی اجتماعی می‌تواند حاجت‌های خود را رفع کند و زیان‌ها را از خود دور سازد، و همین منشأ جذب و دفع می‌شود.

انسان‌ها در جاذبه و دافعه یک‌پسان نیستند؛ گروهی نه جاذبه دارند و نه دافعه؛ نه دوست دارند و نه دشمن. دسته‌ی دوم مردمی که جاذبه دارند اما دافعه ندارند، با همه می‌جوشند.

سومین گروه دافعه دارند اما جاذبه ندارند. دشمن سازند، اما دوست ساز نیستند. و آخرین دسته، هم جاذبه دارند و هم دافعه. این دسته نیز بر چندگونه‌اند: یا جاذبه و دافعه‌ی آنها قوی است. و یا هر دو وجه ضعیف و یا یک حالت قوی و حالت دیگر ضعیف است. علی(ع) از مردانی است که هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه‌ی او سخت نیرومند است. دوستانی دارد تاریخی، فداکار، با گذشت و از عشق او هم‌چون شعله‌هایی از خرمن آتش سوزان، پرفروغ‌اند و دشمنان سرسختی دارد که از شنیدن نام او به خود می‌پیچند.

جاذبه‌ی علی(ع) سه بُعدی است؛ هم سطح وسیعی از جمعیت را مجذوب خویش ساخته و هم به یک قرن و دو قرن محدود نیست و در طول زمان ادامه و گسترش دارد و هم تا اعماق و ژرفای دل‌ها و باطن‌ها پیش رفته است. و سرّ این شدت جذب این است که علی(ع) رنگ خدایی داشت و مرد الهی بود که اگر چنین نبود، همانند سایر قهرمان‌های علمی، فلسفی و تاریخی فراموش می‌شد. امام درباره‌ی خود می‌فرماید: «فردا، روزهای مرا می‌بینید و خصایص شناخته نشده‌ی من برایتان آشکار می‌گردد و پس از تهی شدن جای من و ایستادن دیگری به جای من، مرا خواهید شناخت.»

از بزرگ‌ترین امتیازات شیعه این است که پایه و زیربنای اصلی آن محبت است. تشیع، مذهب عشق و شیفتگی است. و همین بود که علی(ع) در حالی که حدود الهی را جاری می‌کرد اما از محبت مجرمان نسبت به او کاسته نمی‌شد. او خود می‌فرماید: «اگر با این شمشیرم بینی مؤمن را بزنم که با من دشمن شود، هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه‌ی دنیا را بر سر منافق بریزم که مرا دوست بدارد، هرگز مرا دوست نخواهد داشت.» از جمله آثار عشق، نیرو و قدرت عشق است که از بخیل، بخشنده و از کم‌طاقت و ناشکیبا، متحمل و شکوبا می‌سازد. انسان را از خودی و خودپرستی بیرون می‌برد. به

همین جهت، عشق و محبت يك عامل بزرگ اخلاقي و تربيتي است، مشروط به این‌که خوب هدایت شود.

شایان ذکر است که عشق غیر از شهوت جنسي است. عشق، عبارت است از علاقه‌ي به شخص یا شیئي وقتي که به اوج شدت برسد؛ به طوري که وجود انسان را مسخر کند و حاکم مطلق وجود او گردد. همچنان‌که عشق غیر از عاطفه و مودت و رحمت است. نیروي محبت از نظر اجتماعي، نیروي عظیم و مؤثري است و بهترین اجتماع‌ها آن است که با نیروي محبت اداره شود. محبت، عامل بزرگي براي اثبات و ادامه‌ي حیات حکومت است. عشق و محبت به اولیا و نیاکان، وسیله‌اي براي تهذيب نفس و اصلاح اخلاق و کسب فضایل و سجایاي انساني است. بسياري در تاريخ اسلام به جهت علاقه‌ي شديد به شخص رسول اکرم(ع) تربیت و هدایت یافتند. ابوذر غفاري و بلال حبشي نمونه‌هایی از این حقیقت‌اند. در قرآن نیز در باب محبت اهل بیت(ع) آمده است که «بگو (اي رسول ما) از شما مردي را درخواست نمی‌کنم مگر دوستي خویشاوندان نزدیکم». «بگو مردي را که درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست. مزد من جز به خدا نیست» علي(ع) محبوب دل‌ها و معشوق انسان‌هاست اما رمز و سرّ جاذبه‌ي علي(ع) چیست؟ جسم و قهرمانی و سایر فضیلت‌هاي علي(ع) ملاک دوستي او نیست. علي(ع) از آن نظر محبوب است که پیوند الهي دارد. چون دل ما، علي را آیت بزرگ حق و مظهر صفات او می‌یابد به او عشق می‌ورزد.

علي(ع) در دوران حیاتش به ویژه دوره‌ي چهارسال و نه ماهه‌ي خلافتش از دو نیروي فوق‌العاده‌ي جاذبه و دافعه برخوردار بود. دافعه‌ي علي(ع) نیز همانند جاذبه‌اش قوي بود. علي، مردي دشمن ساز بود؛ در راه خدا می‌کوشید و از سرزنش سرزنش‌گري بیم نداشت. وقتي پیامبر او را به فرماندهي لشگري به یمن فرستاد، در برگشتن، نزدیک مکّه برای ملاقات با پیامبر، يکي را به جاي خویش گذاشت و خود به زیارت رسول‌الله شتافت. لشگر وارد مکّه شد در حالی‌که لباس‌ها و حله‌هاي نو را به تن کرده بودند. علي(ع) به این عمل اعتراض نمود و آنها را به خاطر عمل خودسرانه مورد عتاب قرار داد و لباس‌ها را از تن آنها خارج ساخت. لشگر از قاطعیت علي(ع) ناراحت شدند و به پیامبر(ص) شکایت کردند. حضرت فرمود: «مردم، از علي شکوه نکنید که به خدا سوگند او در راه خدا شدیدتر از این است که کسی درباره‌ي وي شکایت کند».

علي(ع) در دوران خلافتش، سه دسته‌ي ناکثین (اصحاب جمل)، قاسطین (اصحاب صفین) و مارقین (اصحاب نهروان و خوارج) را از خود طرد کرد و خود فرمود: «پس چون به امر خلافت قیام کردم، طایفه‌اي نقض بیعت کردند؛ جمعيتي از دین بیرون رفتند؛ جمعيتي از اول سرکشي و طغیان کردند.» ناکثین، پول‌پرست و صاحب مطامع و تبعیض و قاسطین، گرفتار تقلّب و نفاق و سیاست زدگي، و مارقین، اسیر عصبیت و خشکه مقدّسي و جهالت بودند. خوارج و مارقین، شورشیان بر علي(ع) بودند که در جریان حکمیت، در آخرین روزهاي جنگ صفین ظاهر شدند و پس از فریب عمروعاص به عنوان جریان سياسي در نهروان گرد هم آمدند و سپس به عنوان فرقه‌ي اعتقادي ظهور یافتند و بر کافر شمردن مرتکبان کبائر و مرکب داشتن حقیقت ایمان از اعتقاد و عمل و وجوب بلا شرط شورش بر والي ستمگر فتوا دادند. این

گروه پس از يك قرن و نیم در اوایل تأسیس دولت عباسی در اثر تهور جنون آمیز منقرض شدند. امیرالمؤمنین به خوارج آزادی داد، مخالفان خود را زندان نکرد، شلاق نزد و سهمیه‌ی آنها را از بیت المال قطع نکرد. حتی در اظهار عقیده، آنها را آزاد گذاشت. ولی اصحابش را جهت مناظره و آرایه‌ی استدلال به طرف خوارج گسیل می‌داد و خود نیز با آنها به بحث می‌پرداخت. این رفتار علوی در حالی بود که خوارج در نماز جماعت به علی اقتدا نمی‌کردند و او را کافر می‌پنداشتند و گاهی نیز ایشان را آزار می‌دادند. خوارج که منتظر توبه‌ی علی(ع) و اظهار ندامت او نسبت به پذیرش حکمیت بودند، کم کم از توبه‌ی آن حضرت مأیوس شدند و دست به قیام و شورش زدند. امنیت راه‌ها را سلب کردند و غارت‌گری و آشوب را پیشه‌ی خود ساختند. علی(ع) در مقابل قیام مسلحانه‌ی آنها و اخلال به امنیت اجتماعی ایستاد و در کنار نهروان به نصیحت آنها پرداخت و اتمام حجت کرد. برخی از آنها پذیرفتند و پاره‌ی دیگری در جنگ با علی(ع) کشته شدند. شایان ذکر است که روحیه‌ی خوارج ترکیبی از زشتی‌ها و زیبایی‌ها بود. روحیه‌ی مبارزه‌گری، فداکاری در راه عقیده، عبادت پیشگی، پایبندی به احکام اسلام از ویژگی‌های مثبت این فرقه است؛ همچنان‌که ظاهرگرایی و غفلت از عمق و باطن احکام اسلام، جهل و نادانی، تنگ‌نظری و کوتاه دید بودن از ویژگی‌های منفی آنها بود که سبب شد به راحتی از سیاست قرآن بر نیزه کردن و جریان حکمیت و تفسیر غلط از «لا حکم الا لله» در انحراف و اعوجاج قرار گیرند. و در مظلومیت علی(ع) همین بس، که مرتب از منافقان زیرک و زاهدان احمق آزار دید.

سیمای برادری از منظر امام علی(ع)

«در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود؛ چون دنیا در چشم او بی‌ارزش می‌نمود و از شکم‌بارگی دور بود؛ پس آنچه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آنچه را می‌یافت زیاده‌روی نداشت. در بیشتر عمرش ساکت بود؛ اما گاهی که لب به سخن می‌گشود بر دیگر سخن‌وران برتری داشت و تشنگی پرسش کنندگان را فرو می‌نشاند. به ظاهر ناتوان و مستضعف می‌نمود، اما در برخورد جدی، چنان شیر بیشه می‌خروشد، یا چون مار بیابانی به حرکت در می‌آمد. تا پیش قاضی نمی‌رفت، دلیلی مطرح نمی‌کرد. و کسی را که عذری داشت، سرزنش نمی‌کرد. تا آن که عذر او را می‌شنید. از درد شکوه نمی‌کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی. آنچه عمل می‌کرد می‌گفت و بدانچه عمل نمی‌کرد چیزی نمی‌گفت اگر در سخن گفتن بر او پیشی می‌گرفتند، در سکوت مغلوب نمی‌گردید و بر شنیدن بیش‌تر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دو راهی دو کار قرار می‌گرفت، می‌اندیشید که کدام يك با خواسته‌ی نفس نزدیک‌تر است با آن مخالفت می‌کرد. پس بر شما باد روی آوردن به این گونه از ارزش‌های اخلاقی و با يك‌دیگر در کسب آنها رقابت کنید. و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از آن ارزش‌های اخلاقی بهتر از رها کردن همه است.» امیر کلام(ع) با توصیف سیمای برادر ایمانی خویش، تابلویی زیبا از يك انسان تربیت یافته را ترسیم می‌کند تا راه‌یافتگان طریقت را آگاه سازد؛ زیرا رسیدن به قلّه‌ی علی(ع) که همچون سایه به دنبال رسول خدا(ص) حرکت می‌کرد و از

درياي معارف او بهره مي‌برد و نور وحي را مشاهده و شميم نيوت را استشمام مي‌اگرد صعب و دشوار است. علي(ع) كه همچون ماه در ميان تاريخي‌ها، تشنگان حقيقت را از نور حق بهره‌مند مي‌سازد. چشمه‌هاي علم و فضيلت از دامن كوهسار وجودش جاري است و كس را ياري وصول به عمق افكار بلند او نيست. چگونه مي‌توان به فضاى او دست يافت در حالي كه او با عمق و يقين از بصيرت برخوردار بود و لحظه‌اي در حق ترديد نداشت و حقيقت براي او مشتبه نگشت. پيش‌پرو و پيش‌باگام در ميدان عمل بود و پيش از امر و نهي ديگران، خود عمل مي‌اگرد.

حال كه نمي‌توان به قلّه‌ي رفيع علي(ع) دست يافت، مي‌توان همچون برادرش، ابوذر يا مقداد يا هر شخص ديگري - به اوصاف زيباي مذكور در اين كلام نزديك شد.

واژه‌ي برادري، مفهوم عاطفي را با خود مي‌اكشد و شور و هيجان در دل ايجاد مي‌كند. و علي(ع) چه زيبا، از برادر و اوصاف او سخن مي‌راند. همچنان كه به دوستدارانش توصيه مي‌كند كه «بر تو باد به برادري با افراد راست‌گو و درست‌كار و ازدنياد آنها؛ چرا كه آنان در هنگام آسودگي يار پرتوان و در پيش‌آمدهاي ناگوار سپري محكم هستند.»

«كسي كه ميلي در زياد كردن برادران نداشته باشد، به زيان‌هايي مبتلا خواهد شد.» امام در دوست‌يابي نيز قصد الهي را بر قصد دنيوي مقدم مي‌دارد و مي‌فرمايد: «آن كس كه براي خدا با كسي برادري نمايد، سود برد. و آن كس كه براي مقاصد دنيوي، طرح برادري و دوستي ريزد محروم گردد.» مهم‌ترين وظيفه‌ي برادران، مدد رساندن به يكديگر است. و به تعبير امام صادق(ع) : «خداوند، يار مؤمن است مادام كه او يار مددكار برادر خود باشد.» «كسي كه نياز برادر مؤمنش را برآورد، خداوند در روز قيامت صد هزار حاجت او را برآورده مي‌سازد؛ راستي چه خبر مسرت بخشي از آثار رحمت بي‌پايان الهي.»

پس اي برادر، حال كه از سودمندي مؤانست و خدمت به برادر ايماني جوي شدي و شوق و انگيزه‌ي دوست‌يابي در تو آشكار گشت، پس بي‌اگدار به آب نزن و در بايستي‌ها و نبايستي‌هاي انتخاب برادر از راه‌نمايان ديني درس‌اگر و شتابزده عمل نكن و پيش از گزينش، آزمائش كن. و چنانچه از بوته‌ي آزمائش به سلامت بيرون آمد و پاكي وجود و روحش و طهارت رفتارش بر تو آشكار گشت، او را همراهي كن. همان گونه كه راه‌نمايان معصوم و با بصيرت فرمودند: «همواره در گزينش برادران، آزمون را مقدم داريد؛ زيرا اين آزمون، معياري است كه نيكان و بدان را از يكديگر جدا مي‌كند.»

«در گزينش برادران آزمائش را مقدم دار و سعي بي‌دريغ در شناخت او بنما و گرنه تنگناها تو را به نزديكي با اشرار مجبور مي‌سازد.»

«برادران خويش را به دو چيز امتحان كنيد اگر در آنها وجود داشت، انتخاب نماييد؛ وگرنه از آنها دوري گزينيد: برپا داشتن نماز پنج‌گانه در اول وقت و نيكي كردن به برادران در هنگام سختي و آساني.» «بهترين برادران تو كسي است كه تو را به هدايت دلالت نمايد و براي پرهيزكاري را كسب نمايد و تو را از پيروي هوا و هوس باز دارد.»

«بهترین برادرانت آن است که تو را با راست‌گفتاری خود به راستی و با اعمال نیک خود به کردار نیک تشویق کند و برانگیزد.»

«بهترین برادران تو کسی است که در راه اطاعت خدا یاریت برساند و از نافرمانی‌های او بازت دارد و تو را به کسب خشنودی او فرمان دهد.»

اینک روشن گشت که ملاک و میزان اصلی در برادری، پیوندهای عقیدتی است که دل‌ها را به یکدیگر گره می‌زند. و اهل ایمان را در یک حیات اجتماعی قرار می‌دهد؛ زیرا حضرت فرمود: «کان لی فیما مضی اخ فی الله»؛ مرا برادری بود در راه خدا. پس ای برادران مؤمن از تاریخ اسلام درس بگیرید، که چگونه با قطع پیوندهای عقیدتی، اختلاف و نزاع پدید آمد و دنیاگرایی و مال دوستی و سایر رذایل به جای ایثار و فداکاری و محبت و صفا و صمیمیت نشست و سقیفه، جولانگاه غفلت و من‌سالاری قرار گرفت. برادرانی که پیوند ایمانی را گسستند و در دوران ابوبکر و عمر به کینه‌توزی و حاشیه‌نشاندن علی دست زدند و در عصر عثمان به مال‌اندوزی و مقام‌پرستی گرفتار شدند. و در خلافت علی(ع) با آن همه سابقه‌ی مجاهدت در جنگ جمل و صفین و نهروان به خون‌ریزی یکدیگر اشتغال یافتند. و در نهایت ولایت را به خلافت و خلافت را به سلطنت بنی‌امیه و بنی‌عباس تبدیل کردند و تنها نامی از اسلام باقی گذاشتند.

ای عزیز که با این سطور، ما را همراهی می‌کنی، بدان که برادری که علی(ع) از آن دم می‌زند، در هر دیاری یافت نمی‌شود. این برادر اهل ظاهر نیست بلکه باطنی است که با زحمت و تلاش یافتنی است. مطیع خدا و رسول و نسبت به قیامت هراس‌ناک است. چون یاد خدا می‌کند، دل او دچار ترس و لرز می‌گردد و با تلاوت قرآن بر ایمانش می‌افزاید به خدای توانا و دانا توکل می‌جوید و با حضور قلب، نماز به پا می‌دارد و با روزی خدا انفاق می‌کند.

علی(ع) بزرگی برادرش را در این می‌دید که دنیا در نظرش کوچک بود؛ زیرا این برادر، گذر زمان را می‌نگریست و شتاب عمر را احساس می‌کرد و مرگ را نظاره‌گر بود. پشت کردن دنیا و جلو آمدن آخرت را مشاهده می‌کرد.

«آگاه باشید شما در ایام امید و آرزو هستید و از پی آن مرگ است. پس کسی که در روزهای آرزوی خویش پیش از رسیدن مرگش کار کند مرگ به او زبانی نمی‌رساند.» خوشا به حال برادری که بداند این زندگانی دنیا اسباب سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست و دار آخرت، حیات جاوید و نعمتش بی‌انج و زوال است. پس ای برادر، دلت را از دنیا بیرون بر و به یاد قیامت باش پیش از آن که بدن تو را بیرون برند؛ زیرا تو در دنیا آزمایش می‌شوی و برای آخرت آفریده شده‌ای.

نکته‌ی قابل توجه این که دنیا از واژه‌های مشترک لفظی است که گرفتار بیش از یک معناست؛ گاهی به معنای حقایق و موجودات دنیوی است که مذمت پیشوایان اسلام نسبت به دنیا، به این معنا نیست. زمین و آسمان و بشر و غیره مذموم نیستند. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «دنیا (حقایق دنیوی) برای راستان، سرای راستی است و برای کسی که حقیقت آن را دریابد، سرای عافیت است. و برای کسی که از آن برای آخرتش توشه بگیرد، سرای توان‌گری است و برای پند پذیران، سرای پند و اندرز است.

دنیا سجده‌گاه دوستان خدا و مصلای فرشتگان خداست. محلّ نزول وحی خدا و بازار سوداسرای اولیای خداست که در آن کسب رحمت کنند و بهشت را سود برند.» معنای دیگر دنیا که مورد مذمت امامان شیعه است و خداوند و پیامبرش، مردم را از آن پرهیز داده است، همانا دل بستن به غیر خداست که منشأ غفلت از خدا گردد. پس آنان که دنیا را جای استقرار، نه گذرگاه می‌دانند گرفتار نیازدگی‌اند. دنیای گرایان، به تعبیر امام علی(ع) زیاد می‌خورند، زیاد می‌بخندند، زیاد می‌خواهند، زیاد خشمگین می‌شوند، کمتر راضی می‌شوند، اهل عذرخواهی نیستند، عذر دیگران را نمی‌پذیرند، در معصیت شجاع و جسورند، محاسبه‌ی نفس ندارند، کمتر فکر می‌کنند، زیاد سخن می‌گویند، کمتر می‌ترسند، اهل شکر نیستند، در بلاها صبر ندارند، مردم را به دیده‌ی حقارت می‌بینند، دائم از بدی‌های مردم سخن می‌گویند، خوبی‌ها را مخفی می‌کنند، هر چه دلشان بخواهد می‌گویند، آنچه ندارند ادعا می‌کنند. برادری که علی(ع) آن را توصیف می‌کند، همواره از فرمان شکم بیرون است، چیزی که نمی‌یابد درخواست نمی‌کند و اگر بیابد در آن زیاده‌روی نمی‌کند.

در حدیث معراج آمده است که پیامبر اکرم(ص) ثمره‌ی گرسنگی را از حق تعالی پرسید. و حضرت حق جل و علا فرمود: حکمت و نگه داشتن دل و نزدیک شدن به من و خوف از خدا و کم زحمت دادن به مردم و باک نداشتن در گفتن حق از ثمرات گرسنگی است.

پس ای برادر، کم خوری از منافع جسمی و روحی و نیز منافع فردی و اجتماعی برخوردار است منشأ اصلاح انسان، سلامتی معده، صفای دل و رفع بیماری می‌باشد. به همین دلیل، مؤمنان، طعام خود را به یتیم، مسکین و اسیر می‌بخشند و از لقمه‌ی حرام پرهیز می‌کنند.

روش عملی حضرت در خوراک نیز بر این شیوه بوده است که با تقوا ریاضت می‌کرد تا در لغزش‌گاه‌ها و پرت‌گاه‌های لغزنده استوار بماند. اگر می‌خواست به غسل مصفا و مغز گندم و جامه‌های ابریشم دست یابد، برای او آسان بود؛ ولی هیچ‌گاه هوا و هوس بر او چیره نمی‌شد؛ به حساب آن که شاید در یمامه یا حجاز بینوایی، به دست‌یابی قرص نانی امید نداشته باشد. و هرگز مزه‌ی سیری را نچشیده باشد. و فرمود: آیا به همین می‌توانم بسنده کنم که مرا امیرالمؤمنین بخوانند، ولی با مردم در سختی‌های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟ یا در ناخوشی‌های زندگی الگوشان نباشم؟ مرا نیافریده‌اند که خوردن غذاهای لذیذ و دلپذیر مشغولم بدارد؛ چونان چهارپایان به آخور بسته‌ای که مقصد و مقصودی جز نشخوار علف ندارند و یا همانند چهارپایان رها شده در چراگاه که به دنبال یافتن چیزی و انباشتن شکم‌اند... آیا سزاوار است که چون چرندگان پر بچرند و بیارمند و مانند گله‌ی گوسفندان بعد از چرا و پر خوردن به آغل رو کند، و علی نیز از آن چه توشه‌ی اوست بخورد و بخسبد؟ پس چشم او روشن که از پس سالیان دراز همانند چهارپایان رها گشته و گوسفندان گله را الگو گرفته است.

برادر علی(ع) بیش‌تر روزگارش خاموش بود؛ سخن نمی‌گفت و اگر هم به حرف در می‌آمد بر گویندگان غلبه می‌کرد و تشنگی دانش پژوهان را با بیان حکیمانه فرو می‌نشاند. امیر کلام چه زیبا در نهج البلاغه فرمود که باید زبان خود را نگاه داشت و بی‌جا لب به سخن نگشود؛ زیرا زبان با صاحب خود سرکش است، اگر عنانش رها گردد او را در مهلکه اندازد. زبان مؤمن پشت دل اوست و دل منافق

پشت زبان او. مؤمن چون بخواهد سخني بگويد، در آن اندیشه و تأمل مي‌کند و اگر نیکو و صلاح بود بيان مي‌کند و اگر بد و ناروا بود مي‌پوشاند. و منافق آنچه به زبانش برسد مي‌گويد و نمي‌داند کدام سخن براي او سود دارد و کدام زبان، رسول خدا(ص) فرمود: ايمان بنده مستقيم و استوار نيست تا اين که دل او استوار باشد و دل او استوار نيست تا اين که زبانش استوار باشد.

پس اي برادر، اندیشه کن که هيچ نگهباني بالاتر از خاموشي نيست؛ خاموشي، بوستان فکر و منشأ روشنايي اندیشه است و شاخه‌اي از جهاد با نفس است. و جبران سکوت آسان‌تر از جبران کلام است.

برادري که علي(ع) از آن سخن مي‌راند، به ظاهر ناتوان بود و ديگران نيز او را ناتوان مي‌شمردند؛ اما در هنگام حادثه، شير بيشه و مار بيابان بود. علت اين ظهور در اين است که اين انسان به توصيه‌ي قرآن عمل مي‌کرد و با کبر و ناز و نخوت و غرور بر زمين گام بر نمي‌داشت. چگونه غرور و تکبر نمايد در حالي که اين برادر در هنگام شب به نماز مي‌ايستد و سجده مي‌رود و صحنه‌ي خوفناک روز قيامت و حساب‌رسي حضرت حق و عذاب جهنم را به ياد مي‌آورد. پس شجاعت در برابر دشمن و نهراسيدن از خطرها و زير بار ذلت نرفتن با ذلول و نرم بودن در برابر دوست در برادر علي(ع) جمع مي‌شود.

ويژگي ديگر برادر علي اين است که اگر با کسي نزاع و کشمکش داشت، براي اثبات حق خويش حجت و دليلي نمي‌آورد؛ مگر آن گاه که پيش‌داوري حضور بايد. و اين نشانه‌ي خردورزي اوست که از کشمکش‌هاي لفظي در مقابل افراد پرهيز مي‌کند و آن را لغو و بيهوده مي‌شمارد و سعه‌ي صدر و منش والاي خود را در اين راستا به کار مي‌گيرد.

اي برادر، قرآن نيز از مجادله پرهيز داده است و پيشوايان دين فرمودند که: «هيچ قومي گمراه نشد مگر اين که به بحث و جدل تکیه کرد.» و «بحث و جدال کردن در دين، يقين را تباه مي‌کند.» البته خداوند متعال، پيامبرش را امر فرمود که «خلق را به حکمت و برهان و موعظه‌ي نیکو به راه خدا دعوت کن و به بهترين طريق مناظره کن که البته خدا عاقبت کسي که از راه گمراه شده و آن که هدايت يافته، بهتر مي‌داند.» سرّ ديگر طرح نکردن دليل در غير مواقع ضروري، فلسفه‌ي رازداري و حفظ اسرار است که تنها در اداي شهادت، ضرورت پيدا مي‌کند.

سيماي ديگر برادر علي(ع) در گوش فرا دادن به عذر ديگران و سرزنش نکردن آنهاست. و اين روش مرداني است که از شرح صدر و حوصله‌ي کافي برخوردارند و هدايت و ارشاد و تکامل ديگران را مهم‌تر از توبيخ و سرزنش مي‌دانند. تربيت يافتگان مکتب علوي بايد اين گونه مکارم اخلاق و سجايي نيك را در دل و رفتار به‌رورانند و نسبت به ضعفا، اغماض بيش‌تري نشان دهند. امير کلام در جاي ديگري مي‌فرمايد: «اگر برادرت از تو پيوند بريد، خود را به او پيوند ده و اگر از تو دوري کرد، با او مهربان باش و به او نزديک شو. اگر گناهي کرد عذرش را بپذير؛ چندان که گويي تو غلام اويي و او ولي نعمت توست». پس از ميان ملامت جاهلانه، عناد آميز، عجلوانه و سازنده بايد قسم اخير را گزينش کرد و از قضاوت‌هاي عجلوانه پرهيز نمود. برادر علي(ع) از دردهايش شکوه نمي‌کرد مگر آنگاه که بهبودي يافته بود. بلا و درد براي مؤمن، شيرين و با ارزش است؛ زيرا مراتب قرب الهي را فراهم مي‌کند، علاوه بر اين که شکوه

از ناملایمات، اطرافیان را مکدر می‌سازد. چنان بود که آنچه می‌گفت انجام می‌داد چیزی را که نمی‌خواست انجام دهد، به زبان نمی‌آورد. اگر در گفتن بر او چیره می‌شدند، هرگز در سکوت بر او چیره نمی‌گردیدند. در شنیدن حریص‌تر بود تا سخن گفتن. اگر ناگهانی دو کار برای او پیش می‌آمد، می‌نگریست که کدام یک از آن به خواهش نفس نزدیک‌تر است، با آن مخالفت می‌نمود تا گرفتار هوای نفس و شیطان نگردد؛ زیرا که نفس اماره، انسان را به اعمال زشت و ناروا سفارش می‌کند. و البته تبعیت از هوا و هوس و نفس اماره چیزی جز گمراهی را به ارمغان نمی‌آورد. خداوند برای رهایی از شیطان، تمسک به قرآن و وحی را مطرح کرده است.

پس ای برادران و خواهران عزیز، بر شما باد که این صفات و خلق و خوی‌های مثبت و خوب را فراگیرید و بدان‌ها رغبت داشته باشید و اگر به کسب همه‌ی آن‌ها توانایی ندارید، بدانید فراگرفتن اندک، بهتر از ترك بسیار است.

علی(ع) و اوصاف پارسایان

خطبه‌ی متقین که به نام خطبه‌ی همّام شناخته شده است، در منابع روایی و تاریخی از جمله امالی شیخ صدوق و تحف العقول ابن شعبه‌ی حرانی و نهج‌البلاغه‌ی سید رضی ثبت گردیده است. مخاطب این خطبه، همّام بن شریح از اصحاب عابد، شیعه و دوستدار امیرالمؤمنین است.

داستان و شأن صدور این خطبه آن است که روزی حضرت هنگام خروج از منزل با گروهی برخورد کرد و از آن‌ها پرس و جو کرد. آن‌ها در جواب گفتند از شیعیان شما هستیم. امام فرمود: من در چهره‌ی شما نشانی از شیعه‌گری نمی‌بینم. آنان شرمسارانه از امام پرسیدند: نشان شیعیان شما چیست؟ و همّام که در جمع آنان بود از امام درخواست کرد که پارسایان را به گونه‌ای برایم توصیف کن که گویی آنان را نظاره می‌کنم. امام در جواب فرمود: «إِتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» تقوای الهی پیشه کنید و نیکوکاری نمایید. که همانا خداوند با اهل تقوا و افراد نیکوکار است. همّام از پاسخ امام قانع نشد و او را سوگند داد که نشان‌های پارسایان را بازگوید. و امام پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خطبه‌ی مذکور را قرائت کرد.

خطبه‌ی امام علی(ع) درباره‌ی پارسایان به بخش‌های ذیل قابل تقسیم است:

بخش اول: امام(ع) در بخش آغازین این خطبه، از بینایی خداوند نسبت به اطاعت مردم و ایمن بودن او از معصیت آن‌ها سخن می‌گوید و در استدلال آن می‌فرماید: «نه معصیت گناهکاران زبانی به او میرساند و نه اطاعت فرمان برداران سودی».

و سرّ این استدلال این است که اصولاً در جهان آفرینش، رقیبی برای خداوند وجود ندارد و همهی موجودات، حتی شیطان، کارگزار خداوندند. اسلام، بر خلاف تفکر آیین زرتشت که اهریمن را رقیب خدا می‌پندارد، شیطان را بخشی از ممکنات میداند که جملگی در تدبیر تکوینی الهی می‌گنجند. و اگر شیطان در مقابل پیامبران قرار دارد، در عالم تشریع و هدایت و ضلالت تمایز پیدا میکند. و در عالم تکوین و تدبیر الهی، همه به یکسان در قدرت و سیطره‌ی الهی قرار دارند.

سپس امام میفرماید: «پس معیشت مردم را بین آنها تقسیم کرد و هر کس را در دنیا در موضع خود قرار داد». این تقسیم رزق و معیشت مردم توسط حق تعالی به علم الهی مربوط است؛ یعنی خداوند میداند چه کسی را باید به مقام نبوت نایل کرد و چه شخصی را در جامعه‌ی عرفی خود رها کند. نکته‌ی مهم این است که تقدیر و مشیت الهی، مستلزم جبر نیست؛ یعنی حق تعالی هیچ گاه اوضاع معیشتی مردم را به گونه‌ای مقدر نمی‌کند که با هدف آفرینش که کمال اختیاری است، منافات داشته باشد؛ زیرا در تقدیر و برنامه‌ی الهی، اختیار انسان نیز نهفته است.

بخش دوم: امام علی(ع) در این بخش به بیان اوصاف پارسایان می‌پردازد و پس از بیان کلی اهل فضیلت بودن پارسایان، صفات ذیل را به ترتیب بیان می‌کند:

1. منطق و سخن اهل تقوا، صواب است. حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید: «ایمان کسی مستقیم نمی‌شود، مگر این‌که دل او راست شود و دل کسی استقامت نمی‌پذیرد مگر این‌که زبان او استقامت بپذیرد». سخن راست گفتن نه تنها از نظر روانی منشأ سلامت روحی است، بلکه شخص از حیث اجتماعی نیز از آسیب‌های جامعه شناختی در امان است.

2. لباس پارسایان، اعتدال و روش آنها فروتنی است. لباس در این فقره از کلام امام هم می‌تواند معنای اعتباری داشته باشد؛ یعنی شیوه‌ی آنها اعتدال است و هم معنای حقیقی منظور باشد؛ یعنی در لباس پوشیدن، معتدل هستند و از جامه‌های فاخر پرهیز می‌کنند.

تواضع نیز روش عملی آنها است و در زمین با تکبر راه نمی‌روند؛ زیرا انسان با این حالت، نه توان شکافتن زمین را دارد و نه در بلندی به کوه‌ها خواهد رسید.

3. چشم را از حرام‌های الهی می‌بندند. پارسایان به اولین مرتبه‌ی تقوا که پرهیز از محرمات است، پای بندند. و سرّ بستن چشم از محرمات این است که اصولاً انسان‌ها با دیدن طمع‌کار میشوند و ذهن را اسیر هوس می‌سازند. شایان ذکر است که مراد حضرت از بستن چشم، نه تنها چشم ظاهری بلکه بستن چشم باطنی از غفلتها و انحرافها و محرمات معنوی نیز هست. قرآن نیز به پیامبر خطاب می‌کند: «به مؤمنان بگو که چشمانشان را بپوشند و دامنشان را حفظ کنند. این برای آنان پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه می‌کند، آگاه است».

4. اهل تقوا، گوششان را فقط به علم نافع می‌سپارند. پارسایان در شناخت علم نافع هم باید مصداق علم را با خود بسنجند و اگر دیدند، آنها را به صفات زشتی چون غرور و عجب گرفتار می‌کند، از آن علم، گرچه عرفان باشد، پرهیز کنند. و هم آن را نسبت به نیازهای جامعه در نظر بگیرند و اگر دیدند مورد نیاز جامعه نیست یا در حد کفایت تأمین شده است، باز وقت خود را در یادگیری آن صرف نکنند. در ادعیه‌ی اسلامی، فراوان توصیه شده است که از خداوند، علم نافع را طلب کنید و از علم غیر نافع به حق تعالی پناه ببرید.

5. و در روزگار سختی و گشایش، حالشان يك سان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتّی به اندازه‌ی برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت؛ از شوق دیدار بهشت و از ترس عذاب جهنم.

انسان‌ها به طور عمده چنانند که پاره‌ای از امور نسبت به آن‌ها دشوار است و پاره‌ای دیگر، آسان؛ هم چنان که خداوند سبحان میفرماید:

«انسان حریص و آزمند آفریده شده است؛ آنگاه که شری به او میرسد، نالان است و آنگاه که خیری به او روی میکند، آن را از دیگران دریغ میکند؛ مگر نماز گزاران».

امّا پارسایان به قدری در اطاعت خداوند و پرهیز از معصیت تلاش میکنند و به اوج قرب الهی دست مییابند که دشواریها و آسایشها برای آن‌ها یکسان است.

6. اگر اجل و مرگ، مقدر الهی نبود، ارواح متقیان در بدنهایشان، لحظه‌ای استقرار پیدا نمیکرد و از شوق ثواب و خوف عقاب، بدن را رها میساخت.

یعنی همان گونه که بدن‌ها در برابر امراض و بیماریها مقاومت میکنند و روح را نگه میدارند، بدن‌های افراد متقی چنین است که ارواح خود را آن گاه که به بهشت شوق پیدا میکنند، حفظ میکند و تقدیر الهی نیز چنین است که بدن و روح، یکدیگر را حفظ نمایند تا این‌که به طور طبیعی یا غیر طبیعی مانند حوادث غیر مترقبه از یکدیگر جدا گردند.

7. خالق، آن چنان در دل آن‌ها بزرگ است که غیر او در دیدگانشان كوچك مینماید.

حقارت و صغارت دنیا و بزرگی و جلالت حق تعالی در نزد اهل تقوا، مقول‌های است که ریشه‌ی اصلی پارسایی را تشکیل میدهد و اصولاً هر کس که دنیا در دیدگانش بزرگ باشد و در دلش به عظمت نشسته باشد، آن را بر خدا ترجیح خواهد داد و به سویی آن خواهد شتافت و بنده‌ی آن خواهد گشت. شایان ذکر است که تحقیر دنیا از دیدگاه اخلاق اسلامی به معنایی نیست که صوفیان نادان آن را تعقیب میکنند و عزلت و گوشه نشینی را بر حضور اجتماعی ترجیح میدهند. دوری از دنیا به معنای طرد فیزیکی و مادی نیست؛ بلکه به معنای جبران غفلتهاست.

چيست دنیا از خدا غافل بُدَن

ني قُماش و نقره و ميزان و زن

مال را کز بهر دین باشي حملول

نعم مال صالح خواندش رسول

به تعبیر قرآن: بدانید که زندگانی دنیا، بازی و هوسرانی و آرایش و فخرفروشی بر يك دیگر و کثرت‌طلبی در ثروت و فرزند است.

8. اهل تقوا با بهشت چنانند که گویی آن را مشاهده میکنند و در آن متنعم‌اند و با آتش چنانند که گویی آن را میبینند و در آن معذب‌اند.

گفت پیغمبر صباحي زيد را

كيف اصحبت اي صحابي باصفا؟

گفت عبداً مؤمناً باز اوش گفت

کو نشان از باغ ایمان گر شگفت

گفت تشنه بودهام من روزها

شب نخفستم ز عشق و سوزها

تا ز روز و شب گذر کردم چنان

که ز اسپر بگذرد نوک سنان

9. قلب و دل‌های متقیان، محزون است و دیگران از شر آنان در امانند و بدن‌های آنها لاغر و نیازهایشان اندک و نفسشان عقیف است. مؤمن چهره‌های شاد و فرح ناک دارد اما دل او اندوه ناک است؛ ولی نه همچون اندوه دنیاپرستان؛ بلکه اندوهی همراه با شادی و نشاط؛ حزن بهشتی نه حزن جهنمی. اینان، دلبستگی به امور دنیا ندارند به همین دلیل، لاغر و کم توقعاند؛ پارسایان نسبت به ماندنی‌ها، دل خوش و نسبت به ناماندنی‌ها، زاهدند زیرا مسافرخانه بودن و زوال‌پذیری دنیا را میبینند.

10. متقیان، روزگار کوتاه را صبر نموده و آرامش و راحتی طولانی را دنبال میکنند. و این، تجارت سودآوری است که پروردگارشان نصیب آنها نمود. دنیا به آنان روی آورد، ولی آنان به دنیا روی نیاوردند. دنیا، طالب اسارت آنها بود، ولی آنها از او رها گشتند.

11. پارسایان، شبها را نشسته و قرآن را به نیکویی تلاوت میکنند. دل خویشتن را با خواندن قرآن محزون میسازند و درمان درد خود را از آن بیرون میکشند. وقتی که به آیه‌ای میرسند که در آن تشویقی است، به آن دل میبندند و جانشان از شوق به سوی آن پر میکشد و چنان یقین دارند که گویی آن پاداشها در برابر چشم‌های آنها قرار دارد.

و آنگاه که به آیه‌ای میرسند که خوف و هشدار سر میدهد، چنان گوش دل به آن میسپارند که گویی فریادهای جهنم در گوش آنهاست.

تمام شب را در رکوع به سر میبرند. پا و کف و دست و صورت خود را بر روی زمین میگسترند. و از خداوند رهایی خویش را از آتش میخواهند.

12. اهل تقوا، در روز بردبارانی دانا و نیکوکارانی با پروا، ترس از حق تعالی آنها را چون پیکانی تراشیده است. بیننده‌ای که به آنها نظر میکند، گمان میکند که بیماران در حالی که بیمار نیستند و میگویند: دیوانه‌اند و امر بزرگی آنها را از خود بیگانه ساخته و عقل آنها را ربوده است.

13. از اعمال اندک خویش راضی نیستند و کارهای فراوان را زیاد نمیپندارند. همیشه خویشتن را متهم میسازند و از کارهای خود هراسناکانند. وقتی یکی از آنها را تمجید میکنند، از سخنی که به او میگویند،

میترسد. و میگوید من به خود، از دیگران آگاهترم و پروردگارم به من از من آگاهتر. خداوند مرا به آن چه میگویند مؤاخذه مکن و از آن چه تصور میکنند، فراتر بنشان و آن چه را نمیدانند بر من ببخش.

14. علامت دیگر پارسایان این است که در دین قوی و قدرتمندند و حزمی همراه با نرمی و ایمانی توأم با یقین دارند. بر علمآموزی حریصاند. علم را با حلم و میانهروی را با غنا میآمیزند. در عبادت خاشع و به دنبال حلال در جست و جوی هدایت و گریزان از طمعاند.

15. شخص پارسا، اعمال صالح انجام میدهد؛ در حالی که لرزان و هراسان است. هنگام شب، تمامی همتش، شکرگزاری است و هنگام صبح، تمامی تلاشش ذکر حق تعالی است.

16. شخص متقی، شب را هراسان به سر میرود و شاداب صبح مینماید. از غفلتی که ورزیده، هراسناک و از فضل و رحمتی که نصیب او شده، شادمان است.

اگر نفس او، ناخوشی نماید و سرکشی کند، خواهش نفس را اجابت ننماید. روشنی چشمش در چیزی است که زوال نمیپذیرد و زهد و بیمیلیاش در چیزی است که فناپذیر است.

17. حلم را با علم و قول را با عمل، آمیخته است. تو اهل تقوا را چنان بینی که لغزشش اندک، قلبش خاشع و نفسش قانع و خوراکش کم و امرش آسان و دینش محفوظ و شهوتش مرده و غیظش فرونشانده است. به نیکی او، امید میرود و از شرش، ایمنی حاصل آید.

18. اگر پارسا، در میان غافلان باشد، در زمرهی ذاکران نوشته میشود و اگر در میان ذاکران باشد، از غافلان محسوب نمیگردد. از کسانی که به او ظلم نمودهاند، میگذرد و به کسی که او را محروم ساخته است، عطا میکند و با کسی که از او بریده است میپوندد. سخن زشت و رکیک از دهان او دور است و کلامش با مردم، نرم است. زشتی او غایب و نیکی او حاضر است. خیرش به مردم رو میکند و شرش، پشت مینماید.

19. تقواییش، در زلزلهها و طوفانها، پا برجاست و در سختیها، صبور و در رفاه شکور است. بر آن که دوست ندارد، ستم نمیکند و به جهت دوستی کسی، مرتکب گناه نمیشود. قبل از حضور شهود، به حق اعتراف میکند و سپردهها را تباه نمیسازد و یادآوریه را فراموش نمیکند. افراد را با لقبهای زشت نمیخواند و همسایه را نمیآزارد.

دیگران را به جهت مصایبشان سرکوفت نمیزند و به باطل در نمیآید و از حق گریزان نیست.

20. اگر خموش بماند، خموشیاش او را محزون نمیسازد و اگر بخندد، صدایش بلند نمیشود و اگر بر او ستم رود، شکیبایی را پیشه میسازد، تا خدا برایش انتقام کشد. خود از دست خویشتن در رنج است ولی مردم از او آسودهاند. خود را برای آخرت به سختی میاندازد ولی مردم را از دست خود آسوده نهاده است. اگر از کسی دوری میکند، از سر زهد است و اگر نزدیک میشود، از روی رفق و رحمت است. دوریاش از سر کبر و خود بزرگبینی نیست و نزدیکیاش از روی مکر و خدیعت نیست.

راوی این خطبه میگوید: کلام امام(ع) که بدینجا رسید، همّام فریادی کشید و جان سپرد. امام فرمود: به خدا سوگند که بر او از همین میترسیدم و سپس گفت: موعظههایی بلیغ با اهلش چنین میکند.

شخصي به امام گفت: يا اميرالمؤمنين، خودت چگونه هستي؟
امام(ع) فرمود: واي بر تو، هر اجلي زماني دارد كه از آن فراتر نميرود و سببي دارد كه از آن در نميگذرد.
پس بر اين مطلب خود، توقف كن و مثل آن چه گفتي، مگوي؛ زيرا اين سخن را شيطان بر زبانت نهاد.

تربيت در مكتب علوي

تربيت، يكي از حياتي‌ترين عناصر انساني است كه تمام خوبي‌ها و زشتي‌ها، سعادت‌ها و شقاوت‌ها به مصاديق آن برمي‌گردد. مهم اين است كه آدمي، راه صحيح را باز شناسد و طريقت آن را اراده نمايد. اميرمؤمنان علي(ع) به اين نکته‌ي مهم، چنين رهنمود داده است: «اي مردم، كسي كه راه آشكار را بپيمايد به آب درآيد و آن كه بيراهه را پيش گيرد، در بيابان بي‌نشان افتد.» علي(ع) نسبت به گم‌شده‌گان و متحيران خطاب مي‌كند: «پس كجا مي‌رويد؟ و كي باز مي‌گردد؟ كه علامت‌ها برپاست و دليل‌ها هويداست، و نشانه‌ها برجاست. گمراهي تا كجا؟ سرگشتگي تا كي و چرا؟ خاندان پيامبرتان ميان شماست كه زمامداران حق و يقين‌اند و پيشوايان دينند. با ذكر جميل و گفتار راست قرينند. پس همچون قرآن، نيك حرمت آنان را در دل بداريد و چون شتران تشنه كه به آبشخور روند، به آنان روي آريد.»

امام علي(ع) در سخنان گهربار خود از مباني، عوامل و موانع، اصول، روش‌ها و تربيت سخن گفته است. كه به اختصار بدان‌ها خواهيم پرداخت.

الف: عوامل و موانع تربيت

امام(ع) در باب موانع تربيت، دنياپرستي و وابستگي به دنيا را مهم‌ترين مانع تربيت آدمي قلمداد مي‌كند؛ زيرا دنيا و آخرت دشمن و دو راه مخالفند. و به همين دليل رسول خدا(ص)، دنيا را خوار و كوچك شمرد. علي(ع) نيز به دنيا خطاب مي‌كرد كه «اي دنيا، از من دور شو كه مهارت بر دوش نهاده است گسسته، و من از چنگالت به دوري جسته‌ام و از ريسمان‌هايت رسته و از لغزشگاه‌هايت دوري گزيده‌ام» «اي دنيا، اي دنيا، از من دور شو، با خودنمايي فرا راه من آمده‌اي؟ يا شيفته‌ام شده‌اي؟ هرگز آن زمان كه تو در دل من جاي گيري فرا نرسد. هرگز، دور شو، ديگري را فريب ده، مرا به تو نيازي نيست، تو را سه طلاقه كرده‌ام كه بازگشتي در آن نيست.» اما آنچه در اين بحث مهم است، تبين چيستني دنياست:

چيست دنيا؟ از خدا غافل بُدن ني قماش و نقره و ميزان و زن

مال را كز بهر حق باشي حَمُول نَعَمْ مالٌ صالحٌ خواندش رسول

آب در كشتي هلاكِ كشتي است آب اندر زير كشتي پُشتي است

پس اگر تصوير صحيحي از دنيا داشته باشيم و زشتي‌ها و زيبايي‌هاي آن و مقدمه و مزرعه بودنش نسبت به آخرت را بشناسيم، در مسير تربيت صحيح گام نهاده‌ايم. امام علي(ع) درباره‌ي دوستان خود مي‌فرمايد:

«دوستان خدا آناند که به باطن دنیا نگریند. هنگامی که مردم ظاهر آن را دیدند، و به فردای آن پرداختند، آن گاه مردم خود را سرگرم امروز آن ساختند. پس آنچه را از دنیا ترسیدند آنان را بمیراند، میراندند و آن را که دانستند به زودی رهایشان می‌کند، راندند. و بهره‌گیری فراوان دیگران را از دنیا خوار شمردند، و دست یافتنشان را بر بهره‌های دنیایی، از دست دادن (سعادت اخروی) خواندند».

امام(ع) در یک حکمت حکیمانه مردم را به تربیت خویش توصیه می‌کند و مربی بودن آنها را نسبت به خویشتن گوشزد می‌نماید و راه تربیت را نیز رهانیدن نفس از عاداتی که انسان بدان حریص است، معرفی می‌نماید.

علاوه بر دنیاپرستی، حجاب‌های نفسانی نیز منشأ، بی‌تمایلی به تربیت است. محیط و فرهنگ اجتماعی از ارزش‌ها و آداب و سنن اسلامی و دینی برخوردار نباشد، به عنوان مانعی در مسیر تربیت، تجلّی پیدا می‌کند. به همین دلیل، امام(ع) می‌فرماید: «در شهرهای بزرگ سکونت کن که جایگاه فراهم آمدن مسلمانان است و پرهیز از جاهایی که در آن از یاد خدا غافلند و آنجا که به یکدیگر ستم می‌رانند و بر طاعت خدا کمتر یاورانند.»

نوع حکومت و حاکمیت و مناسبات سیاسی نیز می‌تواند از موانع و زمینه‌های تربیت شمرده شود. امیرالمؤمنین به همین دلیل، از اوضاع گذشته شکایت می‌کند و می‌فرماید: «خدا، تو می‌دانی آنچه از ما رفت، نه به خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز؛ خواستن زیادت؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و اصلاح را در شهرهای ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌لایه‌ها را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ها اجرا گردد.»

امام علی(ع) مناسبات اقتصادی و نوع کسب و درآمد را نیز از موانع و زمینه‌های تربیت و اصلاح معرفی می‌کند. درباره‌ی سلامتی کارگزاران می‌فرماید: «پس روزی ایشان را فراخ دار که فراخی روزی نیرویشان دهد تا در پی اصلاح خود برآیند، و بی‌نیازشان سازد تا دست به مالی که در اختیار دارند نکشایند، و حجتی بود بر آنان اگر فرمانت را نپذیرفتند، یا در امانت خیانت ورزیدند». علی(ع) به فرزند گرامی خود فرمود: «فرزندم، هرکس دچار فقر شود، به چهار خصلت گرفتار می‌شود: ضعف در یقین، نقصان در عقل، سستی در دین و کم‌حیایی در چهره؛ پس به خدا پناه می‌برم از فقر».

ب. اهداف تربیت

مهم‌ترین بخشی که در نظام‌های تربیتی مطرح است، مقوله‌ی اهداف تربیتی است که حضرت علی(ع) در فرمایشات خود بدان پرداخته است. قبل از آنکه به این بحث پردازیم، لازم است به این پرسش اساسی پاسخ دهیم که چه کسی می‌خواهد به اهداف تربیتی دست یابد؟ به عبارت دیگر، انسان کیست و از چه ابعادی تشکیل شده است؟ همان‌گونه که حضرت فرموده است: «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد، و در نادانی انسان همین بس که قدر خویش را نشناسد.» «آن کس که به شناخت خود دست یافت، به بزرگ‌ترین نیکی‌بخشی و کام‌یابی رسید». «کسی که ارزش خود را شناخت، تباه گشت». حقیقت انسان دارای بعد ملکی و ملکوتی است و از استعدادهای نامتناهی

برخوردار است؛ به گونه‌ای که می‌توانست اسمای حسناي الهي را بیاموزد و به فرشتگان بیاموزاند. و مقام خلیفه اللهی را بیابند.

نهج البلاغه و سایر مجامع روایی اهداف تربیتی را در ضمن غایات بعثت و خلقت آدمی بیان کرده‌اند و بندگی، خردورزی، توجه به آخرت، پرهیزکاری، آزادگی، عدالت خواهی و ... را در این راستا تبیین می‌نمایند.

ج. اصول تربیت

روش‌های تربیتی که به عنوان عنصر دیگر از نظام تربیتی علوی بدان خواهیم پرداخت، از اصول تربیت علوی گرفته می‌شوند. بر این اساس، بیان اصول تربیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اصل عزّت، اصل کرامت، اصل اعتدال، اصل تربیت تدریجی، اصل تسهیل و تیسیر، اصل زهد، اصل تعقل، اصل تفکر، اصل تدبیر و عاقبت اندیشی، نمونه‌ای از اصول تربیت علوی است.

د. روش‌های تربیت

مهم‌ترین بحث کاربردی در نظام تربیتی، عنصر روش‌های تربیتی است که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل‌اند:

1. روش الگوسازی: همه‌ی انسان‌ها جهت هدایت و تربیت خویش به الگو و نمونه‌های تربیتی نیازمندند؛ به همین دلیل، امام علی(ع) بر اقتدا ساختن به رسول خدا و الگو بودن و سرمشق قرار دادن راه و رسم آن حضرت تأکید می‌ورزیدند.
2. روش تشویق و تنبیه: تشویق، باعث برانگیختن و تنبیه، منشأ بیدار کردن و هشیار ساختن است. خداوند سبحان نیز ثواب را بر طاعت و کیفر را بر معصیت لازم گردانید.
3. روش مراقبه و محاسبه: امام علی(ع) می‌فرمایند: بندگان خدا، خود را بسنجید، پیش از آن‌که آن را بسنجند؛ و حساب نفس خویش را برسید، پیش از آن‌که به حسابتان برسند؛ پیش از آن‌که مرگ گلویتان را بگیرد و نفس کشیدن نتوانید.
4. روش امتحان و آزمایش: حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات گوناگون از آزمایش الهی سخن گفته است و مخاطبان را بدان هشدار داده است.
5. روش محبت: «اسلام، دین خداست که آن را برای خود گزید، و به دیده‌ی عنایت خویش پرورید، و بهترین آفریدگان خود را مخصوص آن گردانید و ستون‌های آن را بر دوستی خود استوار نمود»
6. روش یادآوری: تذکر نعمت‌ها و نعمت‌ها در تربیت انسان‌ها مؤثر است و غفلت از آن‌ها مایه‌ی گمراهی است. امام می‌فرماید: «بدانید که آرزوهای نفسانی خرد را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوهای نفسانی را دروغ‌زن دانید که آنچه خواهد فریب است و امید بیهوده؛ و خداوند آرزو فریفته است و در خواب غفلت غنوده. در این زمینه، یاد خدا و یاد مرگ در تربیت انسان، بسیار مفید است. فرمودند: «در بستر یاد خدا روان شوید که نیکوترین یاد، یاد خدا است» «شما را به یاد کردن مرگ و کاستن بی‌خبری‌تان از آن سفارش می‌کنم. چگونه از چیزی غافلید که شما را رها نمی‌کند و از شما غافل نیست؟ چگونه از کسی که مهلت نمی‌دهد (عزرائیل) مهلت می‌طلبید؟ برای

پند دادن به شما مردگان بسنده‌اند که آنان را دیدید. بر دوش‌ها به گورهایشان بردند، نه خود سوار بودند؛ در گورهایشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گویی آنان آباد کننده‌ی دنیا نبودند و گویی همیشه آخرت خانه‌هایشان بود و پیوسته در آن غنودند. آنچه را وطن خود گرفته بودند، از آن رمیدند، و در آن‌جا که از آن می‌رمیدند، آرמידند. بدان‌چه از آن جدا شدند، سرگرم گردیدند...».

7. روش عبرت‌گیری: امام می‌فرمایند: «عبرت‌گیری پیوسته، به بینایی می‌کشاند و بازدارندگی را ثمر می‌دهد.» «اگر از آنچه گذشته است عبرت گیری، آنچه را مانده است حفظ کنی.»

8. روش موعظه: علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) توصیه می‌کند که «دلت را به موعظه زنده‌دار.» و فرمود: «به سبب موعظه، غفلت زدوده می‌شود.»

9. روش بازگشتن: «توبه دل‌ها را پاک می‌سازد و گناهان را می‌شوید.» «استغفار مقام بلند مرتبکان است و آن يك كلمه است اما شش مرحله دارد: نخست پشیمانی بر آنچه گذشت؛ دوم عزم بر ترك همیشگی بازگشت، سوم آن‌که حقوق ضایع شده‌ی مردم را به آنان بازگردانی؛ چنان که خدا را پاک دیدار کنی و خود را از گناه تهی سازی؛ چهارم این‌که حق هر واجبی را که ضایع ساخته‌ای ادا کنی؛ پنجم این‌که گوشتی را که از حرام روییده است با اندوه‌ها آب کنی، چندان که پوست به استخوان بچسبد و میان آن دو گوشتی تازه روید؛ و ششم آن‌که درد طاعت را به تن بچشانی، چنان‌که شیرینی معصیت را چشاندی.»

علی(ع) و کانون جوانی

شخصیت علی(ع) با شخصیت نبی اکرم(ص) در جوانب گوناگون علمی و عملی شباهت فراوان دارد. نهج‌البلاغه و مجموعه‌ی سخنان امیرالمؤمنین به آیات و مضامین قرآن نزدیک است و شیوایی، ارجمندی و ژرف بودن پیام علی(ع) و نبی(ص) به اوج کمال رسیده است؛ به گونه‌ای که از جهت محتوا، نهج‌البلاغه برادر قرآن نامیده شده است. سراسر وجود علی(ع) تاریخ و سیرت علی، خلق و خوی علی، رنگ و بوی علی(ع) سخن و گفت‌وگوی علی برای تمام انسان‌ها درس، سرمشق، تعلیم و رهبری است. علی(ع) انسان کاملی است که قهرمان همه‌ی ارزش‌های انسانی است. او مردی است که شب‌ها با روح کلی عالم به سر می‌برد و روزها به تربیت ارواح آدمیان می‌پرداخت.

جوانی، گوهر گران‌بهای است که به خاطر استعدادها و قابلیت شکوفایی و رشد، از ارزش و منزلت خاصی برخوردار است و بزرگان را به توصیه و آرایه‌ی تجربیات به جوانان واداشته است. امیرالمؤمنین(ع) نیز در این عرصه، کلمات حکمت‌آموزی را آرایه نموده است. جوانی و تندرستی را دو چیز با ارزش و منزلت معرفی می‌کند و می‌فرماید: «قدر و منزلت این دو چیز را کسی می‌شناسد که آن دو را از دست داده باشد.»

در بیان ارزش جوانی همین بس که پیامبر(ص) فرمود: «در قیامت از عمر و جوانی انسان می‌پرسند که چگونه و در چه راهی آن را صرف نموده است.» علی(ع) به اصحاب توصیه می‌کند که «جوانی را قبل از پیری و سلامتی را قبل از بیماری دریابید.» امام در بیان دوران جوانی و غفلت برخی انسان‌ها

می‌فرماید: «در ایام سلامت بدن، سرمایه‌ای فراهم و مهیا ساخته‌اند و در اوایل فرصت‌های زندگی و نیرومندی، درس عبرتی نگرفتند و درخشنده‌ترین ایام عمر را رایگان از کف دادند، آیا کسی که در جوانی اهل تن‌پروری بوده، می‌تواند در پیری جز شکستگی و ذلت انتظاری داشته باشد.» پس دوران جوانی را باید دریافت و از آن دوران گرانسنگ و طلایی در خویش‌شناسی و کمال‌یابی بهره گرفت که شرط اساسی سعادت و شقاوت یا خوش‌بختی و بدبختی انسان‌ها در دنیا و آخرت به توجّه و عدم توجّه آن‌ها نسبت به جوانی، بستگی دارد.

امام علی(ع) تربیت کنندگان و والدین و مربیان را نسبت به توجّه به عنصر زمان، هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فرزندان خویش را به جبر و استبداد بر آداب خود مجبور نکنید؛ زیرا آنان در زمانی غیر زمان شما آفریده شدند و زندگی می‌کنند.» پس تحجّر و جمود بر آداب گذشتگان، مانع مهمی بر سر راه تربیت جوانان است؛ اما این بدان معنا نیست که دست از سنت‌های صحیح گذشتگان برداریم و به بهانه‌ی نوگرایی و تجددخواهی، ارزش‌های اسلامی را به حاشیه رانیم؛ بلکه باید با روش صحیح تربیتی و آگاهانه، فرزندان خویش را به ارزش‌های اسلامی ره‌مون سازیم.

مردی به نام ابوجعفر احول از دوستان امام صادق(ع) مدتی به تبلیغ مذهب تشیع و تعلیم اهل‌بیت(ع) اشتغال داشت. روزی به محضر مبارک امام رسید و امام از او سؤال کرد: مردم بصره را در پذیرش اهل‌بیت و آیین تشیع چگونه یافتی؟ عرض کرد: مردم اندکی تعلیم اهل‌بیت را پذیرفته‌اند. امام فرمود: «توجّه تبلیغی خود را به نسل جوان معطوف دار و نیروی خویش را در راه هدایت آنان به کار انداز؛ زیرا جوانان زودتر حق را می‌پذیرند و سریع‌تر به هر خبر و صلاحی می‌گیرند.» به همین دلیل، امام علی(ع) می‌فرماید: «جوانان را قبل از پیری و سلامت را قبل از بیماری دریاب.» امام علی(ع) به جوانان توصیه‌های آموزنده‌ی بسیار دارد. از جمله:

به فرزند جوانش امام حسن(ع) سفارش می‌کند: «بنده‌ی غیر خود نباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.»

پرهیز از شهوت‌رانی و مغلوب شدن با شهوت نیز توصیه‌ی دیگر آن حضرت است: «کسی که مغلوب شهوت خویش‌ن است، ذلت و خواریش بیش از برده‌ی زرخرد است.»

عزت مداری و کرامت نفس نیز سفارش دیگری است که امام(ع) به فرزند جوانش بیان می‌کند: «نفس خویش را عزیز شمار و به هیچ پستی و دنائتی تن مده، گرچه عمل پست، تو را به تمنیات برساند؛ زیرا هیچ چیز با شرافت نفس برابری نمی‌کند و هرگز به جای عزت نفس از دست رفته، عوضی همانند آن نصیب نخواهد شد.»

امام علی(ع) به فرزندش امام حسن(ع) می‌فرماید: «پسر، من در تعلیم و تربیت تو شتاب کردم پیش از آن که قلب تو سخت گردد و عقل و فکر به چیز دیگری مشغول شود مبادرت ورزیدم تا با تصمیم جدّی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه زحمت آزمون آن را کشیده‌اند و تو را از تلاش بیش‌تر بی‌نیاز ساخته‌اند؛ بنابراین آنچه از تجربیات آن‌ها نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد بود.»

مستي جواني نيز آسيب‌پذير و هلاکت‌بار است که جوانان بايد بدان توجه نمايند. امام علي(ع) مي‌فرمايد: «سزاوار است انسان عاقل، خويشتن را از مستي ثروت، مستي قدرت، مستي علم و دانش، مستي تمجيد و تملق، مستي جواني مصون نگه دارد؛ زيرا هر يك از اين مستي‌ها بادهاي مسموم و پليدي دارد که عقل را نابود مي‌کند و آدمي را خفيف و بي‌ارزش مي‌سازد.» و راه درمان اين مستي‌ها به تعبير امام علي(ع) شناختن شرافت باطني و گوهر انساني است که او را از پستي‌هاي شهوت و آرزوهاي باطل مصون نگاه مي‌دارد. بر اين اساس، امام علي(ع) به جوانان خطاب مي‌کند: اي گروه جوانان، شرف انساني و سجايای اخلاقي خود را با ادب و تربيت محافظت نماييد و سرمايه‌ي گران‌بهاي دين خويش را با نيروي علم و دانش از دست‌برد ناپاکان و خطرات گوناگون برکنار داريد.»

توصيه‌ي ديگر امام علي(ع) به جوانان در آيين دوست‌يابي است که مي‌فرمايد: «پيوند دوستي را با برادران ديني خود محکم سازيد که آنان ذخاير دنيا و آخرت هستند. مگر نشنيده‌ايد که خداوند در قرآن شريف به تأثر گمراهان در قيامت اشاره کرده که مي‌گويند: در اين روز سخت، نه شفيعي داريم و نه دوستي که در کارمان همت گمارد.» «کسي که دوست پاک خود را که براي خدا با وي پيوند دوستي داشته، از دست بدهد، مثل اين است که شريف‌ترين اعضاي بدن خود را از کف داده است.» در وصيت‌نامه‌شان به امام حسن(ع) فرمودند: «به اتکاي روابط دوستانه و رفاقت صميمانه، حق برادرت را ضايع مکن؛ چه، در زمينه‌ي تضييع حقوق، روابط دوستي نابود مي‌شود و آن کسي که حقش را تباه ساختني براي تو برادر نخواهد بود.»

امام(ع) در باب عوامل انحراف جوانان هشدار مي‌دهد و جهل و ناداني، هواپرستي و شهوت‌راني، تقليد از فاسدان و منحرفان، عصبانيت و خشم افراطي، برتري‌جويي، تکاثرگرابي، غرور و خودخواهي، فقدان تربيت خانوادگي و ضعف ايمان را به عنوان ريشه‌هاي انحراف جوانان بيان مي‌کند.

گلشن چهارم
سياست علوي

اصلاحات از ديدگاه امام علي(ع)

پيش‌زمينه‌ي اصلاحات

درطول تاريخ اسلام، جريان‌هاي اصلاح‌طلب فکري و اجتماعي فراواني بوده‌اند که برخي کامياب و بعضي ناکام شده‌اند؛ براي نمونه، مي‌توان به نهضت اصلاح فکري غزالي، نهضت‌هاي اجتماعي علويان، سربرداران (شيخ خليفه و شيخ حسن)، نهضت فکري و اجتماعي اخوان الصفا، اخبارگري استرآبادي و نهضت‌هاي فکري معتزلي و اشعري که به جريان‌هاي اجتماعي بدل شد، نهضت بيدارگري سيد جمال الدين و شيخ محمد عبده و رشيد رضا، جنبش مشروطيت، نهضت تنباکو، نهضت شيخ محمد حسين کاشف الغطا، سيدعبدالحسين شرف‌الدين، سيد محمدمامين و از همه مهم‌تر، نهضت امام خميني(ره) اشاره کرد.

تاریخ شاهد نهضت‌های اصلاح‌نما و مفسدانه نیز بوده است؛ برای نمونه، می‌توان به جنبش بابک خرم‌دین و نهضت وهابیت محمدبن عبدالوهاب که با قتل و غارت مردم بی‌گناه همراه بود؛ اصلاحات ارضی و انقلاب سفید پهلوی دوم، اصلاح طلبی بورسیلیتسین با حمله‌های ناجوان‌مردانه به مردم مظلوم چچن؛ اصلاحات میرزا ملکم خان در ایران و سر سید احمدخان هندی در هندوستان با غرب‌زدگی مطلق، اشاره کرد.

در ایران، در چند سال اخیر، مقوله‌ی اصلاحات و اصلاح طلبی از زبان روشن‌فکران و فرهیختگان جامعه مطرح شده است که در واقع، برخی از آن‌ها اصلاح طلبی ارتجاع‌گرا را دنبال می‌کنند و خواهان تغییرات اساسی جامعه و حرکت به دوران غرب‌زدگی شاهنشاهی‌اند و عده‌ای اصلاح طلبان منفعت‌گرا و غایت‌اندیش که در صدد به دست آوردن اعتبارات مردمی‌اند؛ ولی چندان از اصلاحات راهبردی و کاربردی اطلاعی ندارند و دسته‌ی سوم اصلاح طلبان واقع‌گرایند که دلبس‌وزانه در صدد حل مشکلات و مفسد اجتماعی‌اند و اشتباهات در طول زمان را بر اثر غفلت‌ها، سوء مدیریت‌ها و سوء تدبیرها گوشزد می‌کنند و خواهان اصلاحات اقتصادی، قضایی، اداری و امنیتی‌اند.

چیستی اصلاح طلبی

اصلاح در لغت به معنای سامان بخشیدن و نقطه‌ی مقابل افساد به معنای نا به سامانی ایجاد کردن است. اصلاح و افساد از واژه‌های زوج متضادی است که در قرآن به کار رفته است. متعلق اصلاح در قرآن، رابطه‌ی میان دو فرد (اصلاح ذات البین)، محیط خانوادگی و محیط اجتماعی است:

اصلاحات درباره‌ی یتیمان: «از تو درباره‌ی یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزد (مانعی ندارد). آن‌ها برادر شما هستند، خداوند مفسدان را از مصلحان باز می‌شناسد».

اصلاحات در زمین: «...و در زمین بعد از آن که اصلاح شده است، فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید». «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید؛ زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

اصلاحات با تمسک به کتاب و عبادت: «و آن‌ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند، و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند گرفت)؛ زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد».

منافقان و اصلاحات مفسدانه: «و هنگامی که به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم، آگاه باشید اینان همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند».

بهبود خواهی یا اصلاح طلبی (reformism)، در اصلاحات علوم سیاسی جدید، هواداری از سیاست تغییر زندگی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با روش‌های ملایم و بدون شتاب است؛ بدین معنا که اندیشه‌ی قهر انقلابی را کنار گذاشته و خواستار دگرگونی آرام آرام نهادهای اجتماعی از راه‌های دموکراتیک شده است. حزب کارگر انگلستان یا حزب سوسیالیست آلمان همین شیوه را پذیرفته‌اند.

بهبود خواهی، از نظر کلی، در برابر ارتجاع و محافظه‌کاری از سویی، و انقلاب‌خواهی از سوی دیگر قرار می‌گیرد. اصلاح دینی، جنبش مذهبی در اروپای غربی در قرن شانزدهم به عنوان نهضتی برای اصلاح مذهب کاتولیک شروع شد و به نهضت پروتستان انجامید.

انقلاب‌خواهی (revolutionism) هر گونه کردار، روش، نظریه یا نگره‌ای است که خواهان و پشتیبان تغییر اساسی و کامل در وضع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی باشد. انقلاب خواهان ضد ارتجاع‌اند؛ همچنین بهبودخواهان را به سازش‌کاران با نظام موجود و سستی در عمل متهم می‌کنند؛ بنابراین، انقلاب عبارت است از تغییر ناگهانی که در هر نظم اجتماعی، نهادی و سیاسی مستقر، تحت تأثیر نیروهای معمولاً متشکل و برتر از نیروهای حافظ نظم موجود، نه در جهت جا به جایی افراد، بلکه برای ایجاد نظام جدید به وقوع می‌پیوندد. ارتجاع یا گذشته‌گرایی، در لغت، به معنای بازگشت است و از این رو می‌توان آن را گذشته‌پرستی و گذشته‌خواهی نیز نامید. این اصطلاح، نامی است یا صنعتی برای کسان، گروه‌ها، حزب‌ها، حکومت‌ها یا طبقه‌هایی که مخالف هر گونه دگرگونی در روابط و بنیاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کنونی هستند و یا خواستار خنثی شدن بعضی دگرگونی‌ها و بازگشت به گذشته‌اند. ارتجاع و پیشرفت خواهی در هر جامعه نسبی است و وابسته به مرحله و وضع تاریخ آن جامعه است؛ به عبارت دیگر، ارتجاع و واپس‌گرایی، دفاع از نظام کهنه و فرسوده و رو به زوال و مخالف با پیشرفت، و ترقی اجتماعی و نوآوری است؛ همراه با آیینی در تفکر که گرایش به گذشته دارد و خواستار احیای آن است.

در برابر ارتجاع یا گذشته‌گرایی، محافظه‌کاری، بهبود خواهی و انقلاب خواهی قرار می‌گیرد. محافظه‌کاری (Conservatism) مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و نگرش‌های سیاسی است که نهادهای کهن و ریشه‌دار را از آن چه نو و نیازموده است، ارزش‌مندتر می‌دشمرد. از این رو، محافظه‌کاری بر اهمیت قانون و نظم، پیوستگی، سنت، احتیاط و نوآوری و اهمیت فرا داده‌های اجتماعی تکیه می‌کند و منکر امان نابودی مطلق بشر از روی زمین است؛ زیرا ذات بشری را ناقص می‌داند. محافظه‌کاری در سنت سیاسی انگلستان پایگاه قوی و مشخصی دارد.

مردم‌باوری (Populism)، بزرگداشت مفهوم مردم یا خلق است تا حد مفهومی مقدس و باور به این که هدف‌های سیاسی را باید به خواست و نیروی مردم، جدا از حزب‌ها و نهادهای موجود پیش برد. مردم‌باورها خواست مردم را عین حق و اخلاق می‌دانند و این خواست را برتر از همه‌ی سنجه‌ها و ساز و کارها (مکانیسم‌ها)ی اجتماعی می‌شناسند و بر آنند که می‌باید میان مردم و حکومت رابطه‌ی مستقیم وجود داشته باشد.

تا این جا روشن شد که نخست: اصلاحات در علوم سیاسی تنها به عرصه‌ی اجتماعیات راه پیدا می‌کند و امور فردی و معنوی را شامل نمی‌شود. دوم، تعریف اصلاحات در علوم سیاسی معاصر با تعریف اصطلاحی قرآنی تفاوت دارد. در قرآن، اصلاح در مقابل افساد به کار می‌آورد؛ یعنی سامان بخشیدن و حرکت کردن در مسیر هدف صحیح؛ در مقابل نا به‌سامانی و در مسیر انحراف و اعوجاج. اما در اصطلاح علوم سیاسی، اصلاحات به معنای تغییرات تدریجی و بدون شتاب با روش‌های ملایم، ولی انقلاب به

معنای تغییرات دفعی و زیر بنایی با روش قهرآمیز یا مسالمت‌آمیز و بدون خونریزی و توسل به اسلحه است. انقلابی کسی است که با نظم مستقر مخالف است و قوانین و مقررات حاکم را برحق و مشروع نمی‌داند و در صدد درهم شکستن نظام قانونی است و در صورت لزوم، می‌خواهد نظام و حقانیت جدیدی را جانشین نظام موجود کند. این امر نه از طریق انفرادی، بلکه با بسیج همه‌ی مردم امکان‌پذیر است.

گرچه در اصلاحات، تغییر زندگی اجتماعی با روش ملایم و مسالمت‌آمیز قید شده است، ولی در این که آیا اصلاحات در صدد تغییرات مبنایی و بنیادی و زیر بنایی است یا این که تحولات رو بنایی و سطحی را در نظر دارد، در تعاریف، اختلاف دیده می‌شود. برخی از اصلاح‌طلبان خواهان تغییرات زیربنایی هستند؛ یعنی در این هدف با انقلابیون، تمایزی ندارند ولی تنها در روش جدا می‌باشوند و روش تدریجی و مسالمت‌آمیز را بر روش دفعی و قهرآمیز ترجیح می‌دهند و عده‌ای نیز طالب تغییرات سطحی و روبنایی هستند.

هربرت مارکوزه، نماینده‌ی فکری سوسیالیسم انقلابی و کارل پوپر، نماینده‌ی اصلاح اجتماعی هستند و سالها است که این دو نظریه‌ی اجتماعی در تضاد جدی به سر می‌برند و ظاهراً تضاد آنها در روش تغییرات نمایان‌تر است تا در هدف از تغییرات.

عصر حاضر در امر اصلاحات با پرسش‌های متعددی روبه‌روست. در درس آموزی از مکتب امیرالمؤمنین به ناچار باید به این پرسش‌ها دقت عمیقی بکنیم؛ برای نمونه، می‌توان پرسش‌های ذیل را مطرح ساخت: آیا از منظر امام علی(ع)، اصلاح گرایي در مقابل انقلاب گرایي قرار می‌گیرد؟ آیا حضرت امیرالمؤمنین(ع) اصولاً به تغییرات اجتماعی معتقد بوده است یا ترقی اجتماعی و نوآوری را برنمی‌تابید؟

در تغییرات اجتماعی چه هدفی را دنبال مینمود؟

روش مسالمت‌آمیز را به کار می‌گرفت یا از روش قهرآمیز نیز بهره می‌برد؟

چه شرایطی را برای اصلاحات در عرصه‌ی اجتماع لازم میدانست؟

آیا اصلاحات را تنها در عرصه‌ی اجتماعات می‌پذیرد یا امور فردی و اخلاقی و معنوی را نیز نیازمند اصلاحات میدانند؟

دایره‌ی اصلاحات اجتماعی از دیدگاه امام علی(ع) کدام است؟

آیا اصلاحات فرهنگی را مقدم میدانند یا اصلاحات اقتصادی و سیاسی را؟

متولی اصلاحات چه کسی است؛ دولت یا ملت؟

آیا حضرت علی(ع) اصلاحات قانون را نیز می‌پذیرد یا تنها اصلاحات را در عرصه‌ی اجراییات و مجریان مطرح میکند؟

اصلاح گران واقعی همواره علی(ع) را در جای جای عرصه‌های سیاسی، الگوی خویش قرار میدهند؛ چرا که حکومت پنج ساله‌ی امیرمؤمنان، با تمام فرازها و نشیبهای خود، بهترین الگو برای زمامداران

نظام اسلامي است؛ نظامي که هدف غايي خویش را حاکمیت دین در تمام شئون سياسي و اجتماعي میداند.

وظایف اصلاحگران از دیدگاه امام علي(ع)

در شرایطی که جامعه گرفتار اختلال و ناموزونی و بینظمی اجتماعي قرار گیرد، مصالحان اجتماعي جهت فساد زدایی و اصلاح طلبی بر میخیزند؛ اما وظیفه‌ی داعیان اصلاحگری چیست و چه باید بکنند؟ درسها و آموزه‌های امیرمؤمنان به شرح ذیل ارایه میگردد:

1. جدا کردن فساد از اصلاح

اصلاح گرایان باید توجه داشته باشند، فساد و اصلاح جمع ناپذیرند. و آنان که در صدد اصلاح جامعه هستند، نباید در زوایای از برنامه‌ها و مراحل اجرایی فساد اندیشی کنند که «لا صلاح مع افساد».

2. مشورت با مشاوران امین

در اصلاحات فردی و اجتماعي باید با مشاوران امین مشورت کرد. «صلاح الرأي بنصح المستشير» البته از میان مشاوران امین، مشورت با دانشمندان در امر اصلاحات اولویت دارد. حضرت علي(ع) در این زمینه میفرماید: با دانشمندان زیاد به گفت و گو بنشین و با حکما و اندیشمندان نیز بسیار به بحث بپرداز. این گفت و گو و بحثها باید درباره‌ی اموری باشد که به وسیله‌ی آن وضع کشور را اصلاح میکند.

3. اصلاح فردی

مصلحان اجتماعي قبل از هر چیز باید به فکر اصلاح فردی خویش باشند؛ زیرا کسی که از اصلاح نفس خویش ناتوان باشد، از اصلاح امور اجتماعي ناتوانتر است؛ «أَعْجَزُ النَّاسُ مَنْ عَجَزَ عَنِ اصْلَاحِ نَفْسِهِ» و «كَيْفَ يَصْلَحُ غَيْرَهُ مَنْ لَا يَصْلَحُ نَفْسَهُ». حضرت علي(ع) در کنار توصیه به اصلاح فردی، راه کارها و موانع این ارزش انسانی را بیان میکند:

پرهیز از دنیاگرایان: «ينبغي لمن اراد اصلاح نفسه و احراز دينه ان يجتنب مخالطة ابناء الدنيا».

هم نشینی و مصاحبت با صاحبان خرد: «اکثر الصواب و الصلاح في صحبة اولي النهي و الالباب».

تلاش و مجاهدت: «لا تترك الاجتهاد في اصلاح نفسك فانه لا يعينك الا الجد».

کسب علوم اصلاح زا: «خير العلم ما اصلحت به رشادك. الزم العلم بك عاداً لك علي صلاح دينك و ابان لك عن فساد خير العلم باصلاحك».

عمل صالح: «خير عملك ما اصلحت به يومك و شره ما استفسدت به قومك».

زهد و پرهیز از مطامع دنیوی و غفلت از خدا: «الزهد مفتاح الصلاح».

صداقت: «من صدق اصلح ديانته».

تعقل ورزی: «بالعقل صلاح كل امر».

4. اصلاح نیتها

مفاسد و کمبودهای اجتماعي به نوع رفتار و اعمال افراد جامعه بر میگردد. بر این اساس اصلاح جامعه به اصلاح وضعیت نفسانی و روانی و اخلاقی افراد جامعه بستگی دارد. و این نوع اصلاحات نیز با

تصحیح نیتها و انگیزهها تحقق پذیر است. امام مصلحان در این زمینه میفرماید: «و اگر مردم آنگاه که بلاها نازل میشود و نعمتها را از آنها سلب میکند، با صدق نیت در پیش گاه خداوند تضرع کنند و با قلبهای پرمحبت نسبت به پروردگار از او درخواست (عفو و كمك) نمایند، مسلماً آنچه از دستشان رفته است باز خواهد گشت و هر مفسدهای را برایشان اصلاح خواهد نمود».

5. تقدیم اصلاح دینی و معنوی

اصلاح دینی و معنوی نیز نزد امیرمؤمنان از اولویت بیشتری برخوردار است. حضرت در این باره میفرماید: «مردم چیزی از امور دینشان را برای اصلاح دنیایشان ترك نمیکنند مگر این که خداوند آنان را دچار امری زیان بارتر از آن خواهد کرد».

هنگامی که مردم برای اصلاح وضعیت دنیوی و امور جمعی خود، دین و دینداری را کنار میگذارند و از فضایل معنوی فاصله میگیرند، به مشکلات و مصایبی افزونتر مبتلا میشوند. حضرت به مصلحه‌ی بن هبیره‌ی الشیبانی تأکید میکند:

«وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ يَمَحَقْ دِينُكَ»؛ دنیای خود را با نابودی دینت آباد مکن.

مولای متقیان در جریان اصلاح معنوی و دینی، بشریت سنتی و مدرن را به تقوای الهی توصیه میکند و تقوا و ترس از خدا را داروی بیماریهای قلوب، بینایی دلها، شفای آلام جسمانی و صلاح و مرحم زخمهای جانها معرفی مینماید.

و نیز میفرماید: کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند، خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد نمود و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند، خدا امر دنیایش را اصلاح خواهد کرد و کسی که از درون جانش واعظی داشته باشد، خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد». حضرت از بین بردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد را از مصادیق بارز فساد میدانند. و از سخنان و کردارهایی که باعث فساد دین و آخرتند، پرهیز میدهد. بر این اساس، اجتهاد و تلاش را در اصلاح معاد توصیه میکند و اطاعت الهی را کلید تمام گرهها و صلاح تمام فسادها معرفی مینماید.

6. اصلاح فرهنگی با امر به معروف و نهی از منکر

حضرت علی(ع) به اصلاح فرهنگی توده‌ی مردم نیز تأکید میورزد و روش این نوع اصلاح را امر به معروف و نهی از منکر معرفی میکند و میفرماید: خداوند، ایمان را به خاطر تطهیر دل از شرك واجب فرمود. امر به معروف را به خاطر اصلاح توده‌ی مردم و نهی از منکر را برای بازداشتن بیخردان لازم شمرد. حضرت تلاش در اصلاح جمهور را کمال سعادت جامعه معرفی میکند و نیازمندی مردم به اصلاح گران فرهنگی را بیش از طلا و نقره میداند. امیر مؤمنان به مردم هشدار میدهد که با مفاصد آشکار شده نمیتوان به دار قدس و جوار رحمت الهی دست یافت. هیئات که خدای را دربارهی بهشت جاویدانش نمیتوان فریفت و جز با اطاعتش نمیتوان رضایتش را به دست آورد، نفرین خدا بر آنان باد که امر به معروف میکنند و خود آن را ترك مینمایند و نهی از منکر میکنند و خود مرتکب آن میشوند.

7. اصلاح همراه با عفو و مدارا

حضرت علي(ع)، اصلاح همراه با عفو و مدارا را از وظایف حکومت میدانند و حق مردم نیازمند میدانند که حاکمان به صلاح آنان رسیدگی کنند. امام(ع) میفرماید: هر يك از نیازمندان به مقدار اصلاح کارشان بر والي حق دارند و هرگز والي از ادای آنچه خداوند او را ملزم به آن ساخته خارج نخواهد شد جز با اهتمام و استعانت از خداوند و مهیا ساختن خود بر ملازمت حق و شکیبایی و استقامت در برابر آن؛ خواه بر او سبک باشد یا سنگین. آنگاه که حکومت دست تو است، عفو و مدارا کن تا عاقبت برای تو خوب باشد. هر نعمتی که به تو داد نیکودار و هیچ نعمتی از نعمتها را ضایع و تباه مساز و باید اثر نعمتهایی که خدا به تو داده در تو دیده شود. حضرت به بیان عملکرد خود میپردازد و میفرماید: من قصدي جز اصلاح تا حد توانايي ندارم و موفقیت من تنها به لطف خدا است و توفیق را جز از خدا نمیجویم. بر او توکل کردم و به او بازگشتم. من از کسانی هستم که در راه خدا از هیچ ملامتی نمیترسند و نه خیانت میکنند و نه فساد به راه میاندازند.

حضرت به حاکمان اسلامی توصیه میکند که افراد شایسته را به امور حکومتی بگمارند و برای شناخت آنها میفرماید: «بدان افراد شایسته را با آنچه خداوند بر زبان بندگانش جاری میسازد میتوان شناخت».

8. اصلاح نظام اقتصادی

حضرت علي(ع) در فرمایشات خود به اصلاحات اقتصادی تأکید نموده و نقش نظام اقتصادی و روابط مالی و کیفیت اخذ مالیات و خراج از مردم و حد و حدود آن در صلاح و فساد اجتماعی را گوشزد نموده است.

امام(ع) در نامه‌اش به مالک اشتر سفارش میکند که به عمران و آبادی شهرها، قصبان، روستاها و قریهها بپردازد و خراج و مالیات را دقیقاً زیر نظر بگیرد؛ اما به گونهای که صلاح مالیات دهندگان منظور باشد؛ زیرا در بهبودی وضع مالیات و حال مالیات دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. و نیز در همین نامه توصیه میکند که حقوق کافی به کارمندان پرداخت شود؛ زیرا در اصلاح خویش تقویت و از خیانت بینایز میشوند. در ضمن این کار حجتی در برابر آنهايي است که از دستورات سرپیچی میکنند و یا در امانت خیانت میورزند. نکته‌ی معنوی که حضرت از آن گزارش میدهد این است که فساد در نیت به زوال برکت میانجامد. بنا بر این، رابطهی مالی مردم با دولت نقش مهمی در صلاح و فساد جامعه دارد.

9. اصلاح نظام سیاسی

حجم قابل توجهی از فرمایشات حضرت علي(ع) به صلاح و فساد سیاسی اختصاصی دارد. صلاح و فساد رعیت و توده‌ی مردم را به صلاح و فساد والیان و زمامداران مستند میسازد. و اینک به گوهر کلمات آن امام همام گوش فرا دهیم.

- رعیت هرگز اصلاح نمیشود، جز با اصلاح شدن والیان و زمامداران و زمامداران اصلاح نمیگردند جز با رو به راه بودن رعایا. پس آنگاه که رعیت حق حکومت را ادا کند و حکومت نیز حق رعایا را مراعات نماید، حق در میانشان قوی و نیرومند خواهد شد.

حضرت در همین خطبه مردم و حاکمان را به رعایت نصیحت بر یکدیگر و اطاعت فرامین الهی سفارش می‌دهد.

- حضرت، ملک و سلطنت دنیا را پست و ناچیز می‌شمارد و احیای دین و صلح و مسالمت شهرها و عملی کردن قوانین و مقررات الهی و امنیت انسان‌های ستمدیده را وظیفه‌ی مهم حکومت بیان میکند. - هرگز سنت پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و ملت اسلام به آن انس و الفت گرفته و امور رعیت به وسیله‌ی آن اصلاح می‌گردد نقص مسکن و نیز سنت و روشی که به سنت‌های گذشته زیان وارد می‌سازد احداث ننماید.

- از بدترین حالات زمامداران در پیش گاه صالحان این است که گمان برده شود آن‌ها فریفته‌ی تفاخر گشته و کارشان شکل برتری جویی به خود گرفته است. من از این ناراحت‌م که حتّی در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می‌برم. **مَنْ يَحْمَدُ اللَّهَ حَيِّزِي** نیست و اگر (فرضاً) دوست هم می‌داشتیم، به خاطر خضوع در برابر ذات و عظمت و کبریای خدا، که از همه کس به ثنا و ستایش سزاوارتر است، آن را ترک گفتیم.

- حضرت علی، یکی از فسادهای سیاسی را تفرقه‌ی مسلمانان در امر حق و اتحاد دشمن در باطل و اطاعت دشمن از پیشوای خود و نافرمانی مسلمانان از رهبر خود معرفی می‌کند.

- توصیه‌ی حضرت به آزمایش کردن کارمندان و به کار و داشتن آن‌ها از روی میل نه استبداد؛ زیرا به جور و خیانت میانجامد.

راهها و روشهای اصلاحات اجتماعی

امام(ع) راهها و روشهایی را برای اجرای اصلاحات در جامعه معرفی مینماید. این راهها عبارتند از:

نصیحت و ارشاد ؛ تغافل و مدارا ؛ قهر و غلظت ؛ اعتدال و انصاف ؛

اصلاحات عملی و نظری امام علی(ع)

برای کشف اصلاحات علوی باید به سیره و کلام امیرالمؤمنین بنگریم تا ساحت‌های مختلف اصلاحات عملی و نظری آن حضرت را کشف نماییم.

1. یکی از اصلاحات امام علی(ع)، خدمات اجتماعی آن بزرگوار است که برای نمونه میتوان به موارد ذیل توجه کرد:

یک. نیکوکاری، نسبت به فقیران و مستمندان و یتیمان و عطای دسترنج خود به ستمدیدگان، از شاخصترین خدمات اجتماعی آن حضرت است.

دو. درختکاری و کشاورزی و احیای زمینها: مردی گوید: در خدمت امیرالمؤمنین **يَكْ وَسَقَ** (حدود 180 کیلوگرم) هسته‌ی خرما دیدم. از او حکمت گردآوری این هسته‌های خرما را پرسیدم. آن حضرت فرمود: اینها یکصد هزار درخت خرما است؛ اگر خدا بخواهد. آن مرد گوید: حضرت همهی آن‌ها را کاشت و تمام هسته‌ها بدون استثنا روید و همهی آن‌ها را وقف کرد.

سه. حفر قنات و تأمین آب آشامیدنی و کشاورزی و وقف آن برای مستمندان و افراد محتاج.

2. عبادت و بندگی امام(ع) ریشه‌ی اصلی اصلاحات علوی است که در زندگی ایشان مشهود است. عبادت علوی همانند بندگی غلامان و تاجران نبود؛ بلکه همچون عبادت آزاد مردان بود. فرمود: «الهي ما عبدتك خوفاً من عقابك و لا طمعاً في ثوابك و لكن وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك»

در شیفتگی علی(ع) به خدایش همین بس که فرمود: اگر مرا با دشمنانت عِقاب نمایی و بین من و دوستان و اولیای جدایی افکنی، بر عذاب تو صبر می‌ورزم؛ اما چگونه فراق و جدایی تو را تحمل نمایم؟! امام سجاد(ع) می‌فرماید: چه کسی می‌تواند همانند علی(ع) عبادت کند.

ابو الدرداء گوید: شبی، حضرت را دیدم که ناله و اندوه سر می‌دهد و با صدای بلند می‌گرید و خدا را می‌خواند تا آنگاه که صدای او خاموش شد. حدس زدم که خواب بر او غلبه کرده است. هنگام نماز صبح، تصمیم گرفتم او را بیدار کنم؛ دیدم چون چوب خشکی بی‌حرکت است؛ با خود گفتم به خدا قسم، علی از دنیا رفته است. به طرف خانه‌ی علی رفتم و در را کوبیدم، فاطمه صدا زد: ابو الدرداء! بر علی(ع) چه گذشت؟ داستان را برای او نقل کردم. فرمود: ابو الدرداء! به خدا قسم، این حالت غشوه‌ی علی است که از خوف خدا پیدا شده است. آبی آوردم و بر صورتش پاشیدم تا به هوش آمد. گریستن مرا نگریست. پرسید: ابو الدرداء چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: از حالتی که بر سر خود آورده‌ای می‌گیرم.

حضرت فرمود: چگونه چنین نکنم، در حالی که روز قیامت مرا در مقابل محکمهی الهی صدا می‌زنند. ملایکهی غضب الهی در آن روز مرا در بر می‌گیرند و مأموران جهنم مرا با خشم می‌رانند و دوستانم از من دوری می‌جویند؟! ابو الدرداء گوید: به خدا قسم! حالت عبادت و خشیت را در احدی از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم جز امیرالمؤمنین(ع) ندیدم.

3. اصلاحات اعتقادی و معرفتی، سومین نوع از اصلاحات علوی است که توسط حضرت علی(ع) انجام گرفت. روزی مرد اعرابی در جنگ جمل از معنای وحدت الهی پرسش کرد. امام فرمود: ای اعرابی! اعتقاد به این‌که خداوند واحد است، چهار معنا می‌تواند داشته باشد؛ دو معنای آن بر خداوند، قابل صدق نیست و دو معنای دیگر آن، بر حق تعالی صادق است. اما آن دو معنایی که بر خداوند صدق نمی‌کند، عبارت است از:

- واحد عددی: زیرا خداوند آن واحدی نیست که دومی داشته باشد (یا بتوان دومی برای او فرض کرد) و در مقولهی اعداد قرار گیرد. آیا توجه نمی‌کنی که هر کسی بگوید خداوند سومی سه‌تاست کافر شده است؟

- وحدت نوعی: معنای دیگر از واحد، واحد نوعی از جنس و سنخ انسان‌ها است که به کارگیری آن، بر خداوند جایز نیست؛ زیرا نوعی تشبیه است و خداوند منزّه از آن است که با مخلوقات خویش شباهت داشته باشد.

اما دو معنایی که قابل صدق بر خداوند است، یکی آن است که گفته شود مراد از واحد این است که خداوند در امور مشابه، شبیه و نظیری ندارد و معنای دیگر یگانگی خداوند این است که حق تعالی در وجود، عقل و وهم تقسیم‌پذیر نیست.

امام(ع) در نهج البلاغه میفرماید:

«الْأَحَدُ لَا بَتَّأَوِيلَ عَدَدٍ» ؛ احد بودن خداوند داخل اعداد نیست؛ وحدت او وحدت عددی نیست.
«لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ» «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ عَنِ شَبِّهِ الْمَخْلُوقِينَ» «يَاشْتَبَاهُهُمْ عَلَيَّ أَنْ لَا شَبَّ لَهُ»
یعنی هیچگونه همانندی، مماثلت، مشابهت و مجانست با سایر موجودات و مخلوقات ندارد.
«يَا مَنْ دَلَّ عَلَيَّ ذَاتَهُ بِذَاتِهِ وَتَنَزَّهَ عَنِ مَجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ وَجَلَّ عَنْ مِلَاثِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ»؛ ای کسی که به ذاتش، تنها ذاتش دلالت دارد و از مجانست و مشابهت با مخلوقاتش منزّه است و از همراهی کیفیات دور است.

امام(ع) در وصف خداوند فرمود: «قَرُبَ فَنَآيَ وَ عَلَا فِدَنًا وَ ظَهَرَ قَبْطَنَ وَ بَطَنَ فَعَلَنَ وَ دَانَدَ وَ لَمْ يُدَنَّ» ؛
نزدیک است و در عین حال دور، بلند مرتبه است و در عین حال نزدیک، آشکار است و پنهان، و پنهان است و آشکار.
و نیز میفرماید:

«پروردگارم به امتداد و مکان، یا جنبش و سکون، یا قیام به نحو برخاستن، یا به آمد و رفت توصیف نشود. او خود به لطافت، لطف بخشیده است؛ بنابراین به لطف موصوف نشود؛ چنان که عظمت عظیم به اوست؛ پس به عظمت توصیف نمیشود و بزرگی هر بزرگی به اوست؛ پس خود به بزرگی منسوب نشود. جلالت هر جلیل از اوست؛ پس به غلظت و درشتی توصیف نشود. رأفت موجود در هر دل سوزی، از اوست؛ پس خود به رقت و تأثر موصوف نشود. او مؤمن است اما نه به واسطه عبادت. آگاه است، اما نه با پیگیری و تلاش و تجسس. گوینده است، اما نه با لفظ. در اشیا است، بدون آمیختگی. و خارج از چیزهاست، بدون جدایی و گسستگی. فراتر از هر چیزی است؛ پس نتوان گفت چیزی بر فراز اوست. درون هر چیز است، نه چون چیزی در ظرفی و بیرون هر چیز است، نه مانند چیزی که خارج از دیگری باشد».

«اوست که با سلطنت و عظمتش بر موجودات ظهور و غلبه دارد و با علم و دانشش در بطن آنها نفوذ دارد».

«اول است و او را آغازی نیست و بقای او سپری ناشدنی است....»

پیداست و نگویند از چه عیان است و نهان است و نگویند در چه پنهان است».

«گفته‌ی ما که إنا لله - ما از خداییم - اقرار ماست به بندگی و گفته‌ی ما که إنا إليه راجعون - به سوی او باز میگردیم - اقرار است به تباهی و ناپایندگی».

بنابراین، نزدیکی خداوند بدون پیوستگی، دوری او بدون جدایی، وحدتش بدون عدد، علمش بیحد، معلومیتش بیاکتانه و شناختپذیری او بدون محسوس و موهوم بودن است. معیت او بدون هممکانی، غیریتش بدون جدایی، فاعلیتش بدون حرکت و ابزار، آفرینش جهانش بدون اندیشه، ارادهاش بدون همت و حرکت نفس، رحمتش بدون اتصاف به دلسوزی، وجودش بدون حرکت و سکون، عزتش بدون ذلت است.

شایان ذکر است که امام(ع) گرچه از محدودیت دستگاههای ادراکی بشر نسبت به خدانشناسی خبر میدهد و میفرماید: حواس به او نتواند رسید و او را با مردمان نتوان سنجید و وهم آدمی توان دریافت او را ندارد و وهما بدو احاطه ندارند بلکه برای آنها در دیگر آفریدهها جلوه میکند. لیکن در خطبهها و کلمات و حکمتهای ارزشمندی به انواع شیوههای معرفت خداوند تمسک میجوید. از معرفت آفاقی بهره میگیرد و میفرماید: «الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ يَخْلُقُهُ» یعنی آن که مخلوقاتش بر وجودش دلالت کنند. «وَوَهَرَتْ فِي الْبَدَائِعِ الَّتِي أَحَدَتْهَا أَثَارُ صِفَتِهِ وَأَعْلَامُ حِكْمَتِهِ قَصَارَ كُلِّ مَا خَلَقَ حَقًّا لَهُ وَ ذَلِيلًا عَلَيْهِ» یعنی هر چه آفریده او را برهانی است بر قدرت و حکمت او، نشانی بر تدبیر او، پس آن چه آفریده است، حجت و دلیل بر اوست.

امام(ع) برای اثبات نظم و اتقان صنع و حکمت الهی به خلقت آسمانها، زمین، مورچه، طاووس، خفاش و سایر مخلوقات تمسک میجوید.

شیوهی دیگر خدانشناسی امام(ع)، معرفت نفس است و میفرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ آن که خود را شناخت، خدایش را شناخت.

شیوهی سوم امام(ع) در خدانشناسی، شیوهی صدیقین است که معرفت ذات حق با ذات او به گونهی شهود یا تأمل در وجود و به دنبال آن شناخت ممکنات است. همان گونه که میفرماید: «یامن دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته».

امام(ع) به شدت با تشبیهگرایی، تجسیمگرایی، توصیف حق تعالی به داشتن مکان و حرکت، قابلیت رؤیت، تعطیلگرایی مخالفت نموده و شیوههای فوق را جایگزین مینماید.

بحث دیگری که در زمان امام(ع) رواج داشت، مسئلهی قضا و قدر بود. روزی پیرمردی در بازگشت از جنگ صفین، به حضرت علی(ع) خطاب کرد: یا امیرالمؤمنین! ما را خبر ده که آیا رفتن ما به شام، به قضا و قدر الهی بود؟ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: سوگند به آن که دانه را شکافت و روح را بیافرید، هیچ گامی ننهادیم، مگر به قضا و قدر الهی. پیرمرد گفت: مگر این رنجه را خدای در حساب داشته باشد که هیچ مردهی در این رنجه نیافتم. امام فرمود: ای مرد! چنین سخنی مگو؛ بلکه شما را پاداشی بزرگ است، هم در رفتن به شام و هم در بازگشت و هنگام برگشتن. و در هیچ حال، مضطر نبودید و به اکراهتان نبردند.

پیرمرد پرسید: چگونه مضطر نبودیم که قضا و قدر ما را به جبر میبرد؟

امام(ع) فرمود: این چه سخنی است؟ پنداشتی قضای لازم و قدر حتم (بدون اختیار و سبب است) که اگر چنین میبود، ثواب و عقاب و وعده و وعید باطل میشد و امر و نهی نمیکردند و خداوند متعال هیچ گناهکاری را ملامت نمیفرمود و هیچ نیکوکاری را ستایش نمیکرد و نیکوکار به مدح کردن اولی نبود از بد کار، و بد کار به نکوهش اولی نبود از نیکوکار. این سخن بت پرستان است و لشکریان شیطان و گواهان دروغگوی و کوردلانی که راه صواب نشناسند. آنان قدریهای این امتانند و مجوس آنها. خدا به کار نیک امر کرد و مختار فرمود و از کار زشت نهی کرد و بیم داد. تکلیف آسان کرد و هر کس فرمان برد، مجبور نبود.

پیغمبران را بیفایده نفرستاد و آسمان و زمین و آنچه را میان آن دو است بیهوده نیافرید. این گمان کسانی است که کافر شدند؛ وای به حال کافران از آتش!

پیرمرد پرسید: پس آن قضا و قدر که ما بی آن دو سیر نکردیم چیست؟ فرمود: آن خداست و حکم وی و این آیه را خواند «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِلَٰهَهُ»

عقیده‌ی دیگری که امام(ع) به اصلاح آن پرداخت و مردم را از حقیقت آن آشکار ساخت، مسئله‌ی مرگباوری است.

امیرالمؤمنین، سیمای مرگ را به زیبایی توصیف کرد و سیر صعودی و تکاملی خواند. و این توانایی علی(ع) زاینده‌ی معرفت شهودی او به حقیقت معاد بود؛ همان گونه که فرمود: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»؛ اگر پرده کنار رود، بر یقین من نمیافزاید.

حضرت مرگ را آغاز سفر اخروی بیان میکند و مردم را به این حرکت آغازین هشدار میدهد و همواره آن‌ها را متذکر میشود که توشه‌ی آخرت کم است و راه طولانی و سفر دور. پس ایمان و عمل صالح و تقوای الهی پیشه کنید که زاد و توشه‌ی آخرت شماست. حضرت تعجب میکند که چگونه مردم، مرگ را فراموش میکنند در حالی که مردگان را میبینند.

نبوت و پیامبر شناسی نیز از مباحث مهم اعتقادی است که امیر کلام بدان پرداخته است و نگارنده در بحث قلمرو دین در سنت علوی آن را تبیین نموده است.

4. عدالت خواهی و حقتلبی و امر به معروف و نهی از منکر، تأکید بر اخلاقی زیستن مردم و اصرار بر اصول اخلاقی مانند برابری همگان در برابر حکومت و قوانین، پرهیز از ستمگری، صداقت، پایبندی به عهد و پیمان، هدفخواهی، هماهنگی وسیله و هدف از شیوه‌ها و رفتارهای اصلاحطلبی امام علی(ع) است که در سرتاسر کتاب جامع‌هی علوی بدان پرداخته‌ایم و از تکرار آن صرف نظر میکنیم.

مدیریت زمامداران از منظر علی(ع)

یکی از پر حکمت‌ترین نامه‌های امام علی(ع) که در بردارنده‌ی جامع‌ترین دستور و آیین‌نامه برای جهان‌داری، سیاست، مدیریت و اصول اساسی حاکم و حاکمیت اسلامی است، نامه‌ی حضرت به مالک بن احرار است، آنگاه که تصدی و حاکمیت مصر را بدو سپرد. نگارنده، در صدد است تا سیمایی خلاصه گونه از این اساس‌نامه‌ی مهم را برای خوانندگان عزیز نمایان سازد. نکته‌ی زیبای اخلاقی در این نامه این است که حضرت خود را عبدالله و امیرالمؤمنین لقب می‌دهد. یعنی کسی که حاکم و والی مؤمنان است بنده‌ی خداست. و بر اهل سلوک پنهان نیست که توجه به بندگی، انسان را از طغیان و ستم‌گری می‌رهاند. قبل از ورود به محتوای نامه، توجه خوانندگان، به نکات ذیل لازم است:

سیاست و مدیریت از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان‌های پیشین و پسین است که در اهداف عالی مادی و معنوی انسان تأثیر به‌سزایی دارند. بر این اساس، عالمان اسلامی در فلسفه، فقه و اخلاق به مباحث مربوط به سیاست مُدُن و حکمت عملی پرداخته‌اند و علاوه بر گزاره‌های اعتقادی - عبادی به گزاره‌های معاملاتی اعم از عقود و ایقاعات و گزاره‌های سیاسی نیز اشتغال داشته‌اند. کتاب‌های

فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ماوردي مانند السياسة المدنية، آراء اهل المدينة الفاضلة، اخلاق ناصري، احكام السلطانية و صدها كتاب ديگر نيز در اين راستا نگاشته شده است.

كتاب و سنت كه دو منبع مهم اسلام به شمار ميروند و در جهت هدايت انسانها نازل و صادر شده‌اند، در بردارنده‌ي پاره‌اي از مسائيل مهم سياسي و مديريتي هستند ولي بيشك بايد عقل و تجربه را نيز در فهم اين آموزه‌ها و كشف نيازها در منطقه الفراغ به كار گرفت.

دستوراتي كه اميرالمؤمنين در اين فرمان ارزشمند مقرر ساخته است، به همه‌ي انسانها ناظر است و مليت، نژاد، رنگ، صنف و مانند اينها در دستورات اين فرمان نقشي ندارند. دليل بر اين ادعا اين است كه امام در نامه به مالك اشتر از واژه‌هاي ناس، رعيت، نظير لك في الخلق، عامه، كل امرئ عباد الله كه دلالت بر عموم مردم و انسانها دارند، استفاده مي‌كند؛ پس همه‌ي انسانها در همه‌ي جوامع و در همه‌ي اعصار و مكانها و قرون مشمول اين فرمان مبارك هستند.

در فرمان امام علي(ع) به مالك اشتر، اهداف، احكام، اخلاق، روش‌هاي مديريتي و ويژگي‌هاي سلبی و اثباتي حاكم و كارگزاران بيان شده است.

نكته‌ي آموزنده‌ي مهم در اين نامه اين است كه امام، نامه‌ي شريف را از توصيه به تقواي الهي و تقواي سياسي كه از مصاديق بارز نظارت دروني است، شروع مي‌كند؛ زيرا اگر نظارت دروني مفقود گردد، نظارت بيروني نيز كارگر نيفتد.

و اينك گزارش توصيف‌گونه از اين فرمان الهي را براي خوانندگان عزيز بيان مي‌كنيم.

اهداف اساسي حكومت

حضرت در طلعيه‌ي نامه چهار هدف ذيل را به عنوان اهداف اساسي حكومت ذكر مي‌كند: تأمين بودجه‌ها از طريق ماليات جهت مصرف عمومي؛ مقابله با دشمنان و فتنه‌گران؛ سامان دادن به ملت و مردم سرزمين؛ عمران و آباداني شهرها در عرصه‌ها و نيازهاي مختلف.

تعهدات دروني حاکمان

حضرت، مسؤولان جامعه‌ي اسلامي را به توصيه‌هاي اخلاقي و نظارت‌هاي دروني هشدار مي‌دهد و از خطرهاي نفس پرهيز مي‌دارد كه كليد نگهداري انسان از انحراف‌ها، فضايل اخلاقي است. آن توصيه‌ها عبارتند از:

1. تقوا و پرهيزكاري و تسليم در برابر اوامر و نواهي خداوند و پيروي از قرآن كه تنها راه خوشبختي، اطاعت خداوند و عامل مهم بدبختي، گناه و سرکشي است.
 2. ياري كردن خداوند با دست و زبان و قلب، چرا كه خداوند ياري كننده‌ي كسي است كه به ياري حق بشتابد.
 3. بيداري و هشياري از فتنه‌هاي نفس اماره و شهوات نفساني.
 4. توجه به تغيير و تحول در زمين و حكومت و اينكه اشخاص همواره حاكم بر زمين نيستند.
- معيار قرار دادن مردم در داوري

حضرت به مالک خطاب می‌کند: «مردم بدان گونه بر تو می‌انگرند، که تو نسبت به دولتهای پیشین». یعنی مردم نسبت به حکومت و حاکمیت تو داور می‌خواهند کرد و خداوند، این گفته‌ها را بر زبان بندگان جاری ساخته است و با این داوریهایی مردم می‌توان انسان‌های صالح را شناخت. حال که چنین است پس به جای ذخیره‌ی مال و کسب عنوان، در ذخیره‌ی عمل صالح کوشا باش و زمام هوای نفس را به‌دست گیر و بر حرص خویش مسلط باش و از حرام‌ها خودداری کن؛ خلاصه‌ی سخن این‌که درس امیرمؤمنان این است که حاکمان با توجه به تغییر حکومت‌ها و حاکمان و تحول سرزمین‌ها، داور مردم باید عمل صالح و مبارزه با هوای نفس و دوری از محرمات را پیشه‌ی خود سازند و نسبت به مردم و رعیت با مهر و محبت رفتار کنند و نسبت به آن‌ها درنده و خون‌خوار نباشند و این رابطه‌ی عاطفی را باید نسبت به مسلمانان و غیر مسلمانان رعایت کنند؛ زیرا انسان‌ها از حیث انسان بودن از حقوق و ارزش‌های ویژه‌ای برخوردارند. ضرورت رابطه‌ی عاطفی حکم می‌کند که نسبت به انسان‌ها عفو و گذشت داشت؛ زیرا آن‌ها نیز مانند حاکمان گرفتار لغزش می‌شوند.

امام در ذیل این بخش از نامه تصریح می‌کند که خلاف این توصیه عمل کردن، اعلام جنگ با خداست. و مالک را به این نکته آگاه می‌سازد که اگر تو مافوق مردم هستی، امام تو نیز مافوق تو است و خداوند نیز مافوق امام تو. پس از عفو پیشیمان مشو و نسبت به مجازات کاری که راه حل دارد، شتاب مکن. و مگو من فرمان‌روایم و هر آنچه بگویم آن کنند؛ زیرا این پندار، قلب انسان را تباه و ایمان را ضعیف می‌سازد و آدمی را به پرتگاه سقوط می‌کشانند.

امام علی(ع) علاوه بر بیان آسیب‌های رذایل اخلاقی، به درمان دردها نیز اشاره می‌کند و می‌فرماید: هرگاه در سایه‌ی حکومت، گرفتار کبر و عجب شدی، به عظمت مُلک خدا بنگر و عجز خود را یاد کن که منشأ کاهش غرور و خودبینی می‌شود. انسان گرفتار بزرگ‌بینی به رقابت خدا برخاسته و در جبروت به دو تشبیه ساخته است و البته خداوند، هر جبار و مستکبری را خوار و ذلیل خواهد کرد. بی‌انصافی و حق‌گشایی که ظلم بزرگی است، محاربه با خدا بوده و مایه‌ی بدفرجامی آدمی است. البته راه توبه برای حاکمان منحرف باز است که در غیر این‌صورت، ظلم، عامل زوال نعمت است و خدا در کنار مظلوم، مقابل ستمگران خواهد ایستاد. پس باید حاکمان سه عنصر حق، عدالت و رضایت مردم را پیشه‌ی خود سازند؛ به ویژه رضایت عامه و توده‌ی مردم از رضایت خواص مهم‌تر است؛ زیرا خواص افراد پرخرج، گریزان از عدل و انصاف، طماع، پرچانه، ناسپاس، عذر ناپذیر، ناملایم و عجول‌اند ولی عامه‌ی مردم، قانع، کم توقع، هم‌دم دولت، تشنه‌ی عدالت و انصاف، سپاس‌گر، عذر پذیر، متحمل و صبورند. پس ای مالک از عیب‌جویی مردم بپرهیز و پرده‌پوشی کن؛ اسرار دیگران را بیوشان و در تصدیق سخن چین شتاب مکن و از انتقام‌جویی و تصفیه‌ی حساب‌ها پرهیز کن.

ویژگی‌های مشاوران حاکم

حاکم باید در مشورت‌های خود از برخی مشاوران پرهیز نماید:

1. بخیل: حاکم نباید در صرف مال در راه خدا و مصالح مسلمین دریغ ورزد و بداند که مشاور بخیل، حاکم را از بذل و بخشش باز می‌دارد.

2 ترسو: ویژگی مهم حاکم، شجاعت و نهراسیدن است. مشاور ترسو، روحیه‌ی شهامت و شجاعت را در حاکم تضعیف می‌کند.

3. حریص: حرص و ثروت اندوزی از صفات سلبی حاکم است و مشاور حریص، روح حرص را در حاکم پروراند و او را به ذلت انحراف می‌کشانند.

مشخصه‌های وزیران حاکم

حاکم در انتخاب وزیران و معاونان خود، باید نسبت به صفات سلبی و ایجابی آنها توجه نماید و از گزینش هر شخصی پرهیز نماید. امام علی(ع) در این زاویه بحث به نکات ذیل تصریح می‌کند:

1. جلوگیری از حضور مهره‌های مؤثر در رژیم طاغوتی: «بدترین وزیران تو آنها‌یند که برای جنایت‌کاران پیشین وزارت نموده و یا شریک جنایاتشان بوده‌اند؛ پس نباید اینان از یاران نزدیک تو باشند؛ زیرا این‌ها همکار تبه‌کاران و برادرخوانده‌ی ظالمان‌اند.»

2. به‌کارگیری افراد صالح و شایسته: «تو می‌توانی به‌جای آنها، افراد شایسته‌ای را که آگاهی و کارایی لازم را داشته و جرایم و گناهان و انحراف‌های پیشینیان را نداشته باشند، بیابی که با ستم‌کاران و گنه‌کاران معاونت نکرده باشند. این‌ها با خرج کم‌تری بهترین خدمت را می‌کنند و با عواطف بیش‌تری با تو برخورد می‌نمایند و به دیگران کمتر دل می‌بندند. پس اینان را برای محافل سری و جلسات ویژه برگزین، و از اینان، کسی را بهای بیش‌تری بده که حق را، گرچه تلخ باشد، به صراحت با تو بگوید و از کم‌ترین همکاری با تو، در کاری که خدا آنرا برای اولیای خود نمی‌پسندد، خودداری نماید؛ گرچه آن کار بر وفق میل تو باشد. با افراد پرهیزکار و صادق نزدیک شو، و آنان را به‌گونه‌ای عادت ده که با تمجید و تعریف بی‌جا و کارهایی که انجام نداده‌ای فریبت ندهند؛ زیرا این تملق‌گویی‌ها، وسیله‌ی عجب و غرور است.»

سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت

نظام‌های سیاسی در اوضاع و احوال اجتماعی و سیاست‌گذاری‌ها گرفتار آسیب‌ها و خطراتی است که با خطوط‌مشی خود، باید از آنها پرهیز کنند. امام علی(ع) در این زمینه، به مواردی اشاره می‌کند:

1. یل‌سان نگرستن به نیکوکار و بدکردار از آفت‌های مدیریت است و موجب دل‌پسردی نیکوکاران و تشویق بدکاران می‌گردد.

2. کسب حُسن ظنّ ملت نسبت به دولت، به وسیله‌ی احسان و نیکوکاری و تخفیف دادن در پرداخت‌ها و پرهیز از تحمیل‌های بی‌مورد.

3. نقض نکردن سنت‌های شایسته که امت بدان عمل می‌کند و عامل وحدت و مصلحت آن است.

4. ابداع نکردن سنت‌های ناشایسته.

5. بحث و مذاکره کردن با دانشمندان و حکیمان جهت تثبیت مصالح شهرها و قوام بخشی اصول پایداری ملت.

عناصر اجتماعی حکومت

امام(ع) ، جامعه را به گروه‌ها و طبقه‌ها و قشرهایی چون ارتش و سپاه، منشیان و دبیران، قضات و دادرسان، مأموران اجرایی دولت، کارمندان مالی دولت، تجّار و کارگران و کشاورزان و توده‌ی مردم مستضعف تقسیم می‌کند و سایر طبقات از جمله معلّمان، دانش‌آموزان و دیگر اصناف را نیز در این طبقات می‌گنجد. نکته‌ی مهمّ جامعه‌شناختی که امام بدان اشاره می‌کند، ارتباط و انسجام این گروه‌ها و طبقات با یکدیگر و جدا ناپذیری آنهاست. و امام با توجه به این هم‌بستگی، برای هر يك احکام و حدودی را که در شریعت اسلامی برای آنها مقرر گشته، بیان می‌کند. و مخاطبان خود را نسبت به ویژگی‌های این طبقات آگاه می‌سازد.

- نیروهای مسلح: این طبقه دژ ملّت و آبروی دولت و عزّت دین و پشتوانه‌ی امنیت‌اند. خداوند متعال، پشتوانه‌ی مالی سپاه را از درآمدهای عمومی معین ساخته است تا به‌وسیله‌ی آن با دشمنان بجنگند. - قضات، کارمندان و نویسندگان: پایداری سپاه و بودجه‌ی آنها به این سه طبقه بستگی دارد؛ زیرا این‌ها معاهدات را استوار می‌کنند و در آمدها را گردآوری نموده و در امور جزئی و کلی، مورد اعتماد و امانت‌اند.

- تجّار، کسبه و صاحبان حرفه و صنعت: ساماندهی امور فوق نیز به صاحبان حرفه و صنعت و کاسبان و تاجران بستگی تام دارد که برای کسب درآمد در بازارها گرد آمده و از دست‌رنج خویش آنان را اداره می‌کنند.

- تهی‌دستان و نیازمندان: خداوند متعال، برای طبقه‌ی پایین جامعه نیز دولت را در اعانه و مدد‌رسانی آنها مکلف ساخته است. پس هر يك از این طبقات بر دولت، حقّ دارند که اصلاح حکومت به ادای این حق است و ادای این تکلیف از طرف دولت جز با اراده و همت و یاری جستن از خداوند و تصمیم به ملازمت حق و صبر بر آن تحقق نمی‌یابد.

ویژگی‌های سپاه اسلام و وظیفه‌ی دولت اسلامی

وظیفه‌ی دولت نسبت به تشکیل سپاه اسلام و انتخاب فرماندهان این است که:

1. گزینش فرماندهی که خالص‌تر، خیراندیش‌تر برای خدا، پیامبر و امام باشد و پاک‌دامن‌تر و خردمندترین افراد بوده و از خشم پرهیز نماید و عذریذیر باشد. خشونت او را تحریک نکند و ناتوانی او را به عقب نکشاند با جوان‌مردان شرافت‌مند و مردان شجاع و سلحشور سخاوتمند نزدیک و صمیمی باشد.

2. ضرورت رسیدگی به مشکلات فرماندهان و تفحص و تفقّد از آنها همان‌گونه که پدر و مادر از فرزندانشان تفقّد می‌کنند. و حقیر نشمردن لطف و عنایتی که بدیشان می‌نماید هرچند کوچک باشد؛ زیرا این لطف موجب دل‌گرמי و صداقت و حُسن‌ظنّ بیش‌تر در خدمت‌گذاری می‌شود و عدم غفلت از دلجوئی در باره‌ی مسایل کوچک در کارهای بزرگ مؤثر است.

3. فرماندهان سپاه کسانی باشند که بتوانند از امکانات موجود جهت رفع مشکلات زیردستان استفاده نمایند و از محبّت به آنها برخوردار باشند؛ زیرا محبّت با سپاه، سبب جذب قلوب آنها می‌گردد.

4- بهترین روش‌نمایی چشم حاکمان، گسترش عدالت در سطح کشور و جذب قلوب ملّت است و این حاصل نگردد مگر با آرامش و صفای دل‌های آنان و خیرخواهی آنان صورت نپذیرد مگر با این‌که در اطراف

مسئولان باشند و دولت بر دوش آنان سنگینی نکند؛ زیرا در این صورت، به‌سر رسیدن دوران آنها را انتظار کشند. پس باید حاکم خواسته‌های ایشان را برآورد و همواره آنان را ستایش نماید و از رنجی که تحمل کرده‌اند، یاد کند.

5. شناختن ارزش عمل تمام افراد و پرهیز از شخصیت باوری و واقعیت‌نگری در ارزش‌یابی‌ها و پایین نیاوردن ارزش هر کس که در آن رتبه است و بزرگ نشمردن کارهای کوچک افراد با شخصیت و حقیر نشمردن کارهای بزرگ افراد گم‌نام از وظایف مهم کارگزاران نظام است.

وظیفه‌ی دولت و شرایط قضات

امام علی(ع) نسبت به شرایط قضات در محاکم اسلامی و تعهد و مسئولیت حکومت در برابر قاضیان، توصیه‌ها و نکات ارزش‌مندی ذکر می‌کند که به شرح ذیل ارایه می‌گردد:

1. محور حکومت و حل اختلاف، حاکمیت الهی، سنت پیامبر و اولی‌الامر است؛ پس باید حاکمان کارهای سنگین و امور مشتبّه را به خدا و پیامبرش واگذارند و در امور مشاجره‌آمیز با ارجاع به خداوند، آیات روشن و صریح کتاب را فراگیرند و از سنت پیامبر پیروی نمایند.

2. باید قضاوت به بهترین افراد و کسانی واگذار شود که در این کار عاجز نیستند؛ و در برخورد با طرفین دعوی لجاجت نمی‌کنند؛ در اشتباه و لغزش‌کاری اصرار نمی‌ورزند؛ و در بازگشت به حق انعطاف دارند؛ و گرفتار طمع نیستند؛ در جست‌وجوی حق کنج‌کاوند و به شناخت ناقص اکتفا نمی‌کنند؛ در موارد شبهه احتیاط می‌نمایند؛ تنها بر اساس دلایل کافی حکم می‌کنند؛ و از مراجعات مکرر شاکیان خسته نمی‌باشوند؛ در کشف یک موضوع پرتحمل‌ترین افرادند و با شناخت حق با قاطعیت حکم می‌کنند؛ چالوسی‌ها آنان را مغرور نمی‌نماید و فریب‌کاری‌ها آنان را منحرف نمی‌سازد.

3. باید حاکم اسلامی، همواره کیفیت قضاوت قضات را نظاره کند و به اندازه‌ی کافی آنها را تأمین نماید که بهانه‌ی احتیاج به مردم را نداشته باشند و به شخصیت او حرمت بگذارد تا مجال طمع‌ورزی را از دیگران بگیرد.

وظیفه‌ی دولت و گزینش و بازرسی کارمندان

در فرمان شریف امام(ع) به مالک اشتر، نحوه‌ی گزینش صحیح کارمندان، بازرسی دقیق آنها، تأمین نیازمندی‌های آنها و تصفیه‌ی عناصر ناصالح به خوبی بیان شده است که به شرح ذیل بیان می‌گردد:

1- گزینش مسئولان و کارگزاران و کار آنها را با دقت در نظر داشته باش و با آزمون صحیح آنها را به‌کار گمار (نه با نظر شخصی و خود محوری) زیرا آنها از ستم و خیانت به دور نیستند.

2. افراد با تجربه و با حیا و از خاندان صالح و پیش‌گام در اسلام به کار گرفته شود؛ زیرا اینان از نظر اخلاق برجسته‌ترین و قابل اعتمادترین و کمتر در فکر طمع‌کاری‌اند و در عواقب کارها باریک‌بین‌ترند.

3. باید دولت اسلامی به حدّ کافی، مخارج آنها را تأمین کند؛ زیرا این کار سبب اصلاح آنها می‌گردد و آنها را از تصرف در اموالی که زیر دستشان است، بی‌نیاز می‌سازد و حجت را بر آنان تمام می‌کند.

4. نظارت افراد صادق و وفادار و مراقبت پنهانی آنها بر کارگزاران باعث رعایت امانت و مدارا با مردم می‌شود.

5. اگر بازرسان به اتفاق از خیانت معاونان خبردادند، باید خائنان مورد تنبیه قرار گیرند و مؤاخذه شوند و خوار گردند و خیانتشان آشکار گردد.

وظیفه‌ی دولت در امور دارایی و مالیاتی

امیرالمؤمنین در باره‌ی ضرورت مالیات و معیار اخذ آن و رعایت مصلحت مردم و پرهیز از ثروت اندوزی و استثمار به نکات ذیل توصیه می‌فرماید:

1. توجه دولت به مصلحت پرداخت کنندگان مالیات در گرفتن آن.

2. اندیشیدن در باب عمران و آبادانی کشور بیش از توجه برگرفتن مالیات؛ چرا که تأمین مالیات به آبادانی کشور بستگی دارد و گرفتن مالیات از مردم بدون آباد ساختن کشور مستلزم تخریب کشور و نابودی حکومت است.

3. تخفیف دادن به پرداخت کنندگان مالیات هنگام آفت، بی‌آبی، خشکسالی، رطوبت زمین و مانند این‌ها.

4. این رفتار دولت سبب رضایت و تمجید و خشنودی مردم و احساس گسترش عدالت در کشور است و این امور، ذخیره‌ی دولت خواهد بود. و بدان‌که خرابی زمین حاصل فقر و تنگدستی مردم است. و فقر و تهی‌دستی مردم، نتیجه‌ی افزون طلبی حاکمان و پندار باطل آن‌ها به ماندن و کمتر بهره گرفتن از عبرت‌ها است.

وظیفه‌ی دولت در امور اداری

امام، نه مطلب مهم در مسائل اداری، منشی‌گری و نویسندگان دفتری و ضابطین دوایر دولتی به شرح ذیل بیان می‌فرماید:

1. انتخاب کارمندان اداری از میان صالح‌ترین افراد مخلص و مؤمن جهت حفظ اسرار دولت و دلبسوزی مردم.

2. متخلّق بودن آن‌ها به اخلاق اسلامی جهت جلوگیری از فریب پست و مقام و باز نداشتن از تعهّدات میان خدا و خلق.

3. کارمندان دولت اسلامی باید درد دل مردم را به مسئولان مافوق برسانند تا در جریان امور قرار گیرند.

4. جواب صحیح را از مسئولان گرفته و به مردم منتقل نمایند.

5. در عقد قراردادهای سودمند، قوی بوده و در لغو قراردادهای زیان‌بار عاجز نباشند.

6. به قدر و منزلت خویش در امور جاهل نباشند.

7. در انتخاب آن‌ها به حسن ظن و اطمینان شخصی اکتفا نشود و از شیوه‌ی همکاری‌های آن‌ها با صالحان پیشین مورد آزمون قرار گیرند و آن‌که در میان مردم بر حسن عمل و امانت بیش‌تر معروف است، گزینش شود.

8. کسانی را انتخاب کن که از مسئولیت خطیر خود عاجز نباشند و کار زیاد، آنان را پریشان نسازد.

9. بی‌تفاوت نبودن مسئولان نسبت به مدیران امور اداری و دفتری.

دولت و تجارت و صنعت

نقش تجارت و صنعت و نیروهای تولید کننده و حمایت دولت از صنایع و بازار و آفات و احکام تجارت از مسائل مهم فرمان شریف امیرالمؤمنین به مالک اشتر است:

1. توجه دولت به سفارشات تاجران و صنعتگران که منبع تولید و وسیله‌ای درآمدند و فراهم کننده‌ی سرمایه‌ها از مناطق دور و نزدیک و خشکی و دریا و بیابان و کوهستانند.
 2. این طایفه، مردمی سر به راه و اهل سازش‌اند؛ وحشی و شورشی نیستند. و به همین دلیل تفقد و پرسش از کار این‌ها بر دولت لازم است.
 3. برخی از این طبقات، گرفتار سخت‌گیری‌های زننده، لجاجت‌های زشت، احتکار نیازمندی‌های مردم، نرخ‌گذاری به اجحاف‌اند که برای توده‌ی مردم زیان‌بار و برای دولت موجب سرشکستگی هستند؛ پس باید دولت از این رفتار زشت جلوگیری کند و محتکران را تنبیه و مجازات عادلانه نماید.
- دولت و طبقات ناتوان

1. دولت اسلامی باید به فقیر و مستمند و گرفتار و دردمند و عاجز، به ویژه آبرومندان از آن‌ها، رسیدگی کند و حال آن‌ها را رعایت نماید و سهم آن‌ها را از بیت المال مقرر سازد. غرور و نخوت، دولت را از این وظیفه‌ی مهم مانع نسازد و گرفتار غفلت نشود و روی بر آن‌ها ترش ننماید و برای رسیدگی به کار آن‌ها از افراد مطمئن، خدا ترس و متواضع مدد گیرد، تا حال و اوضاع آن‌ها را گزارش نمایند.
2. عهده‌داری دولت نسبت به یتیمان و سال‌خوردگان که اهل تکدی نیستند و راه چاره‌ای ندارند نیز از وظایف سنگین حاکمان است که منشأ سعادت آن‌ها می‌گردد.
3. حاکم اسلامی باید برای حاجت‌مندان بخشی از اوقات خود را اختصاص دهد و با آنان در مجمع عمومی بنشیند و با خضوع با آن‌ها رفتار کند و سپاهیان و معاونان و پاسداران و مأموران را از جمع آن‌ها دور سازد تا آن‌ها بدون پروا صحبت کنند.

وظایف مستقیم حاکم اسلامی

برخی از امور هستند که حاکم اسلامی به ناچار باید مستقیم بدان‌ها مبادرت ورزد:

1. پذیرفتن کارگزارانی که مسئولان دفتری حاکم از آن ناتوانند.
2. پاسخ گفتن به حوایج مردم، حوایجی که بر حاکم عرضه شده و معاونان از انجام آن‌ها طفره می‌روند.
3. انجام کارهای مخصوص هر روز در همان روز.
4. خلوت کردن با خدا که بهترین اوقات و بزرگ‌ترین بهره‌هاست.
5. انجام فرایض خاص الهی.
6. تسلیم جسم و جان حاکم در شب و روز به خداوند متعال.
7. هرگاه به نماز با مردم می‌ایستد به گونه‌ای باشد که موجب نفرت مردم و تزییع نماز نگردد.
8. نباید دوری حاکم از مردم به درازا کشد که منشأ جدایی خواهد شد و کم اطلاعی و مضیقه را فراهم می‌آورد و مسائل کوچک را بزرگ و مسائل بزرگ را کوچک و زشت را زیبا و زیبا را زشت و حق و باطل را مختلط می‌پندارد.

9. دولت را یاران و نزدیکانی است که به تبعیض، سوءاستفاده، تجاوز و کمی انصاف در معاشرت آلوده‌اند؛ باید ریشه‌ی این‌گونه اعمال کنده شود و علل آن‌ها از میان برداشته شود.
10. مبدا حاکمان اسلامی، زمینی به اطرافیان و حامیان خود واگذار کنند و یا این‌ها به هم‌سایگانشان زیان برسانند و هزینه‌ای را بر مردم تحمیل کنند که منشأ رسوایی حاکمان در دنیا و آخرت خواهد شد. حاکم باید پایبند به حق باشد؛ گرچه آن حق نسبت به نزدیکان و یاران و آشنایان زیان‌بار باشد.
11. اگر رعیت بپندارند که بدان‌ها ستم شده است، باید عذر حاکم متوجه آن‌ها گردد و بدگمانی آن‌ها برطرف شود.
12. صلح دشمن که رضای خدا در آن باشد، در نگردد؛ زیرا صلح مایه‌ی راحتی سپاه، آرامش حاکم و امنیت کشور است و از دشمن پس از صلحش باید برحذر بود؛ چراکه دشمن، بسیاری اوقات برای غافل‌گیر کردن نزدیک می‌پوشود. پس حاکم باید دوراندیش باشد و خوش‌بینی را متهم نماید. اما حاکم باید بر پیمان خود وفادار باشد و از پیمان‌شکنی بپرهیزد. و از پیمان‌های مبهم دوری نماید.
13. پرهیز از ریختن خون به ناحق و جلوگیری از خون‌ریزی نامشروع.
14. پرهیز از خود پسندی، چاپلوسی و دل بستن به آنچه بر آن تکیه دارد.
15. احتراز از منت نهادن بر رعیت به جهت احسانی که حاکم اسلامی نموده است و دوری جستن از وعده‌های تخلف پذیر.
16. شتاب نکردن در کارها، پیش از وقت آن‌ها.
17. لجاجت نکردن در چیزهای مبهم و ضعف نشان ندادن در چیزهای واضح.
18. قرار دادن هر چیز در جای خود و اقدام به‌موقع هر کاری.
19. پرهیز از افزون طلبی، نخوت، غرور، تندي، خشم، زخم زبان‌ها که ناشی از قدرت حاکمان است و انداختن آن‌ها به ورطه‌ی هلاکت.
20. نظر کردن به حکومت‌های عدالت‌گستر پیشین، سنت‌های ارزش‌مند، آثار پیامبران، تکالیف موجود در قرآن و پیروی از آن‌ها.
- امام علی(ع) در پایان این نامه‌ی ارزش‌مند به مالک اشتر دعا می‌کند و رحمت واسعه و رضایت و سعادت و شهادت را از خداوند سبحان مسئلت می‌جوید.

سیره‌ی اداری امام علی(ع)

جامعه‌ی اسلامی با مشاهده‌ی روزهای تیره و زوال درخشش عظمت امت اسلامی در عهد خلافت و بی‌عدالتی‌ها و ثروت پرستی‌ها و مقام خواهی‌ها، نیازمندی به علی(ع) را درک کرد و این شناخت و معرفت، مردم را به سوی خانه‌ی او کشاند. اصرار فراوان مردم و تأکید آن‌ها بر اهلیت و شایستگی، او را به پذیرش حکومت مکلف ساخت، و روی‌کرد خود را نسبت به پذیرش حکومت بیان کرد: «ای مردم، مرا در این کار رغبتی نیست و بدان نیازی ندارم.» «از من دست بردارید و دیگری را بطلبید؛ زیرا ما به استقبال چیزی می‌رویم که چهره‌ها و رنگ‌های گوناگون دارد. نه دل‌ها را در برابر آن طاقت شکیبایی

است و نه عقل‌ها را تاب تحمل. سراسر آفاق را ابری سیاه فرو پوشانده و راه‌های روشن ناشناخته مانده است.» مراد علی(ع) این نیست که خلافت، حق او نیست که بارها در خطبه‌ها و نامه‌ها بدان تصریح کرده است؛ بلکه علی(ع) از اوضاع تخریب شده‌ی زمان خود ابراز نگرانی می‌کند. «با شور و اشتیاق فراوانی دور علی(ع) را گرفتند، علی دستش را می‌بست و نگه می‌داشت و مردم، دست او را باز می‌کردند و می‌کشیدند. کودکان شادمانه و پیران لنگان و لرزان، و بیماران با درد و رنج فراوان و دوشیزگان بی‌انقباض سویی او می‌اشتافتند.» و علی(ع) به جهت گرفتن حق ضعیف از قوی و حق مظلوم از ظالم و اصلاح بلاد و احیای دین، حاکمیت را پذیرفت و برنامه‌ی حکومتی خویش را بدون زمزمه و سرزنش دیگران با قاطعیت و مطابق قرآن و سنت نبوی ارایه کرد و فرمود: «به خدا سوگند، اگر چیزی را که عثمان بخشیده نزد کسی بیایم، آن را به صاحبش باز می‌گردانم؛ هر چند آن را کابین زنان یا بهای کنیزان کرده باشند.» و دستور داد تمام اموال متعلق به بیت‌المال را از خانه‌ی عثمان بیرون آورده، به بیت‌المال بسپارند و تنها اموال شخصی او را برای ورثه بگذارند و امام(ع) در تمام قلمرو جغرافیایی حکومت اسلام، از شمال تا حوالی قسطنطنیه و گرجستان و دریای خزر و از سمت شمال‌غربی تا حوالی اروپا و از جانب شمال شرقی تا نیشابور و مرو و از جنوب به یمن و از غرب به سرزمین مصر و از شرق به سجستان و در جنوب شرقی عمان، با همین شیوه و اسلوب حکومت کرد و عدل علوی را در سرزمین‌های حجاز، عراق، ایران، شام، مصر، یمن، عمان و بین‌النهرین گستراند. امام در ابتدا، شهر مدینه را مرکز خلافت قرار داد؛ ولی پس از یک‌سال یعنی در سال 36 هجری به کوفه منتقل شد. و این حرکت استراتژیکی جهت آسودگی خاطر از جانب شام بود. و با نصب کارگزاران و استان‌داران، توزیع قدرت سیاسی را تحقق می‌بخشید. کارگزاران امام به سه دسته استان‌داران، که در مناطق بزرگ و حسّاس انتخاب می‌شدند؛ و فرمان‌داران، که در مناطق کوچک‌تر برگزیده می‌شدند؛ و جمع‌آوران صدقات و ناظران بر بازار تقسیم می‌شدند. امام(ع) در امر حکومت کاملاً به سازمان‌دهی در امور و انتظام بخشیدن در کارها معتقد بود. از این‌رو تشکیلات و ارکان حکومت علوی را به چهار بخش، دیوان مالیه (اقتصاد و دارایی)، دیوان عدالت و قضا، دیوان ارتش و سپاه و دیوان آموزش و تعلیم و تربیت تقسیم کرده است. دیوان بیت‌المال و مالیه، اولین دیوانی است که در اسلام شکل گرفت و به امور مالی و اقتصادی جامعه رسیدگی می‌کرد و نسبت به بهره‌برداری و مصرف زکات، صدقات، غنایم، خمس، جزیه، خراج برنامه‌ریزی می‌کرد.

در زمان خلفای پیشین، سیستم مالی تغییر کرد. ولی امام به شیوه‌ی رسول‌الله(ص) به تقسیم عادلانه و مساوی اموال در میان مسلمانان دست زد. و هرگونه فضل و برتری را منتفی ساخت. در سیره‌ی مالی علوی، افراد خاص و طبقه‌ی ممتاز مفهومی نداشت. به همین جهت، امام را به جهت سیاست تساوی در عطا مورد عتاب قرار دادند و امام با آنها مخالفت کرد و کارگزارانش را از بی‌عدالتی و اختصاص دادن اموال برای خویش و خویشاوندان نهی می‌کرد. پس سیره نظری و عملی علی(ع) در برنامه‌ریزی اقتصادی و مالی، لغو هرگونه امتیازات نژادی و طبقاتی بود. امام بر عمل‌کرد کارگزاران و عاملان خراج و صدقات، نظارت دقیق داشت و آنها را به آداب معینی توصیه می‌کرد.

امام(ع) دلیل عمده فقر را نابرابری و تبعیض اقتصادی می‌داند؛ بر این اساس، به شدت از تراکم ثروت پرهیز می‌کرد و از ضایع شدن حقوق دیگران ممانعت می‌نمود. راه‌های انباشت ثروت در زمان حضرت علی(ع) عبارت بودند از: احتکار، ربا، کم فروشی، غبن در معامله که امام از همه‌ی آنها جلوگیری نمود. اجرای قوانین مربوط به مالیات، زکات، خمس، انفاق در راه خدا و... نیز در جلوگیری از نابرابری اقتصادی مفید بود؛ اما هیچ‌گاه حضرت، از حقوق صاحبان خراج و مالیات دهندگان غفلت نکرد و همیشه نسبت به حقوق طبیعی آنها توصیه می‌کرد.

دیوان قضا و نهاد دادگستری که در جلوگیری از عصیان و آشوب و برقراری صلح و امنیت، نقش مؤثری دارد و از دیگر نهادهای حکومت علوی است که به تعبیر وی، ترازوی عدالت الهی و ابزار ستاندن حق مظلوم از ظالم و ضعیف از قوی است. در محکمه‌ی علوی، ضعیف و قوی، سفید و سیاه، عرب و عجم از یک موقعیت برخوردار بودند. حتی علی(ع) به عنوان حاکم مسلمین با سایر مردم مساوی بود؛ زیرا حکومت با کفر دوام دارد، ولی با بی‌عدالتی پایدار نیست. امام در نامه‌هایش در باب اوصاف قاضی و شرایط قضاوت توصیه‌های مهمی به کارگزاران نمود. حضرت نسبت به مجرم، تعزیر، زندان و حدود الهی را روا می‌داند؛ ولی از شکنجه و آزار رساندن خارج از چارچوب احکام الهی پرهیز داشت.

دیوان سپاه و تعلیم و تربیت نیز از دیگر نهادهای حکومت علوی است که برای حفظ استقلال ارضی و مقابله با تجاوز بیگانگان و آموزش معارف دین برای همگان ترتیب یافت.

نکته‌ی قابل توجه این‌که، امام در دوران حکومت علوی از شرایط و ویژگی‌ها و وظایف کارگزاران و نحوه‌ی عزل و نصب آنها و کیفیت رابطه‌ی آنها با مردم و حاکم اسلامی سخن گفته است که بیشتر می‌توان در فرمان امام به مالک اشتر این حقایق را جست‌وجو کرد.

اصول اداری از نگاه حضرت امیرالمؤمنین عبارتند از:

1. اصل سعه‌ی صدر: «ابزار و وسیله ریاست و مدیریت، گشادگی سینه است». «داد و انصاف مردم را از خود بدهید و در برآوردن حاجت‌های آنان شکمیایی ورزید که شما خزانه‌داران مردم و وکیلان امت و سفیران پیشوایانید.» امام جلوه‌های سعه‌صدر را گشاده رویی، نرم‌خویی و با عطاوفت و محبت برخورد کردن با مردم معرفی نموده است.

2. اصل مدارا: «هر کس با ملایمت عمل کند، موفق گردد.» «هر گاه زمام‌دار شدي باید رفق و ملایمت ورزی.»

3. اصل عدالت: «باید برای تو پسندیده‌ترین کارها میانه‌ترینشان در حق، شامل‌ترینشان در عدل و فراگیرترینشان در جلب خشنودی مردم باشد.»

4. اصل میانه‌روی: «انحراف به راست و چپ گمراهی است و راه مستقیم و میانه، جاده‌ی وسیع حق است. کتاب باقی ابدی و آثار نبوت بر این راه پرتوافکن است و از همین راه است پیشرفت سنت؛ و به سویی همین مقصد است گردیدن عاقبت.»

5. اصل آینده‌نگری: «بهترین دلیل زیادی عقل، حسن تدبیر است.» «کسی که بدون دقت در عاقبت کار دست به اقدام زند، خود را در معرض گرفتاری‌ها قرار می‌دهد.»

6. اصل مشورت: «هیچ خردمندی از مشورت بی‌نیاز نمی‌شود.» «البته با اشخاص ترسو، حریص، دروغ‌گو، جاهل، احمق نباید مشورت کرد.»
7. اصل پرهیز از شتاب‌زدگی و سستی: «پرهیز از کارهایی که وقت انجام دادنشان نرسیده است و از اهمال‌گری در کارهایی که وقت انجام دادنشان فرا رسیده است و از لجاجت کردن در اموری که مبهم است و از سستی نمودن در کارها، آن هنگام که راه عمل روشن شده است. پس هر امری را در جای خویش قرارده و هر کاری را به موقع خود به انجام رسان.»
8. اصل نفی سلطه: «مبادا بگویی من اکنون بر آنان مسلّم؛ از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن، که این عین راه یافتن فساد در دل و خرابی دین و نزدیک شدن تغییر و تحول است.»
9. اصل پایبندی به عهد و پیمان: «همانا وفا، هم‌زاد راستی است و من هیچ سپری نگه‌دارنده‌تر از وفا سراغ ندارم. آن که می‌داند او را چگونه بازگشت‌گاهی است بی‌وفایی نکند. ما در روزگاری به سر می‌ایریم که بیش‌تر مردم آن بی‌وفایی را زیرکی دانند و نادان، آن مردم را چاره‌اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد؛ چرا چنین می‌پندارند؟» «وفاداری، پناه و دژ سروری است.»
10. اصل مساوات: «به او فرمان داد تا با مردمان به نرمی رفتار کند و همه را به یک چشم بنگرد و خویش و بیگانه را در حق برابر شمارد.» «و همه را به یک چشم نگاه کن تا بزرگان در تبعیض تو طمع ستم بر ناتوانان نبندند و ناتوانان از عدالت مأیوس نگردند.»
11. اصل برپا داشتن حق: «هر که به حق عمل کند، نجات یابد و رستگار شود.» «همانا برترین مردم در نظر خدا کسی است که عمل به حق نزد او محبوب‌تر از باطل باشد؛ گرچه از نفع و قدر او بکاهد و برایش مشکلاتی پیش آرد و باطل برای او منفععی فراهم سازد و برایش رتبت و زیادتی به بار آورد.»
12. اصل خرد ورزی و درایت: «پیشوا و رهبر به قلبی اندیشمند و زبانی گویا و دلی که بر اقامه‌ی حق استوار باشد نیازمند است.»
13. اصل علم و آگاهی: «ای مردم، سزاوارترین مردمان به خلافت، قوی‌ترین آنان بدان و داناترینشان به دستورات خداوند است.»
14. اصل توانایی و قوت: «ای مردم، سزاوارترین اشخاص برای حکومت کسی است که بدان توانا‌تر باشد.»
15. اصل زهد: «برای تو بسنده است رسول خدا(ص) را مقتدا گردانی و راه‌نمای شناخت بدی و عیب‌های دنیا و بسیاری خواری و زشتی‌های فراوانش بدانی که چگونه دل‌پستگی‌های آن از او گرفته شده و برای غیر او گسترده شده است؛ از نوش آن نخورد و از زیورهایش بهره نبرد.»
16. اصل مردمی بودن: رسول خدا می‌فرماید: «مردم، خانواده و عیال خدایند، پس محبوب‌ترین مردمان نزد خدا کسانی‌اند که به عیال خدا خدمت کنند و سود برسانند.» امیرالمؤمنین در نامه‌ای به عثمان بن حنیف، والی بصره، فرمود: «آیا بدین بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان گویند و در ناخوشایندی‌های روزگار شریک آنان نباشم؟ یا در سختی زندگی نمونه‌ای برایشان نشوم؟»

17. اصل بهره برداري از فرصتها: «فرصتها همچون عبور ابرها ميگذرد؛ پس فرصتهاي نيك را غنيمت بشماريد.»

18. اصل ارزشيابي و تشويق و تنبيه: «مبادا كه نيكوكار و بدكار در نرد يكسان باشند، كه آن رغبت نيكوكار را در نيكي كم كند و بدكردار را به بدّي وادار نمايد؛ و دربارهي هر يك از آنان، آن را عهدهدار باش كه او بر عهدهي خود گرفت.»

19. اصل دقت در گزينش: «سپس در كارگيري كارگزاران دقت كن و پس از آزمودن به كارشان گمار و به ميل خود و بيمشورت ديگران و از سرخودكامگي مسئوليتي به آنان مسپار كه به ميل خود عمل كردن و به رأي ديگران ننگريستن، ستمگري و خيانت است.»

20. اصل رعايت اهليتها: «اندوه من آن است كه نابخردان و نابكاران، فرمان كار اين امت به دست گيرند و مال خداي را دولت باد آوردهي خويش شمارند و آن را دست به دست گردانند و بندگان او را بردگان خود گيرند و به خدمت خويش گمارند با صالحان در پيكار باشند و فاسقان را يار.»

21. اصل حساببرسي: «شخصي را به جاي خود به عنوان جانشين قرارده و خود به همراه گروهي از ياران تمام سرزمين سواد (عراق) را منطقه به منطقه بگرديد و از چگونگي رفتار و اعمال كارگزاران جواي شويد و سيرهي آنان را مورد بررسي و پيگيري قرار دهيد.»

مواضع سياسي امام علي(ع)

جامعهي مدينه النبي در شرايط سال يازدهم هجري، آخرين سال حيات رسول اكرم(ص)، مركب از سه گروه بود: مهاجراني كه از مكّه هجرت كرده بودند؛ بوميان مدينه يعني قبائل اوس و خزرج؛ يهوديان كه مشتمل بر سه طايفه ي بني قينقاع، بني نضير و بني قريظه بودند.

پيامبر اسلام جهت پيشرفت اسلام با يهوديان پيماني بسته و بين مهاجر و انصار نيز عقد اخوت برقرار نمود. پيامبر(ص) در آخرين گام جهت برقراري وحدت اسلامي به دستور حق تعالي در حجهي الوداع پاسخ مثبت داد و در روز هجدهم ماه ذيلحجهي ايله ابلاغ پيام الهي اقدام نمود. «اي رسول آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل گرديد ابلاغ نما.»

و پيامبر، دست علي را بالا گرفت و در خطبه اي فرمود: «آيا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نيستم؟ همگي پاسخ مثبت دادند. حضرت فرمود: پس آن كسي كه من مولاي او هستم، علي مولاي اوست. خداوندا ياري كن ياري كنندهي او را و دشمن بدار دشمنش را. اي مردم، من بر شما پيشي ميگيرم و شما در روز قيامت بر من وارد مي شويد و چون وارد شديد، از شما از ثقلين سؤال مي كنم؛ پس بنگريد چگونه پس از من در مورد اين دو، عمل مي كنيد. مردم گفتند: اين دو ثقل اكبر کدامند اي رسول خدا؟ حضرت فرمود: ثقل بزرگتر، كتاب خداست كه گوشه ي آن به دست خداست و گوشه ي ديگر آن به دست شما. پس به آن چنگ زنيد و گمراه نشويد و آن را تغيير ندهيد. و ثقل ديگر، عترت و اهل بيت است. ولي پس از رحلت رسول اكرم(ص) عده يي از مردم در آغاز توطئه ها در سقيفه اجتماع كردند و در مسئله ي خلافت و رهبري به نزاع برخاستند و تعصباتي قومي و قبيله يي كه در روح عرب

ریشه‌ی عمیقی داشت، به ظهور پیوست. نزاع مهاجرین و انصار از يك طرف و نزاع اوس و خزرج از طرف دیگر.

اولین توطئه و نزاع عرب‌ها با حاکمیت ابوبکر پایان یافت. وی بر فراز منبر رفت و به مردم خطاب کرد: حاکم بر شما شدم در حالی که بهترین شما نیستم. این واقعه در حالی اتفاق افتاد که علی(ع) و اصحاب خالص رسول خدا(ص) به تغسیل و تکفین پیامبر اشتغال داشتند. علی(ع) در برابر این انحراف، واکنش سریع نشان نداد و حتی پیشنهاد ابوسفیان مبنی بر بیعت با او و کنار زدن ابوبکر را رد کرد؛ چون نیت ابوسفیان ایجاد اختلاف و فتنه‌انگیزی بود. ولی علی با ابوبکر هم بیعت نکرد تا این که با زور از خانه بیرونش آوردند. آن گاه علی، مبارزه در مقابل انحراف مسلمین و حاکمیت جدید را آغاز کرد و با زهرا (س) منزل مهاجرین و انصار می‌رفت. مخالفان علی(ع) از جمله عمر، مصرّانه تلاش می‌کردند تا از علی(ع) بیعت بگیرند. بدین جهت، به حریم خانه‌ی فاطمه - سلام الله علیها - هجوم آوردند. از این رو، ابوبکر هنگام مرگ با اظهار تأسف گفت: «ای کاش خانه‌ی فاطمه دختر رسول خدا(ص) را جست‌وجو نکرده بودم و مردم را به داخل آن نفرستاده بودم.»

برخورد کینه‌توزانه‌ی ابوبکر و عمر با علی به گونه‌ای بود که باعث خشم فاطمه گردید؛ خشمی که مانع پذیرش او نسبت به دلجویی‌های آن‌ها شد. به همین دلیل تا زمان رحلتش با آن‌ها صحبت نکرد و از علی(ع) خواست تا جنازه‌اش را شبانه دفن کند. دوران خلافت ابوبکر و سپس عمر و عثمان، دوران انزوای سیاسی علی(ع) است؛ با این که آن‌ها می‌دانستند که علی(ع) بر ایشان رجحان دارد. «قسم به خداوند هر آینه خلافت را پسر ابی‌قحافه به صورت پیراهن شخصی خود درآورد و آن را به تن خود کشید و حال آن که او به روشنی می‌دانست که نسبت من به خلافت همانند محور آهنین سنگ زیرین آسیا نسبت به آسیاست. سیل از دامن من سرازیر می‌شود و هیچ صاحب بال و پری نمی‌تواند بر بلندای من اوج بگیرد. پس من لباس خود را در برابر چنین حادثه‌ای رها کردم و دل به خلافت نسپردم و به فکر فرو رفتم که آیا با دستی که آن را به سرعت از بیخ قطع کرده بودند، خلافت را به چنگ خود درآورم یا شجاعانه بر ظلمت کوری صبر کنم که پیر در آن فرتوت و کودک در آن پیر می‌شد و مؤمن به سختی در آن رنج می‌کشید تا وقتی که خدا را ملاقات کند. پس دیدم که صبر کردن بر این تاریکی کور عاقلانه‌تر است، پس لب فرو بستم و صبر کردم همانند کسی که در چشمش خاشاک و در گلویش استخوان است، می‌دیدم که میراث من غارت شده است.» پس علی(ع) در دوران خلافت ابوبکر صبر پیشه کرد.

عمر در دوران خلافتش با شتاب‌زدگی، تصمیم می‌گرفت و مرتب گرفتار لغزش‌ها و تناقض‌ها می‌شد و علی(ع) موضعش در برابر این انحراف‌ها این بود که خطاهایش را به او گوشزد می‌کرد. حضرت در این باره می‌فرماید: «ملاقات با او رنج‌آور بود و لغزش‌های او بسیار و عذر خواهی‌اش هم بسیار بود. پس مصاحبت با او چون سوار شدن بر شتر سرکشی بود که اگر مهارش را سخت نگاه می‌داشتی، بینی شتر پاره می‌شد و اگر رهایش می‌ساختی و به حال خود واگذار می‌کردی، به پرت‌گاه می‌افتاد. موضع علی(ع) در خلافت عمر و به دنبال او عثمان، موضع اثباتی بود؛ یعنی تلاش می‌کرد تا آنان را از

انحرافات دینی و سیاسی و اجتماعی متبّه سازد. به ویژه دوران عثمان که علاوه بر انحرافات سیاسی گرفتار رانت‌خواری، فساد مالی و اقتصادی بود.

یکی از اولین موضع‌گیری‌های علی(ع) با عثمان، مسئله‌ی قصاص عبدالله بن عمر بود که هرزمان را در حالی که اقرار به اسلام کرد، کشته بود و عثمان گفت من این حقوق را به عمر بخشیدم، و مسئله‌ی قصاص وی را مسکوت گذاشت. و علی(ع) رسماً خواهان قصاص وی شد. در مقابل تبعید ابوذر به ریزه و مالک به شام نیز موضع‌گیری نشان داد و به ابوذر خطاب کرد: «ای ابادر، اعتراض و خشم تو برای خدا بود، از جانب کسی که برای او در خشم شده‌ای امیدوار باش. این‌ها برای این از تو می‌ترسند که تو دنیای آن‌ها را از بین ببری و تو برای این از آن‌ها می‌ترسی که مبدا دین تو را از بین ببرند؛ تو هم آنچه آن‌ها برای آن می‌ترسند به خودشان واگذار و آنچه تو برای آن‌ها می‌ترسی نگاه دار و از ایشان بگیر. چه قدر آن‌ها نیازمندند به آنچه که تو از آن بازشان داشتی و چه بی‌نیازی تو از آنچه آن‌ها تو را از آن منع کردند.» انحرافات اجتماعی به ویژه انحراف اقتصادی عثمان، علی‌رغم نصیحت‌های مکرر علی(ع)، افزایش یافت و باعث قتل او گردید. و مردم تنها نامزد خلافت را علی دانستند. علی(ع) در این باره می‌فرماید: «تا این که از عثمان انتقام گرفتید و بر او وارد شدید؛ وی را کشتید و پس از آن به سویی من آمدید تا این که با من بیعت کنید؛ پس، از این کار امتناع ورزیدم و دست خود را پس کشیدم. سپس با من منازعه و مجادله نمودید و دست را گشودید ولی من آن را جمع کردم. شما دست مرا کشیدید و من آن را جمع کردم. آن قدر بر من ازدحام نمودید که گمان کردم قصد کشتن هم‌دیگر یا مرا دارید.» هجده‌ی مردم به علی(ع) سبب شد که حسن و حسین در زیر دست و پا قرار گیرند و لباس علی(ع) پاره گردد. سرانجام، علی(ع) با اصرار فراوان همگان، خلافت را پذیرفت ولی تصریح کرد که موضع سیاسی و اجتماعی من بر طبق قرآن و سنت نبوی است. و به همین دلیل طلحه و زبیر که برای شریک شدن در خلافت با علی(ع) بیعت کرده بودند، در مقابل علی ایستادند.

ابن ابی الحدید گوید: «روز شنبه هجدهم ماه ذی‌الحجه‌ی، فردای روز بیعت، علی(ع) به مسجد آمد و برنامه‌ی سیاسی و حکومتی خویش را که بر عدالت اجتماعی و اقتصادی استوار بود، برای مردم ترسیم کرد.» و انتقاد بی‌پرده از خلفای پیشین، احیای سنت‌های رسول خدا در جامعه، قاطعیت در اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی، لغو امتیازات غیر عادلانه را به صراحت بیان کرد و البته از فتنه‌هایی در آینده هشدار داد. علی(ع) جهت اجرای برنامه‌ی خود، زمامداران عثمان را در ایالات مختلف عزل نمود و افراد صالح و متدین را گماشت. ولی علی(ع) با مشکلاتی از جمله اشرافیت، اختلافات نژادی، آشفتگی اوضاع داخلی، نیازدگی، نفاق و جهل مردم روبه‌رو بود؛ بنابراین در خطبه‌هایش، مردم را به معارف اسلامی آگاه می‌ساخت و عوام را نسبت به جهل‌ها و کاستی‌ها مطلع می‌نمود. اما خواص منحرف از جمله ناکثین، قاسطین و مارقین، علی(ع) را در تنگناهای سیاسی و اجتماعی قرار می‌دادند؛ ولی هیچ‌گاه علی(ع) عدالت را فدای مصالح سیاسی و اجتماعی خویش نکرد. جریان ناکثین به رهبری طلحه و زبیر و عایشه با شعار خون‌خواهی عثمان (ولی در واقع جهت غصب خلافت) در آغاز حکومت علی(ع) ظاهر گشت؛ به جرم این که چرا علی(ع) حاکمیت بصره و کوفه را به طلحه و زبیر

نبخشید. علی(ع) با این که از قصد توطئه و شورش آنها باخبر بود که به بهانه‌ی عمره، قصد خروج از مدینه را داشتند، با آنها مخالفت نکرد زیرا علی(ع) کسی را قبل از وقوع عملی مؤاخذه نمی‌کرد. امیر مؤمنان(ع) حاکمیت را به طلحه و زبیر تفویض نکرد؛ زیرا قدرت طلبی افراطی با فرهنگ سیاسی علوی سازگاری نداشت. این دو آن قدر قدرت طلب بودند که حتی وقت اقامه‌ی نماز جهت امامت، به منازعه می‌پرداختند. به هر حال، علی(ع) در مقابل دشمنانش ایستاد ولی پیش دستی نکرد و حتی در عقب انداختن جنگ تلاش می‌کرد تا شاید عده‌ای هدایت یابند و از تاریکی و ظلمت به روشنایی دست یازند. مخالفان علی(ع) به سرعت در جنگ جمل شکست خوردند و موضع علی(ع) در قبال اصحاب جمل از جنگ با عفو عمومی و کنترل اوضاع همراه بود. ولی جنگ جمل، کینه‌ها و حس انتقام‌جویی را زنده کرد و دست آویزی برای معاویه جهت مخالفت با علی(ع) را مهیا کرد و بستر فتنه‌ی جدی‌تری یعنی حضور قاسطین و بی‌پهرگان از انصاف و عدالت را آماده ساخت؛ زیرا معاویه بر شام حاکم بود. شام از آغاز گرایشش به اسلام با خاندان ابوسفیان در ارتباط بود و اسلام را از زبان آنها شناخت؛ بنابراین تا آخرین نفس، معاویه را بر ضد علی(ع) همراهی کردند و معاویه با شعار خونخواهی عثمان، جنگ صفین را تحقق بخشید. امام جهت مبارزه با معاویه، مرکز حکومت را به کوفه تغییر داد تا به شام نزدیک شود و با نامه‌ها و خطبه‌های خویش بر صحت و درستی حکومت و خلافت خویش و عدم دخالت وی در کشتن عثمان و ابراز عدم سزاواری معاویه در جهت تصدی رهبری جامعه مردم را آگاه ساخت و از طرف دیگر سپاه را به طرف شام گسیل داد.

درگیری به سمت توفیق سپاه علی(ع) پیش رفت که نقشه‌ی عمروعاص اجرا شد و مسئله‌ی حکمیت تحقق یافت و تفرقه، سپاه علی(ع) را در برگرفت و علی(ع) را نیز در پذیرش حکمیت مجبور ساخت و علی(ع) نیز نمایندگی ابوموسی اشعری را از روی اکراه پذیرفت و همین، سبب تحقق جریان‌ی به نام مارقین و خوارج شد.

اولین واکنش رسمی امام در مقابل خوارج، فرستادن عبدالله بن عباس به عنوان نماینده‌ی خود جهت بحث و مناظره با آنها بود؛ ولی خوارج نپذیرفتند و برای جنگ با امام خود را آماده کردند و امام در مقابل آنها ایستاد و علی‌رغم اهانت‌های متعدد به وی در مجامع عمومی، تنها به دلیل قتل شیعیانش با آنها مقابله کرد؛ ولی قبل از جنگ نهروان، با آنها به بحث و مناظره پرداخت و سپس با غیر مهتدیان به جنگ برخاست و فرمود: «ای مردم، من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی جرأت دفع آن فتنه و فساد را نداشت در حالی که تاریکی در آن موج زده و سختی آن رو به فزونی نهاده بود.»

علی(ع)؛ قاطعیت یا تساهل؟

پرسش مهمی که در دوران معاصر، ذهن مردم ما را مشغول ساخته است، مسئله‌ی تساهل و قاطعیت است و این که آیا در اجرای احکام الهی باید گرفتار تولرانس و تساهل شد یا این که باید زمامداران، قاطعیت و جدیت را سیاست خویش سازند. آنان که مدعی پیروی علی(ع) و سیره و سنت

علوی‌اند، بر این مطلب واقفند که علی(ع) قاطعیت را بر مصلحت سنجی و منفعت‌طلبی مقدم می‌داشت و اینک نمونه‌هایی از این سنت علوی بهرا بر می‌شماریم:

1. قدامه بن مطعون، شراب آشامیده بود و عمر، تصمیم بر اجرای حد اسلام گرفت. قدامه با استناد به آیه‌ی نودوسوم مائده، عمر بن خطاب را قانع کرد که حد را از وی ساقط کند. عمر، علی‌رغم این که استدلال او را پذیرفت، از حضرت علی(ع) نیز مطلب را جویا شد. و حضرت فرمود: «قدامه و هر کس دیگر، این حرام را مرتکب شود، از اهل آیه‌ی شریفه نیست؛ زیرا کسانی که ایمان آورده عمل صالح را انجام می‌دهند، حرام خدا را حلال نمی‌شمارند. پس قدامه را برگردان و بگو از آنچه گفته، توبه کند و پس از توبه بر گفته‌اش، حد الهی را بر عملش اقامه کن و اگر از تو سرپیچی کند او را بکش؛ زیرا به واسطه‌ی حلال شمردن حرام الهی از دین خارج شده و خونس مباح گردیده است.»

2. وقتی عمر بن خطاب با شش ضربت چاقوی ابولؤلؤ به بستر مرگ گرفتار شد، عبدالله پسر عمر، هرمزان، سردار ایرانی تازه مسلمان و دختر خردسال ابولؤلؤ را کشت؛ در حالی که هنوز عمر زنده بود. استدلال عبدالله این بود که در خلوت، هرمزان را دیدم که بر کشتن پدرم، ابولؤلؤ را ترغیب می‌کند. عمر وصیت کرد که اگر از دنیا رفتم، برای تأیید سخنان پسر، گواهی بخواهید، اگر نیارود، عبدالله را به جرم قتل هرمزان بکشید. دوره‌ی حاکمیت عثمان فرا رسید، ولی عثمان، علی‌رغم وصیت عمر و حکم الهی تصریح کرد که من از گناه عبدالله بن عمر گذشتم، ولی علی(ع) بر کشتن عبدالله اصرار ورزید. عثمان گفت من خون‌پهای او را می‌پردازم. امام(ع) با این عمل کرد عثمان به شدت مخالفت کرد و به عبدالله بن عمر خطاب کرد: «اگر دستم به تو رسد، تو را به قصاص خون هرمزان خواهم کشت.» و عثمان نیز عبدالله را مخفیانه به کوفه روانه کرد.

3. تاریخ، شاهد بی‌وفایی عثمان نسبت به وعده‌ها و پیمان‌های آغاز خلافتش بود؛ نه به کتاب خدا و سنت پیامبر توجهی کرد و نه به سیره‌ی ابوبکر و عمر وفادار ماند. در آغاز خلافتش، مروان بن حکم و پدرش حکم بن ابی‌العاص را که تبعیدشدگان پیامبر و ابوبکر و عمر بودند، به مدینه فراخواند و پیراهنی از پارچه‌ی گران‌بها به آنها هدیه کرد. و مردم به ویژه اصحاب پیامبر(ص) را نگران ساخت. دخترش ام‌آبان را به مروان بن حکم داد. دختر دیگرش، عایشه را به همسری حارث بن حکم و یک پنجم غنایم افریقا یعنی پانصد هزار دینار طلا را به مروان و سیصد هزار درهم به حارث بن حکم و سیصد هزار درهم دیگر به پدر آنها، حکم بن ابی‌العاص و صد هزار درهم نیز به سعید بن عاص بخشید. ولید بن عقبه، فرمان‌دار کوفه، صد هزار سکه از عبدالله بن مسعود که خزانه‌دار و کارگزار بیت‌المال دولت عثمان بود، قرض گرفت و پرداخت نکرد و عثمان در نامه‌ای به عبدالله بن مسعود نوشت: «تو خزانه‌دار مایی و بسم الله الرحمن الرحیم؛ پس برای آنچه ولید از اموال ستانده کاری به وی نداشته باش.» عبدالله بن مسعود، کلید خزانه را بر زمین انداخت و فریاد زد، من گمان می‌کردم خزانه‌دار مسلمانانم. این سنت زشت و ناپسند ادامه یافت به گونه‌ای که عثمان به ابوسفیان، دویست هزار درهم و به عبدالله بن خالد بن اسیداموی سیصد هزار درهم از بیت‌المال بخشید. علی(ع) به شدت با این رانت‌خواری و فساد مالی عثمان مخالفت کرد و به او هشدار داد که مردم، برای جلوگیری از این کارها برمی‌خیزند و میان تو و خواسته‌ات

جدایی می‌اندازند. ثروت اندوزی بنی‌امیه در زمان عثمان در حالی بود که اصحاب خالص پیامبر، گوشه‌نشین شدند. و دولت جاهلیت قریش بر آنها حاکم گردید. ابوذره به ریزه تبعید شد و در خلوت و تنهایی کنار یگانه دخترش، سر بر بالین خاک نهاد و به زیارت پیامبرش شتافت. عبدالله بن مسعود را با خشونت از مسجد بیرون انداختند و دنده‌اش را شکستند. فساد مالی در شش سال آخر خلافت عثمان به اوج خود رسید و سبب شورش مردم شد. آشوب و آشفتگی، جامعه‌ی اسلامی را فرا گرفت و علی(ع) علی‌رغم مخالفت با فساد مالی و اداری عثمان، در صدد اصلاح و آرامش امور بود. یک بار محیط را آرام کرد و با گفتار پیامبر او را هشدار داد که فرمود: «روز قیامت، پیشوای ستمگر را می‌آورند در حالتی که یاور ندارد و عذرخواهی همراه او نیست؛ پس در آتش دوزخ افکنده شود و در آتش می‌گردد مانند گردش آسیاب؛ آن‌گاه در اعماق دوزخ بازداشته می‌شود.» اما وی درس نگرفت و در گرداب آشوب مردم غرق شد.

زمانداران شریف، آگاه باشند که عثمان در حالی به قتل رسید که با زبان روزه به تلاوت قرآن مشغول بود و خونس در حال مرگ بر صفحه‌های قرآن ریخت. و این رویداد، چیزی جز محصول عمل‌کرد و انحراف مالی و اداری عثمان نبود.

4. وقتی مردم، مانند موی گردن گفتار، به دور علی(ع) ریختند و از هر طرف به سوی او هجوم آوردند، به گونه‌ای که حسن و حسین به زیر دست و پا رفتند و لباس حضرت پاره شد، امام علی(ع)، حکومت را پذیرفت و فرمود: «بدانید اگر من دعوت شما را بپذیرم، طبق آنچه خود می‌دانم رفتار خواهم نمود، نه آنچه دیگران پیش از من کردند. و به سخن گوینده و سرزنش تویخ کننده گوش فرا نمی‌دهم». این سخن کسی است که دل‌پستگی به دنیا و حکومت ندارد و به خدا قسم می‌خورد که اگر حجت با این جمعیت انبوه تمام نمی‌شد و عهد خداوند متعال مبنی بر مقابله‌ی علما با ظلم ستمگران نبود، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهانش می‌انداخت و آخر خلافت را به کاسه‌ی اول آن سیراب می‌کردم و دریافتید که این دنیای شما نزد من خوارتر و بی‌مقدارتر از عطسه‌ی یک بز است. و نیز فرمود: «به خدا این کفش، نزد من از امارت و حکومت بر شما، محبوب‌تر است؛ مگر این که حقی را ثابت گردانم یا باطلی را براندام.» و فرمود: «آیا به من دستور می‌دهید که برای حکومت بر مردم از بیداد و ستم یاری بخواهم. به خدا، هرگز چنین نکنم؛ مادامی که شب و روز در پی هم آیند و ستاره‌ای در آسمان در کمین ستاره‌ی دیگری است. اگر این مال، مال خودم بود، آن را به یک‌سان میان مسلمانان تقسیم می‌کردم تا چه رسد به این که مال، مال خداست.»

امام از ابتدای حکومت، تقسیم بیت‌المال و عطایا را به صورت عادلانه انجام داد و کسی را بر کسی مقدم نداشت و پیش‌اکسوتان به اسلام بر تازه مسلمانان، برتری نداشتند. تمایزی میان عرب و عجم و سیاه و سفید قائل نبود و به همین دلیل، امام مورد اعتراض برخی از نورچشمان دولت عثمان به ویژه طلحه و زبیر قرار گرفت. روزی این دو نفر نزد امام آمده، گله کردند که چرا در مسائل حکومت با ما مشورت نمی‌کنی و از ما کمک نمی‌خواهی؟ امام پاسخ داد: «آیا به من نمی‌گویید که شما در چه چیز حق داشته‌اید که شما را از آن حق باز داشته‌ام و یا کدام نصیب و بهره‌ای از بیت‌المال بوده که خود

برداشته و به شما نداده‌ام و یا کدام حق و دعوایی بود که یکی از مسلمانان نزد من آورده از بیان حکم آن عاجز و ناتوان بوده‌ام یا به آن نادان بوده و در حکم آن اشتباه کرده‌ام.» ولی طلحه و زبیر به دلیل قاطعیت امام، به مقابله‌ای با او پرداختند و به همراهی عایشه و به بهانه‌ی قتل عثمان، جنگ جمل را ترتیب دادند. عایشه فرمان‌دهی سپاهی را به عهده گرفت. وی در واقع به دنبال به خلافت رساندن طلحه بود؛ به همین دلیل، سعید بن عاص اموی در بین راه مکه به بصره، لشکرکشی عایشه را که دید، گفت: خون عثمان بهانه و فریبی بیش نیست و این جنگ برای رسیدن خلافت به بنی تمیم است و من خود را فدای این خواسته نمی‌کنم و از نیمه‌ی راه به مکه رفتم. جریان ناکثین و پیمان شکنان، با قتل طلحه و زبیر و شکست عایشه به فرجام رسید.

5. امام در مقابله با قاسطین و معاویه و قوم بنی‌امیه نیز قاطعیت نشان داد و جنگ با آنها را بدون هیچ‌گونه تردید پذیرا شد و فرمود: «و اما سخن در این که مرا در جنگ با اهل شام تردیدی است، به خدا یک روز جنگ را به تأخیر نیندازم، مگر برای آن که می‌خواهم گروهی از ایشان به من ملحق گردیده و هدایت شوند، به چشم کور خود نور روشنی را هم ببینند؛ و این تأمل و درنگ در کارزار نزد من، محبوب‌تر است از این که گمراهان را بکشم.» امام، مخوف‌ترین فتنه‌ها را فتنه‌ی بنی‌امیه دانست و آن را فتنه‌ی کور و تاریک توصیف کرد.

سرّ این سخن، این بود که معاویه به گونه‌ای خود را بر شامیان معرفی کرد که گویا تنها اندیشمند اسلامی اوست. به همین دلیل، وقتی نماز جمعه را روز چهارشنبه می‌خواند، کسی بر او اعتراض نمی‌کند. امام (ع) با قاطعیت در مقابل معاویه ایستاد و ضمن بیان شخصیت ننگ‌بار معاویه، تصریح کرد که اسلام، در گذشته بین ما و شما فاصله انداخت، ما به رسالت محمد (ص) ایمان آوردیم و شما کافر شدید و شمشیری که با آن جدّ و دایی و برادرت را در یک جا (جنگ بدر) به خاک انداختم، اکنون نزد من است.» معاویه، خواهان ابقای خود بر حکومت شام بود، ولی امام (ع) با قاطعیت تمام این انتصاب را مشروع نمی‌دانست. علاوه بر این که از نظر سیاسی آن را غیر استراتژیک قلمداد می‌کرد؛ زیرا علی (ع) با ابقای معاویه بر حکومت شام به معاویه مشروعیت می‌بخشید. آنگاه با قدرت قوی‌تری در مقابل حضرت می‌ایستاد. به هر حال، امام، فرمان‌داری معاویه بر شام را نپذیرفت و فرمود: «و اما این که فرمان‌داری شام را از من خواستی، من کسی نیستم که آنچه را که دیروز تو را از آن بازداشتم، امروز به تو ببخشم.» «چیزی را از من خواستی که شایسته‌ی آن نیستی و از سرچشمه‌ی آن به‌دوری.»

6. قضیه‌ی خوارج، نمونه‌ی دیگری از قاطعیت امام (ع) را نشان می‌دهد. البته حضرت با توجه به جهل و خشک‌مقدّسی اهل نهران، با آنها با مدارا برخورد کرد. آگاهی و آموزش را بر جنگ با آنها مقدّم داشت؛ مسئله‌ی حکمیت را برای آنها توضیح داد و خطای آنها بر تفسیر آیه‌ی (لا حُکْمَ الاّ للهِ) را آشکار ساخت و ضرورت وجود حاکم و والی بر هر جامعه، اعم از حاکم نیکوکار و بدکار، را تبیین نمود.

سرانجام، خوارج تصمیم گرفتند از کوفه بیرون روند و مشکل دیگری بر جامعه‌ی اسلامی بیفزایند و دل علی (ع) را به درد دیگری مبتلا سازند. انتقادهای سیاسی به حزب و مسلک سیاسی و اعتقادی بدل شده و برخی از اصحاب و دوستداران امام (ع) را به قتل رساندند. امام (ع) مهلت را روا ندانسته،

علي‌رغم اين كه از مأمور خود، ابن عباس، شنيد كه پيشاني خوارج از كثر سجده، پينه بسته و دستشان مانند پاي شتر خشن و سفت شده و جامه‌اي فرسوده بر تن كرده و اراده‌اي مصمم دارند، به سمت آنان رفت و با استدلال، مكر و نيرنگ اهل شام، به ويژه بر نيزه قرار دادن قرآن‌ها را آشكار ساخت و انحراف آن‌ها را بيان كرد. هشت هزار تن از خوارج با سخنان امام از تصميم خود برگشتند. امام با قاطعيت تمام، با چهار هزار تن ديگر جنگيد و همه‌ي آن‌ها را جز اندكي به قتل رساند.

7. عبدالله بن زمعه كه از اصحاب وفادار امام علي(ع) بود، روزي نزد حضرتش آمد و چيزي كه حق او نبود از حضرت طلبيد، امام فرمود: «اين مال نه از آنِ من است و نه از آنِ تو؛ بلكه غنيمت مسلمانان و اندوخته‌ي شمشيرهاي ايشان است. اگر با آنان در كارزارشان شريك بوده‌اي، تو را هم مانند آنان نصيب و بهره مي‌باشد و اگر نه، چيده‌دست‌هاي آنان براي دهن‌هاي ديگران نمي‌باشد.» امام(ع) همين پاسخ را به أسامة بن زيد بن حارثه، صحابي محبوب پيامبر، داد. وقتي كه به علي(ع) پيغام داد كه عطا ي مرا به من بفرست. امام پاسخ داد: «اين مال از آن كسي است كه بر آن جهاد كرده باشد؛ ليكن مرا در مدينه مالي موجود است؛ هر چه مي‌خواهي از مال خودم براي خود بردار و بگير.»

8. امام(ع) به زياد بن ابيه، والي بصره نوشت: «به خدا سوگند، سوگندي از روي صداقت، كه اگر به من گزارش رسد تو در بيت‌المال مسلمانان به كم يا زياد خيانت كرده‌اي و بر خلاف دستور، صرف نموده‌اي، بر تو سخت خواهم گرفت؛ چنان سخت گرفتي كه تو را كم مایه و گران پشت و ذليل و خوار گرداند.»

9. عقيل، برادر علي(ع) كه ده سال از او بزرگ‌تر بود و ضعف پيري، نابينايش ساخته بود، نزد حضرت آمد و از فقر ناليد و يك من گندم بيش از سهم خود از امام خواست و بر خواسته‌اش اصرار ورزيد. امام با اين كه از وضع رقت‌بار برادرش آگاه بود، به دليل مسئوليتش در برابر بيت‌المال مسلمين و احكام الهي، خواسته‌ي او را اجابت نكرد و با كلامي جان‌سوز فرمود: «به خدا، عقيل را در فقري جان‌كاه ديدم كه يك من گندم از بيت‌المال شما مردم درخواست نمود و پسرهاي او را ديدم كه از شدت فقر، موهاي غبارآلود و رنگ‌هاي تيره داشتند؛ گويي كه رخسارشان با نيل سياه شده بود. عقيل در خواسته‌اش اصرار مي‌كرد و سخن را تكرار مي‌نمود و من به سخنش گوش فرا مي‌دادم. او مي‌پنداشت كه دينم را به او فروخته، از روش خويش دست برداشته، دنبال او مي‌روم. پس تگه آهني را براي او گذاخته كردم، نزديك بدنش بردم تا عبرت گيرد؛ از درد آن مانند بيماري بناليد كه نزديك بود از اثر آن بسوزد. به او گفتم: اي عقيل، مادران در سوگ تو بگريند، آيا از پاره‌ي آهني كه آدمي آن را به بازي گذاشته، ناله مي‌كني و مرا به سوي آتشي كه خداوند آن را به خشم خود افروخته مي‌كشاني؟! آيا تو از اين رنج، ناله مي‌كني و من از آتش دوزخ نالَم؟!

10. امام از حضور عثمان بن حنيف فرمان‌دار بصره، در مهماني فارغ از تهيدستان، مطلع شد و با نامه‌ي ذيل او را مؤاخذه كرد: «اي پسر حنيف، به من گزارش شده كه يكي از جوانان اهل بصره، تو را به مهماني دعوت كرده و تو شتابان به آن مجلس رفتي. خورشي‌هاي رنگارنگ براي خواسته و كاسه‌هاي بزرگ غذا به سويت آورده مي‌شد و نمي‌پنداشتم كه تو به مهماني مردمی رو آوردي كه نیازمندانشان را از در خانه برانند و توان‌گرشان را به خود بخوانند... بدان كه پيشواي شما از دنياي خود به دو جامه‌ي

کهنه و از خوراکش به دو قرص نان در روز اکتفا کرده است و البته شما بر چنین رفتاری توانا نیستید؛ ولی مرا به پرهیزکاری و کوشش و پاکدامنی و درستکاری یاری دهید. به خدا سوگند، از دنیای شما، تلایایی نیندوخته و از غنایم آن، مال فراوانی ذخیره نکرده و با کهنه جامه‌ای که در بردارم، جامه‌ای کهنه‌ی دیگری تدارک ننمودم. شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی دست‌ارسی نداشته باشد و سیر شدن را به یاد ندارد و دور باد که من با شکم سیر بخوابم و در پیرامونم شکم‌های گرسنه و جگرهای تشنه و تفتیده سر بر بالین می‌گذارند.

11. ام هانی، خواهر حضرت که می‌پنداشت امام به وی بیش از دیگران عنایت دارد، نزد حضرت شتافت. امیرمؤمنان بیست درهم از بیت‌المال به او داد. ام هانی از کنیز غیر عربش پرسید: چه قدر دریافت داشتی؟ کنیز پاسخ داد: بیست درهم. ام هانی از برخورد علی(ع) خشم‌گین شد و بیرون رفت. حضرت به او فرمود: برو، خدایت بیامرزد. ما در کتاب خدا فرزندان اسماعیل را از فرزندان اسحاق برتر نیافتیم.

12. عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، همسر حضرت زینب و پدر پنج شهید که سه تن آن‌ها در کربلا و دو فرزند دیگرش در واقعه‌ی حرّه در مدینه به شهادت رسیدند، به سبب تنگ‌دستی به امیرمؤمنان رو آورد و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر صلاح می‌دانید، دستور دهید مقداری از بیت‌المال به من کمک شود. به خدا سوگند، جز فروش چهارپایی که مرا بدین سویی و آن سویی می‌برد، راهی برای تأمین مخارج زندگی ندارم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند، چیزی ندارم که به تو دهم؛ مگر آن که دستور دهی عمویت به زردی دست گشاید و ره‌آوردش را در اختیار قرار دهد.

13. ام عثمان، روزی نزد همسرش، امام علی(ع) شتافت. مقداری گل می‌خک در برابر امام بود. ام عثمان گفت: شاخه‌ای از این گل به دخترم هدیه کن تا گردنبندی سازد. حضرت یک درهم به او داد و فرمود: این که می‌بینی سهم همه‌ی مسلمانان است. صبر کن وقتی سهم‌مان را دریافت داشتیم، به دخترت هبه کنیم.

14. علی بن رافع، خزانه‌دار بیت‌المال، می‌گوید: یکی از دختران علی(ع) گردنبند مرواریدی از من به عاریه گرفت تا در ایام عید قربان استفاده کند و پس از سه روز باز برگرداند. علی(ع) آن مروارید را بر گردن دخترش دید و به من فرمود: به مسلمانان خیانت می‌کنی؟ ماجرا را به حضرت باز گفتم و توضیح دادم که در صورت تلف شدن، خود، جبران خسارت را تضمین کرده‌ام. حضرت فرمود: همین امروز آن را بازگردان و بکوش دیگر به چنین کرداری دست نیازی که با بازخواست و کیفر شدید روبه‌رو خواهی شد. سپس فرمود: اگر دخترم این گردنبند را از راهی جز عاریه‌ی تضمین شده گرفته بود، نخستین زن هاشمی بود که دستش به خاطر سرقت از بیت‌المال بریده می‌شد.

علی(ع) و مبارزه با بدعت‌ها

پس از وفات پیامبر(ص) بدعت‌ها و آموزه‌های ناسازگار با کتاب و سنت، به صورت گسترده ظهور کرد. رسول خدا(ص) قبل از وفات چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی کرده بود؛ بر این اساس وقتی از او سؤال شد

که جانشینان شما چه کسانی‌اند؟ فرمود: کسانی که سنت مرا زنده نگه دارند. به علی(ع) فرمود: تو برای حفظ سنت من خواهی جنگید.

اولین بدعت که اساس همه‌ی بدعت‌های بعدی بود، مخالفت با جانشینی و خلافت امیرمؤمنان است. گروهی در سقیفه جمع شدند و خلیفه‌ای برگزیدند و خلیفه‌ی اول نیز وقت فرا رسیدن اجل، خلافت را به عقد دیگری درآورد و این دو، خلافت را چون شتر ماده پنداشته و هر یک به پستان او چسبیده و سخت آن را دوشیدند و نوشیدند. خلیفه‌ی دوم نیز چون زندگانی‌اش به سرآمد، گروهی را نامزد کرد؛ گرچه علی(ع) نیز داخل جمع بود اما سایر اعضا به گونه‌ای انتخاب شدند تا خلیفه‌ی سوم گزینش شود و علی(ع) باز به حاشیه بنشیند و این سومین، با روی کار آمدنش، به خوردن بیت‌المال و نشان دادن خویشاوندان بر مناصب اجرایی و حکومتی همت گماشت.

منع کتابت حدیث و جمع‌آوری احادیث نبی(ص) و سوزانیدن آنها، بدعت دیگری است که عمر انجام داد. وی دستور داد: احادیث، جمع‌آوری و سوزانده شود. آن گاه به شهرهای مسلمانان نامه نوشت که هر کس نوشته‌ای دارد، از بین ببرد. البته ابوبکر، قبل از عمر، پانصد حدیث را از بین برد. عمر، به دنبال این پی‌آمد اسفناور، نقل احادیث پیامبر(ص) را منع کرد. این روی‌کرد در اواخر عمر شریف نبی اکرم(ص) در رفتار عمر هویدا بود. او در برابر دستور پیامبر(ص) که فرمود: «من می‌خواهم چیزی بنویسم تا پس از من گمراه نشوید» ایستاد و صریحاً گفت: «حسبنا کتاب الله»؛ کتاب خدا کافی است و نیازی به سنت نداریم.

سومین بدعت خلفای سه‌گانه پس از رسول الله(ص) که زاینده‌ی بدعت پیشین است، اجتهادهای در مقابل نص قرآن و سنت بود. با حذف سنت نبوی، قرآن نیز به حاشیه نشست و اجتهادهای مخالف کتاب و سنت، مانند حذف سهم مؤلفه قلوبهم از مصارف زکات، اشرعی شمردن سه طلاق در یک مجلس، غیرقانونی دانستن متعه‌ی حج و متعه‌ی نساء، حذف «حیّ علی خیر العمل» از اذان، تمام خواندن نماز در منی و جماعت خواندن نماز تراویح در شب‌های ماه رمضان و... رونق پیدا کرد.

گماردن فاسقان و منافقانی چون معاویه، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم و ولید بن عقبه، از بدترین بدعت‌های خلفای صدر اسلام است که منجر به روی کار آمدن بنی‌امیه و دشمنان نبی اکرم(ص) شد که در اولین گام‌های حکومت، آنها به ایجاد فرقه‌های مختلف، همت گماشتند؛ فرقه‌هایی که نه به دنبال راه پیامبر بودند و نه پذیرای کردار وصی او؛ گویی هر یک از آنها امام خویش‌اند.

این بدعت‌های در دین، پی‌آمدهای ناگواری را برای جامعه‌ی اسلامی به ارمغان آورد. برجا ماندن تعدادی از آداب ظاهری و حذف گوهر و محتوای اسلام، از بدترین و تاریک‌ترین پی‌آمدهای این جریان است. امام فرمود: «ای مردم، به زودی بر شما روزگاری خواهد آمد که اسلام را از حقیقت آن واژگون سازند، هم‌چون ظرفی که واژگونش کنند و آن را از آنچه در درون دارد، تهی سازند.» متروک ساختن قرآن، نسبت دادن سهو و نسیان و گناه به پیامبر(ص)، سب و لعن اهل‌بیت علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان(ع)، ظهور حکومت‌های فاسد و ستمگری چون معاویه و یزید و سایر ستمگران بنی‌العباس،

خرافات و افسانه‌سرایی و جعل احادیث و شیوع اسرائیلیات و تعلیم تورات به جای قرآن، نمونه‌هایی از پی‌آمدهای بدعت است.

جامعه در این دوران، گرفتار فتنه و سرگردانی گشت. همه چیز برای مردم غبارآلود شد و هیچ حقیقت روشنی برای مردم نمایان نبود. حقیقت و باطل برای مسلمانان مختلط گشته، سرگردانی و حیرت وجود آنها را فرا گرفته بود. حضرت علی(ع) به این حقیقت خبر داد و از زبان پیامبر اکرم(ص) گزارش داد که امت من، پس از من به زودی گرفتار فتنه می‌گردند. امام(ع) پس از بیست و پنج سال مظلومیت، با اصرار فراوان مردم، بر منصب حکومت دست یافت و برای تحقق نظام عادلانه و برخورد با ظلم و بی‌عدالتی، به احیای سنت و مقابله با بدعت‌ها پرداخت و برای احیای سنت‌ها و ارزش‌های دینی، به شدت با جاهلیت جدید، عصر خلفای سه گانه، مبارزه نمود. انحراف‌ها و اعوجاج‌های دوران خلفای سه‌گانه را برای مردم بیان کرد و وفاداری به پیامبر(ص) و احیای سنت نبوی و ارزش‌های اصیل اسلامی را نشان داد. عدالت را به حدی گستراند که حتی به مطالبات نزدیکان خود، چون عقیل، اعتنا نوزید و بیش از حقشان به آنها نپرداخت. صریحاً فرمود: «من شما را به راه و روش پیامبرتان(ص) خواهم برد.» «من به خاطر هیچ کس، سنت رسول خدا(ص) را رها نمی‌کنم.» اگر دو پایم در این لغزشگاه استوار ماند و این فتنه‌های برخاسته بخوابد، چیزهای زیادی را دگرگون می‌کنم.»

علی(ع) به خلاف خلفای پیشین، مردم را به تدوین احادیث نبوی و حفظ سند آنها تشویق کرد و این سنت توسط امامان بعدی استمرار یافت.

روش دیگری که امیر مؤمنان(ع) در برابر بدعت‌ها به کار گرفت، شناساندن پیامبر(ص) و خاندان او(ع) و نیز شخصیت خود به مردم بود، تا مردم به جای انسان‌های فاسق و منحرف، از این خاندان الگو بگیرند و هدایت و سعادت خود را دست یابند. در وصیت خود فرمود: «خدا، چیزی را شریک او مسازید؛ محمد(ص)، سنت او را ضایع ننمایید؛ این دو ستون را بر پا دارید و این دو چراغ را افروخته نگذارید.»

«هر کس از شما در بستر خود، جان سپرد در حالی که حق پروردگار خود و فرستاده‌ی او و اهل‌بیتش را بشناسد، شهید مرده و اجر او با کردگار است.» «ما درخت نبوتیم، فرودآمدن‌گاه رسالت و جای رفت و آمد فرشتگان رحمت و کانون‌های دانش و چشمه‌سارهای بینش. یاور و دوست ما، امید رحمت می‌برد و دشمن و کینه‌جوی ما، انتظار قهر و بسطوت.» فرمود: «من جانشین رسول خدا(ص) در میان شما هستم. من راه‌نمای شما و نجات دهنده‌ی شما از گمراهی و جهنم هستم. من در میان شما چون چراغ در تاریکی هستم. من و رسول خدا(ص) از یک شاخه‌ایم. من قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم و صاحب حوض کوثر و اعرافم. اگر پرده‌ی حقایق از چهره‌ی عالم کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود.»

فعالیت دیگر علی(ع) در جامعه‌ی علوی، تصفیه سازی احادیث بود. به مردم فرمود: «در دست شما، حق و باطل، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه است. احادیث دروغی به پیامبر نسبت داده‌اند...» برخورد با اسرائیلیات و آموزه‌های فرهنگی اهل کتاب و افسانه‌سرایی نیز از سیاست‌های حضرت علی(ع) بود.

فتنه‌ها و فتنه‌زدایی‌ها

علي(ع)، دورانی را سپری کرد که با انواع فتنه‌ها، مکرها و توطئه‌ها روبه‌رو بود؛ فتنه‌هایی که حتی در زمان حیات پیامبر(ص) ظهور و بروز داشت. فتنه‌ی مخالفت قریش با جانشینی علي(ع)، فتنه‌ی قلم و دوات، فتنه‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، فتنه‌ی انتخاب عمر و عثمان، فتنه‌ی ناکثین، فتنه‌ی قاسطین، فتنه‌ی حکمیت و فریب خوردن ابوموسی اشعری از عمروعاص، فتنه‌ی مارقین و خوارج نمونه‌هایی از فتنه‌های دوران علوی است برای تبیین بیشتر این عنصر هولناک و بهره‌گیری ما در زمان معاصر به معنای لغوی فتنه و عوامل، آثار منفی آن و روش برخورد امام با فتنه را بیان می‌کنیم.

لغت شناسی فتنه

فتنه در لغت به معنای آزمایش، فریبندگی، اضطراب اندیشه، عذاب، گمراهی، وسوسه، بیماری، آشوب، مال، اولاد، اختلاف کردن مردم در رأی و تدبیر، کفر، گداختن و در آتش انداختن سیم و زر جهت امتحان به کار رفته است. البته معانی مذکور را می‌توان به دو دسته‌ی معانی مفهومی فتنه و معانی مصداقی فتنه دسته‌بندی کرد. این واژه در قرآن به معنای سوختن، عذاب، نتیجه‌ی بدی که زاییده‌ی مخالفت با امر رسول خداست، کفر، شرک، افساد، اضلال و آزمایش و اختیار استعمال شده است.

اوصاف و پی‌آمدهای فتنه

امام علي(ع) اوصاف گوناگونی برای فتنه ذکر می‌کند؛ از جمله می‌توان به پنهان شدن حقیقت در فتنه، ناشناخته ماندن صراط مستقیم، تخالف ظاهر و باطن آن، مخفی ماندن علت پیدایش آن و در يك كلام، آمیزش حق و باطل است.

امیر مؤمنان درباره‌ی پی‌آمد فتنه می‌فرماید: «پس اگر باطل با حق مخلوط نمی‌شد، بر طالبان حق پوشیده نمی‌ماند و اگر حق از باطل جدا و خالص می‌گشت، زبان دشمنان قطع می‌گردید. اما قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می‌گیرند و به هم می‌آمیزند. نجاست شیطان که بر دوستان خود چیره می‌گردد و تنها آنان که مشمول لطف و رحمت پروردگارند، نجات خواهند یافت.»

پیامبر(ص) نیز فتنه‌های هولناک را به اطلاع علي(ع) رساند: «ای علي، همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند و در دین‌داری بر خدا منت می‌گذارند. با این حال انتظار رحمت او را دارند و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند؛ حرام خدا را با شبهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌کنند؛ شراب را به بهانه‌ی این که آب انگور است و رشوه را به این بهانه که هدیه است و ربا را به این بهانه که نوعی معامله است، حلال می‌شمارند.» امام(ع) به امت خود خبر داد که: «همانا بعد از من روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبر نباشد.» «گویا می‌بینم شخص سخت گمراهی را که از شام فریاد زند و بتازد و پرچم‌های خود را در اطراف کوفه پیدا کند و چون دهان گشاید و سرکشی کند و جای پایش بر زمین محکم گردد، فتنه‌ی فرزند خویش را به دندان گیرد و آتش جنگ شعله‌ور شود، روزها با چهره‌ی عبوس و گرفته ظاهر شوند و شب و روز با رنج و اندوه بگذرند....»

آثار منفی فتنه

مهم‌ترین آثار منفی فتنه عبارتند از:

فراگیر شدن فتنه و رسیدن بلای آن حتی به نیکوکاران و عالمان؛ تسلط حاکمان ستم‌کار بر اثر فتنه و حاکمیت ظالم بر مظلوم و ضعیف؛ گمراهی مردم و پیدایش شک در عقاید و تخریب نشانه‌های دین؛ فقدان ترحم در جامعه؛ کاهش حکمت و دانش؛ پنهان ماندن حقیقت؛ از بین رفتن پیوندهای خویشاوندی؛ به‌ناحق ریخته شدن خون‌ها؛ فریب دادن مردم و گمراه کردن آنها با تظاهر به ایمان؛ پذیرش بدعت و ترک سنت‌ها؛ ناشناخته ماندن معروف و شناختن منکرها؛ تفسیر و تأویل دروغین از دین؛ قلت گویندگان حق و کثرت دروغ‌گویان؛ فراوانی جوانان بد اخلاق، پیرمردان گنه‌کار و عالمان دورو.

شیوه‌های فتنه‌انگیزی

شیوه‌ها و روش‌های فتنه‌انگیزی از زبان علی(ع) عبارتند از:

1. طرح شبهات و پرسش‌های جهت‌دار؛ امام(ع) می‌فرماید: «شبهه را برای این شبهه نامیدند که به حق شباهت دارد.»
2. ترور شخصیت؛ امام علی(ع) در نکوهش کوفیان می‌فرماید: «کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانید و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آنجا که قریش در حق من گفت: «بی‌تردید پسر ابی‌طالب، مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد.» خدا پدرشان را مزد دهد؛ آیا یکی از آنها تجربه‌های سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد.»
3. سکوت شیطانی؛ «آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیر نیست؛ چنانکه در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود.»
4. تبلیغات گسترده؛ همسر عثمان و یا ام‌حبیبه دختر ابوسفیان، پیراهن خونین عثمان را به شام آورد. معاویه با تبلیغات گسترده، عثمان را خلیفه‌ی مظلوم و خود را صاحب خون او معرفی کرد و این تبلیغات بر مردم شام مؤثر افتاد.
- 5- بهره‌برداری ابزاری از دین و مقدسات؛ امام در واقعه‌ی صفین فرمود: «آنگاه که شامیان در گرماگرم جنگ و در لحظه‌های پیروزی ما، با حيله و نیرنگ و مکر و فریبکاری قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند...»

عوامل فتنه‌گری

فتنه و فتنه‌گری از عوامل گوناگونی زاییده می‌شود که مهم‌ترین آنها عوامل انسانی و عالمانه است. ریاست‌طلبی و دنیاپرستی طلحه و زبیر، دشمنی و حسادت قریش، هواپرستی معاویه، معیار قرار دادن افراد برای تشخیص حق و ظاهربینی، از مهم‌ترین علل پیدایش فتنه است که امام علی(ع) به آنها اشاره کرده است.

روش‌های فتنه‌زدایی

حضرت علی(ع) در برابر فتنه‌های مختلف جامعه و فتنه‌زدایی از روش‌های گوناگونی از جمله افشاگری و شبهه‌زدایی، ارشاد و هدایت، تهدید و ارباب، برخورد عملی و قاطعیت بهره گرفت. به فرزندش محمد حنفیه در جنگ جمل فرمود: «اگر کوفه‌ها از جای کنده شوند، تو ثابت و استوار باش؛ دندان‌ها را بر هم

بغشار؛ کاسه‌ی سرت را به خدا عاریت ده؛ پای بر زمین می‌خاکوب کن؛ به صفوف پایانی لشکر دشمن بنگر؛ از فراوانی دشمن چشم‌پوش و بدان که پیروزی از سوی خدای سبحان است.»

امام(ع) در مقام افشای سران جمل فرمود: «به خدا سوگند، طلحه بن عبیدالله برای خون‌خواهی عثمان شورش نکرد، جز این که می‌ترسید خون عثمان از او مطالبه شود؛ زیرا او خود متهم به قتل عثمان است که در میان مردم از او حریص‌تر بر قتل عثمان یافت نمی‌شد؛ برای این که مردم را دچار شك و تردید کند، دست به این‌گونه ادعاهای دروغین زد.»

حضرت علی(ع) با ارسال نامه‌ای به معاویه به ارشاد او پرداخت. «همانا ستم‌گری و دروغ‌پردازی، انسان را در دین و دنیا رسوا می‌کند و عیب او را نزد عیب‌جویان آشکار می‌سازد و تو می‌دانی آنچه که از دست رفت باز نمی‌گردد. گروهی باطل طلبیدند و خواستند با تفسیر دروغین، حکم خدا را دگرگون سازند و خدا آنان را دروغ‌گو خواند. معاویه، از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوش‌حالتند و تأسف می‌خورند که چرا اعمالشان اندک است. آن روز کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند، سخت پشیمانند. تو ما را به داوری قرآن خواندی، در حالی که خود اهل قرآن نیستی و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم.»

امام(ع) با تهدید نیز معاویه را سرزنش نموده است. «معاویه، مرا در جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار تا بدانی پرده‌ی تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده و دیده‌ی چه کسانی پوشیده است. من ابوالحسن، کشنده‌ی جد و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر هستم که سپر آنان را شکافتم. امروز همان شمشیر با من است و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می‌کنم.»

امام(ع) در برابر فتنه‌ها از برخورد عملی و اجرای حدود الهی کوتاهی نکرد. درباره‌ی ماجرای جمل فرمود: «سوگند به خدا، گردابی برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد. آن‌ها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند و آنان که بگیرند هرگز نتوانند خیال بازگشت کنند.» و نیز درباره‌ی فتنه‌ی خواجه فرمود: «ای مردم، من بودم که چشم فتنه را کندم و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری نداشت؛ آن‌گاه که امواج سیاهی‌ها بالا گرفت و به آخرین درجه‌ی شدت خود رسید.»

گلشن پنجم

پرسمان اندیشه‌ی علوی

۱۱ منشأ مشروعیت حکومت را از دیدگاه امام علی(ع) توضیح دهید.

۱۲ مشروعیت سیاسی در فلسفه‌ی سیاسی، به معنای حق حکم راندن است که پاسخی است به پرسش «چرا باید شهروندان از حاکم یا حکومت پیروی کنند؟» مشروعیت، توجیه عقلانی اعمال سلطه و اطاعت است. در این زمینه، تئوری‌های مختلفی از جمله نظریه‌ی رضایت عمومی، اراده‌ی عمومی،

قرارداد اجتماعی، عدالت، سعادت، قهر و غلبه، وراثت و استخلاف، نظریه‌ی الهی و نظریه‌های تلفیقی دیگر مطرح شده است. حضرت علی(ع) برای حقانیت و مشروعیت حکومت و خلافت خویش، از چهار طریق وصیت، لیاقت، قرابت و بیعت استفاده می‌کند. استدلال از طریق لیاقت و شایستگی را در خطبه‌ی 2، 3، 142، 154، 239 و... و احتجاج از طریق قرابت را در جریان سقیفه و خطبه‌ی 68 نهج البلاغه، استدلال از طریق وصیت پیامبر را در خطبه‌ی دوم، ششم، صدو هفتم نهج البلاغه و دیگر منابع روایی و تاریخی و احتجاج از طریق بیعت را در نامه‌ی 6 و 54، خطبه‌ی 173 و 91 تبیین می‌کند. گفتنی است، که تنها استدلال از طریق وصیت پیامبر، حقانیت و مشروعیت حکومت علوی و حاکمیت علی(ع) را ثابت می‌کند و سرّ عقلانی این مشروعیت نیز به لیاقت علی(ع) بستگی دارد و نقش بیعت و قرابت در مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی، کارساز است. به همین دلیل، حضرت زهرا(س)، امام حسن، امام حسین، امام رضا(ع)، سلمان، ابی‌بن‌کعب، ابوذر، عمار یاسر، اصیغ بن نباته، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری نیز به مشروعیت مبتنی بر وصیت پیامبر(ص) یعنی مشروعیت الهی، استناد و استدلال می‌کنند.

تا علی(ع) چه تصویری از حکومت سیاسی داشت؟

ی حکومت، واسطه‌ای میان حاکم یا هیئت حاکم و مردم است که وضع و اجرای قوانین دولت و حقوق مردم را به عهده دارد و در تنظیم و اصلاح امور اجتماعی و انتظام معاش جامعه، گام برمی‌دارد. از این تعریف، به خوبی استفاده می‌شود که حکومت‌داری، کاری دنیوی است و به نیازهای دنیایی مردم ارتباط پیدا می‌کند.

امام به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان می‌گوید: حکومت، طعمه‌ای در اختیار زمامدار نیست؛ بلکه امانتی بر گردن اوست که باید از آن نگهداری کند و فردا پاسخ‌گویی آن باشد. حق او نیست که به استبداد و خودرأیی عمل نماید. و نیز می‌فرماید: «زمامدار، امین خدا در زمین و برپا دارنده‌ی عدالت در جامعه و عامل جلوگیری از فساد و گناه در میان مردم است.» «اگر حاکم بگوید، وظیفه من فرمان دادن است و بر مردم، اطاعت کردن لازم است، جامعه به فساد و دگرگونی سوق می‌یابد و خرابی در دین پدید می‌آید.» «امام به مالک، توصیه‌ی اخلاقی - عملی می‌دهد که اگر قدرت، تو را گرفتار نخوت کرد و خود را بزرگ شمردی، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر.» پس علی(ع) حکومت و رهبری، را لازم و ارزشمند معرفی می‌کند؛ به شرطی که هدف عدالت و جلوگیری از ظلم و فساد را دنبال کند و به عنوان امانت بدان نگرسته شود. ولی نگرش منفی علی(ع) نسبت به آن، زمانی است که کسی حکومت را هدف تلقی کند. «ابن عباس در دوران خلافت علی(ع) بر آن حضرت وارد شد، در حالی که ایشان با دست خویش، کفش کهنه‌ی خود را پینه می‌زد. از ابن عباس پرسید: قیمت این کفش چه قدر است؟ ابن عباس پاسخ داد: هیچ. امام فرمود: ارزش این کفش کهنه، در نظر من از حکومت و امارت بر شما بیش‌تر است؛ مگر آن که به وسیله‌ی آن عدالتی را اجرا کنم و حقّی را به صاحب حقّی برسانم یا ظلمی را از میان ببرم.»

و نیز می‌فرماید: «خدا یا، تو آگاهی که آنچه از ما صادر شده، نه برای میل و رغبت در سلطنت و حکومت بوده و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا؛ بلکه برای این بود که نشانه‌های دین تو را بازگردانیم و در شهرهای اصلاح و آرامش برقرار نماییم تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و آسودگی بوده و احکام تو که ضایع مانده، جاری شود.» «به خدا که مرا نه به خلافت رغبتی بود و نه به حکومت حاجتی، لیکن شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را بر عهده‌ام گذاشتید. چون کار حکومت به من رسید، به کتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نموده و ما را به حکم کردن بدان فرموده، نگرستم و از آن پیروی کردم و در پی سنتی که رسول خدا(ص) نهاده است رفتم.» شهید مطهری، در این باره می‌فرماید: «علی(ع) مانند هر مرد الهی و رجل ربانی دیگر، حکومت و رهبری را به عنوان یک پست و مقام دنیوی که اشباع‌کننده‌ی حس جاه‌طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده‌آل زندگی، سخت تحقیر می‌کنند و آن را پیشیزی نمی‌شمارند. آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا، از استخوان خوک در دست انسان خورده‌داری، بی‌مقدارتر می‌شمرد؛ اما همین حکومت و زعامت را برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق العاده مقدس می‌شمارد.»

تا نگرش علی(ع) در باره‌ی سیاست چیست؟

تفسیر اسلامی از سیاست با سایر مکتب‌ها و نظام‌های سیاسی، کاملاً تفاوت دارد. برخی سیاست را از مردم تفکیک می‌کنند و استبداد را پدید می‌آورند و گروهی به جدایی شریعت از سیاست، فتوا می‌دهند و سکولاریسم را تحقق می‌بخشند. سیاست علوی، نوعی نظام مردم‌سالاری دینی است که هم اکثریت مردم را در دخالت و تصمیم‌گیری سیاسی محق و مکلف می‌سازد و هم بر اجرای احکام الهی و تثبیت حکومت دینی اصرار می‌ورزد. پس سیاست علوی، حاکمیت اصول و احکام و ارزش‌های اسلامی است که متضمن مصالح مردم است؛ حاکمیتی که با پذیرش و خواست مردم توأم باشد.

دنیای گذشته و امروز، تفسیر دیگری را از سیاست، از برخی فیلسوفان سیاسی مانند ماکیاوولی و سیاست‌مدارانی چون معاویه و عمروعاص به ارث برده است. آن سیاست، به معنای نیرنگ بازی و حیل‌گری است که در بین عوام مردم بسیار شناخته شده است. سیاست علوی به شدت با این تفسیر مخالف بوده و از آن نهی می‌کند. امام علی(ع) از دوران و عصر خود شکایت می‌کند و می‌فرماید: «ما در زمانی قرار گرفته‌ایم که اکثریت مردم آن، نیرنگ را زیرکی می‌پندارند و ناآگاهان، این اشخاص را به نیک چاره‌اندیشی نسبت می‌دهند. اینان را چه سود؟ خدا این سیاست‌بازان را بکشد که نمی‌دانند افرادی که سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند، چاره‌ی هر چیز را می‌شناسند، ولی امر و نهی خداوند او را از فریبکاری باز می‌دارد و با آن که راه کلک بازی را آشنا و توان انجام آن را نیز دارد، آن را رها می‌کند؛ اما آن که درد دین ندارد، از هر فرصت سود جسته و در هر کار، راه حیل را در پیش می‌گیرد.» علی(ع) در باره‌ی زیرکی یا نیرنگ‌بازی معاویه می‌فرماید: «سوگند به خدا، معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ و لیکن او نیرنگ و خیانت، پیشه کرده و از فرمان خدا سرپیچی می‌کند. اگر مکر و نیرنگ نکوهیده نبود، من زیرک‌ترین مردم بودم؛ ولی هر نیرنگی، گناه است و هر نافرمانی‌ای از هر کس که باشد، کفر و حق‌پوشی است و در روز رستاخیز، برای هر نیرنگ‌بازی پرچمی است که با آن شناخته

خواهد شد. و سوگند به خدا، من غافلگیر نمی‌شوم تا درباره‌ی من نیرنگ به کار برند؛ و در دشواری گرفتار و ناتوان نمی‌گردم.»

تا اهداف حکومت از دیدگاه امام علی(ع) چیست؟

ی اهداف و آرمان‌های حکومت، یکی از عناصر و اجزای مهم در مباحث حکومت‌شناسی است که هر نظام سیاسی در صدد تحقق بخشیدن به آنهاست. امام علی(ع) نیز در نهج البلاغه و سایر منابع اسلامی به بیان اهداف و مقاصد حکومت پرداخته است. این اهداف و مقاصد که مشتمل بر اهداف ابتدایی و متوسط و عالی است، به شرح ذیل‌اند:

الف. احیای دین و شعایر و احکام و قوانین الهی و فراهم ساختن بسترهای دین‌داری؛

ب. نابود ساختن آثار فتنه و فساد و استقرار صلاح و صلح و پاک‌ی؛

ج. اقامه‌ی آن دسته از حدود الهی که در اثر ستم حاکمان، به تعطیلی کشیده شدند؛

د. حمایت از بندگان مظلوم و ستم‌دیده که حقوق آنها توسط ستم‌گران پایمال شده است و احیا و اقامه‌ی حق و دفع باطل؛

هـ. تحقق بخشیدن به امنیت جاده‌ها و جلوگیری از هرج و مرج و تأمین امنیت کشور؛

و. مبارزه کردن با دشمنان؛

ز. جمع‌آوری بیت‌المال و فراهم آوردن هزینه‌های دفاعی، عمرانی و انتظامی و تأمین رفاه عمومی؛

ح. بهره‌مندی همه‌ی مردم حتی کافران از مواهب مادی و تأمین سعادت مادی و معنوی و توجه به رشد و بالندگی مردم؛

ط. رسیدن انسان‌ها به مقام قرب الهی؛

ی. بهره‌مندی از شایستگیان در امور حکومتی؛

ک. حفظ کرامت انسانی و نفی هرگونه رفتارهای غیر اخلاقی به ویژه خودکامگی و برقراری تعامل صحیح بین حکومت و مردم و کسب رضایت آنها؛

تا روش حکومت‌داری امام علی(ع) را به اختصار توضیح دهید.

ی امام(ع) در حکومت‌داری خود، از شیوه‌های خاصی استفاده می‌کرد و بدین‌گونه نبود که تنها از اعمال قدرت در رسیدن به اهداف صحیح حکومتی بهره بگیرد؛ بلکه به روش‌های ذیل نیز تمسک می‌جست:

1. عقلانیت و استدلال‌گرایی: محور اصلی حکومت علوی، حق و عدل است و معیار برقراری این محور نیز، عقل و استدلال می‌باشد. امام به شخصی که در جنگ جمل گرفتار حیرت شده بود و نسبت به حقانیت طرفین نزاع که از اصحاب پیامبر(ص) بودند دچار شک و تردید گردید، فرمود: «تو دچار اشتباه شده‌ای. به درستی که حق و باطل توسط شخصیت مردان شناخته نمی‌شوند. ابتدا حق را بشناس، آن‌گاه اهلش را هم می‌شناسی، و باطل را بشناس، آن‌گاه اهلش را هم می‌شناسی.» منطق امام در برخورد با خوارج نیز، منطق استدلال و دفع شبهات و تحکیم عقلانی بنیادهای صحیح دینی آنها بود.

2. مشورت با مردم و مشارکت دادن آنها در تصمیم‌گیری‌ها: امام u در موارد گوناگونی با اصحاب خود مشورت می‌کرد. برای نمونه در جریان جنگ جمل، جنگ صفین و عزیمت آنها به طرف شام، با سپاه

خود مشورت کرد. و در محروم کردن معاویه از حاکمیت شام نیز با افراد صالح مشورت نمود. و این شیوه برای تحقق بخشیدن به مشروعیت جامعه شناختی و مقبولیت مردمی، بسیار مؤثر است.

3. اجرای مساوی و عادلانه و استثنانپذیر قوانین: علی(ع) در تقسیم بیت‌المال، اجرای حدود الهی و سایر حقوق و قوانین عدالت علوی را اجرا می‌کند و هیچ کسی حتی برادرش عقیل را از این قاعده مستثنا نمی‌سازد.

4. اهمیت دادن به افکار توده‌ای مردم و انتقادات: وظیفه‌ای حکومت نسبت به مردم این است که از حقوق آنان دفاع کند و اهداف حکومت را تحقق بخشد و مردم را از موقعیت و واقعیت‌های موجود مطلع سازد تا ذهنیت‌های منفی به حداقل برسند؛ ولی با وجود این، به انتقادات و نظرات مخالفان نیز گوش فرا دهد و علی(ع) نیز به این روش حکومت‌داری، عمل می‌کرد.

5. بهره‌گیری از گذشته و تاریخ عبرت‌آموز و استفاده از سنت‌های خوب گذشته: علی(ع) به مالک فرمود: «آیین پسندیده‌ای را به هم مرز که بزرگان این امت، بدان رفتار نموده‌اند و مردم بدان وسیله به هم پیوسته‌اند و رعیت با یکدیگر سازش کرده‌اند و آیینی را قرار مده که چیزی از سنت‌های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداش از آن نهنده‌ای آن سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند.» امام در بهره گرفتن از تاریخ عبرت آموز، به وقایع تاریخی استناد می‌کرد و می‌فرمود: «چنان در کارهایشان نگریسته و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده که گویی یکی از ایشان گردیده، بلکه با آگاهی‌ای که از کارهایشان به دست آورده است، گویی چنان است که با نخستین تا پسینشان به سر برده است.»

6. حق پرسش دادن به دیگران: سیره‌ای امام در حکومت‌داری این بوده که حق پرسش‌گری را برای مردم دانسته و آن‌ها را به سؤال کردن ترغیب می‌نمود.

7. ارزش نهادن به عهد و پیمان‌ها: علی(ع) همیشه نسبت به وعده‌های خود پایبند بود؛ حتی به مالک سفارش می‌کند که اگر با دشمن پیمانی نهاده‌ای و در ذمه‌ای خود او را امان دادی به عهد خویش وفا کن و آنچه را بر ذمه داری، ادا نما و خود را چون سپری در برابر پیمانت برپادار؛ زیرا مردم بر هیچ چیز از واجبات‌های خداوند چون بزرگ شمردن وفای به عهد سخت هم‌لاستان نباشند با همه هواهای گوناگون که دارند و رأی‌های مخالف یکدیگر که در میان آرند و مشرکان نیز جدای از مسلمانان وفای به عهد را میان خود لازم می‌شمردند؛ اگر چه زیان پایان ناگوار پیمان‌شکنی را بردند. پس در آنچه به عهده گرفته‌ای، خیانت مکن و پیمانی را که بسته‌ای، مشکن.

8. رعایت اخلاق حسنه: امام به اخلاق نیکو، متخلق بود و کارگزارانش را نیز بدان توصیه می‌کرد. ضارب‌احمه به اصرار معاویه، علی(ع) را چنین توصیف می‌کند: «به خدا سوگند، که دوراندیش و نیرومند بود؛ سخن به فضل می‌گفت و به عدل، حکم می‌نمود، علم از اطرافش فرو می‌ریخت و حکمت بر زبانش جاری بود؛ از دنیا و زیورش وحشت داشت و با شب و تاریکی‌اش مأنوس بود. به خدا سوگند، دارای اشک فراوان و تفکر زیاد بود و به علت بخشش فراوان دستش را خالی می‌کرد و از نفس خویش وحشت داشت؛ لباس‌های خشن و غذاهای سخت او را خوش می‌آمد و در میان ما همانند یکی از ما بود. اگر از او می‌پرسیدیم، پاسخمان می‌داد و اگر نزدش می‌رفتیم، ابتدا سلام می‌نمود و اگر دعوتش

می‌کردیم، نزدمان می‌آمد. با این حال، به خدا سوگند، با این نزدیکی‌اش به ما و قریبی که به ما داشت، به علت هیبتش، با او سخن نمی‌گفتیم و به خاطر عظمتی که نزد ما داشت، با او ابتدا به سخن در نمی‌آمدیم. اگر لبخندی می‌زد دندان‌هایش همانند مروارید به رشته کشیده بود. افراد توانا نمی‌توانستند باطل او را طمع کنند و انسان‌های ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌شدند.»

9. روش تعلیم و آموزش: سراسر نهج البلاغه حاکی از تعلیم و آموزش علی(ع) به اصحابش است. حقوق آنها و مسائل اعتقادی و اخلاقی و احکام را به آنها آموزش می‌داده و دشمن و دوست را برای آنها معرفی می‌کرد.

10. از بین بردن فتنه‌ها و زمینه‌های آنها: یکی از روش‌های حکومتی علوی، فتنه‌شناسی و نابود کردن فتنه‌ها و بسترهای آنها بود. فتنه آنجایی تحقق می‌یابد که حق و باطل آمیخته گردند. منشأ فتنه که هوس‌های فتنه‌گران و بدعت‌های دینی بود، مورد مخالفت شدید آن حضرت قرار می‌گرفت. امام می‌فرماید: «وقتی که فتنه‌ها روی می‌آورند، شبهه ایجاد می‌کنند و زمانی که روی می‌گردانند، آگاهی می‌دهند، فتنه هم‌چون باده‌ها دور می‌زنند و به برخی از شهرها برخورد می‌کند و از کنار برخی می‌گذرد.» «از آن رو شبهه را شبهه می‌نامند که شباهت به حق دارد؛ دوستان خدا، روشنی‌شان در این شبهه‌ها یقین است و راه‌نمایشان، مسیر هدایت؛ ولی دشمنان خدا، گمراهی‌شان آنها را به شبهه‌ها فرا می‌خواند و راه‌نمایشان کوری آنهاست.»

تا آیا واقعاً خواص، در انحطاط یا تکامل جامعه مؤثرند و نقش اصلی را بازی می‌کنند؟

ی‌واژه‌ی خواص، کاربردهای مختلفی دارد. به معنای فامیل و اهل و عیال و بستگان به کار رفته و به معنای اولیای الهی و دوستان پیامبر نیز استعمال شده است. در یک جمله، مراد از خواص، افراد و گروه‌های تأثیرگذار بر جامعه‌اند. با این تعریف کلی، می‌توان تحصیل کردگان، مدیران، نخبگان و استادان، مرتبطان با حکومت و حاکم و سرمایه‌گذاران و... را در دایره‌ی خواص وارد نمود. خواصی که آگاه به حق و طرفدار آن هستند، در آبادانی و تکامل و بالندگی جامعه، نقش مهمی ایفا می‌کنند و آنانی که گرفتار جهل و سادگی و یا نیرنگ هستند و پیرو باطل‌اند، در انحراف و انحطاط جامعه مؤثرند. این‌ها می‌توانند تهدیدی علیه عدالت اجتماعی باشند. به همین دلیل، امام(ع) به مالک توصیه می‌کند که به منافع عامه مردم توجه کن و رضایت اکثر را مدنظر بگیر، گرچه رضایت خواص از بین برود و او را به خصلت‌های زشت اطرافیان مانند خودکامگی، چاول‌گری، نامردی در روابط اقتصادی با دیگران آگاه می‌سازد.

تا درباره‌ی جریان‌های سیاسی مخالف حضرت علی(ع) توضیح دهید.

ی‌با نگرش جریان شناسانه می‌توان مخالفان حضرت علی(ع) را به چند گروه تقسیم کرد:

1. ثروت اندوزان: گروهی از مخالفان امام(ع)، زراندوزان و مال پرستان بودند. کسانی که فکر غارت‌گری بیت‌المال و پر کردن جیب خود را در سر می‌پروراندند. آنان در عصر دولت عثمان از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار بودند ولی در حکومت علوی، از همه‌ی آنها محروم شدند و به همین جهت، در مقابل امام u ایستادند. روزی شخصی از عبدالرحمن سلمی یکی از این طایفه‌ی زراندوزان، سؤالی کرد و او را به خدا قسم داد که صادقانه پاسخ دهد. پرسید: تو را به خدا، غیر از این است که دشمنی تو با امام

علي(ع) از روزي آغاز شد که او بيت المال کوفه را تقسيم کرد و به تو و خانواده ات امتياز ويژه نداد. و عبدالرحمن پاسخ مثبت داد.

يزيد بن خبيّه از طرف امام، به حکومت اري منصوب شد و پس از درگيري با خوارج و شکست آنها، تمام اموال خوارج را شخصاً تصاحب کرد. امام او را دستگير کرد و شخصي را مأمور نگاهداري او تا رسيدن به مرکز نمود. يزيد از خواب آن شخص سوء استفاده کرد و به طرف معاويه فرار کرد و عليه امام، قصيده اي سرود و از دشمنان سرسخت حضرت شد. عمرو عاص نيز در گذشته از امکانات ويژه اي برخوردار بود و امام او را محروم ساخت و دشمن امام گردید.

2. قدرت طلبان: مخالفت طلحه، زبير، عبدالله بن زبير و محمد بن طلحه با امام علي(ع) ريشه در قدرت طلبي هاي آنها داشت. به گونه اي که حتي تحمل يکديگر را نداشتند. طلحه و زبير بر سر نماز جماعت، نزاع مي کردند و هر کدام، خود را شايسته ي امام جماعت بودن مي دانستند.

3. منافقان: سومين جريان سياسي مخالف، جريان نفاق است؛ جرياني که اسلام را پذيرا نبود ولي اين مطلب را اظهار نمي کرد. اشعث بن قيس، عمرو بن عاص، مغيرة بن شعبه، نمونه هايي از طرفداران اين جريان اند. سرچشمه ي اين جريان نفاق، معاويه است که به تعبير ابن ابي الحديد، او هميشه ملحد بوده و هرگز در کفر و الحاد شک نداشته است. مغيرة بن شعبه در انحراف حکومت و تثبيت بني اميه نقش زيادي داشت و از دوستان صميمي معاويه بود. پسر او نقل مي کند: هرگاه با پدرم به ديدار معاويه مي رفتيم، او از هوش و ذکاوت و تدبير معاويه سخن مي گفت، تا اين که شبی به خانه آمد و ديدم بسيار غمگين است و از خوردن شام امتناع کرد. ساعتی انتظار کشيدم، غم پدرم فرو ننشست. تصور کردیم از دست ما عصباني است. از او سؤال کردیم، پدرم گفت: پسر من از نزد کافرترين و پست ترين انسان مي آيم. گفتم: آن کيست؟ گفت: معاويه. گفتم: تو که هميشه از او تعريف مي کردی پس چه شده است؟ گفت: امشب من و او جلسه اي خصوصي داشتيم؛ به او پيشنه اد کردم: اي امير المؤمنين، عمري از تو گذشته و پير شده اي، اگر عدالت پيشه کنی و نسبت به اقوام خود، بني هاشم، صله ي رحم به جا آوری و به آنان توجه کنی، بهتر است و اين کار تو در تاريخ خواهد ماند و ثوابش در آخرت براي تو، و در دنيا مردم از تو به نيکي ياد مي کنند؛ از طرفي بني هاشم نيز توان مقابله با تو را ندارند. معاويه گفت: هرگز، هرگز، کدام نام نيك خواهد ماند؟ ابوبکر به قدرت رسيد و به عدالت رفتار کرد و با مرگش نام او نيز خاموش شد. عمر به قدرت رسيد و با آن همه تلاش همين که مُرد، نامش فراموش شد؛ ولي نام يتيم بني هاشم را روزي پنج بار با صدای بلند فریاد مي کنند «اشهد انّ محمّداً رسول الله»؛ اي بي پدر کدام عمل و کدام نام بعد از نام يتيم بني هاشم خواهد ماند. نه؛ به خدا قسم، تا نام اين مرد را دفن نکنم به طوري که هرگز نامش را نبرند، امکان ندارد آرام گیرم.

4. حسودان: گروهی از مخالفان علي(ع) نه طالب قدرت و زراندوزي بودند و نه در حلقه ي منافقان (البته درجه ي اعلاي از نفاق) جاي داشتند، ولي به فضایل و موقعيت امام علي(ع) و علاقه و عشق طرفداران او حسادت مي پرورند. عايشه نمونه ي بارز اين جريان است. او از وقتي که همسر پيامبر(ص)

شد، به جهت محبت فراوان پیامبر به علي و زهرا و فرزندان، به آنان رشك مي‌برد و به اين حسادت نيز، در قضيه‌ي جنگ جمل اعتراف کرد.

5. دگراندیشان: گروه‌ي که به يك سلسله اصول اعتقادي معتقد بودند، ولي شهادت اعلام انحراف فکري خود را نداشتند، در عصر حکومت علي(ع) عقايد دگراندیشان بروز کرد. سمره بن جندب و گروه‌ي از خوارج در اين طبقه جاي دارند، ابن ابی‌الحديد نقل مي‌کند: «ابوصالح مي‌گويد: به ما گفتند يکي از صحابه‌ي رسول خدا(ص) به شهر آمده؛ به دیدنش رفتيم و دیديم سمره بن جندب است که در يك طرفش خمر بود! با تعجب پرسيدم: اين چه وضعي است؟ گفت: ميتلا به نفرس است؛ يعني به بهانه‌ي مرض، مشروب مي‌خورد.»

6. متحجران: طایفه‌ي خوارج که در فصل ديگري بدان پرداخته‌ايم، از مخالفان آن حضرت‌اند که منشأ مخالفت، تحجر و جهل آنها بود.

تا روش‌هاي کاربردي مخالفان امام علي(ع) چه بود؟

ي مخالفان حضرت علي(ع) براي رسيدن به اهداف پليد خود، از شيوه‌هاي مختلفي جهت منحرف ساختن مردم استفاده مي‌کردند:

1. سانسور خبري يا حقيقت پوشي: مخالفان، هم وقايع گذشته را سانسور مي‌کردند و نمي‌گذاشتند نسل جديد از نقش اميرالمؤمنين در ترويج اسلام و ايتار و رشادتهاي او باخبر شوند؛ هم حديث ولايت و جريان غدیر را کتمان مي‌کردند و هم تاريخ را تحريف مي‌کردند و گاهي شخصيتهاي تاريخي را جابه‌جا مي‌کردند. به عنوان مثال معاويه را محرم اسرار پیامبر و يگانه مفسر قرآن و کاتب وحی معرفی کردند.

2. تبليغات عليه امام علي(ع): مهم‌ترين ابزار جنگ رواني مخالفان امام، تبليغات بود. با اين شيوه، شام عليه امام علي و امام حسن و امام حسين(ع) بسيج شدند و بدترين اوصاف زشت به علي(ع) نسبت داده شد. عمرو بن لثابت، سوار بر مرکب مي‌شد و در شهرها و روستاها دور مي‌زد و هر جا مي‌رسيد مردم را جمع مي‌کرد و عليه امام تبليغ مي‌کرد و جملات زشتي درباره‌ي حضرت مي‌گفت.

عمرو بن عبدالعزيز مي‌گويد: در دوران نوجواني، نزد يکي از فرزندان عقبه بن مسعود قرآن مي‌آموختم. روزي در حالي که با بچه‌ها بازي مي‌کردم، علي(ع) را لعن مي‌کرديم. استاد از کنارم گذشت و داخل مسجد شد. از بچه‌ها جدا شده، براي درس وارد مسجد شدم. همين که استاد مرا ديد، شروع به نماز خواندن کرد و به عنوان اعتراض، نمازش را طولاني کرد. وقتي نماز او تمام شد، به او گفتم، استاد چه شده است؟ گفت: پسر، درست شنيدم که تو امروز علي را لعن مي‌کردي؟ گفتم: آري. گفت: از کجا فهميدي بعد از اين که خداوند از اصحاب بدر راضي شده است، بر آنان غضب کرده است تا لعن آنان جايز باشد؟ گفتم: استاد مگر علي(ع) از اهل بدر بوده است. گفت: مگر نقش آفرين بدر غير از علي کسي ديگري بوده است؟ سپس استادم گزارش جنگ بدر و تلاش امام علي(ع) در شکستن سپاه کفر را توضيح داد و من با استادم عهد کردم که ديگر علي(ع) را لعن نکنم. وقتي پدرم، حاکم مدینه بود و نماز جمعه مي‌خواند، با اين که فصیح‌ترين مردم بود، ولي وقتي به لعن گفتن علي(ع) مي‌رسيد، لکنت

زبان پیدا می‌کرد. به پدرم گفتم چرا چنین می‌شود؟ گفت: پسر، مردمی که پای سخن‌رانی ما می‌نشینند اگر فضایل علی(ع) را که پدرت می‌داند بدانند، هرگز از ما پیروی نمی‌کنند. قضیه‌ی پدر و استادم، سبب شد تا با خدا عهد ببندم که اگر روزی قدرت به دست من بیفتد، لعن او را بردارم و اکنون که به قدرت رسیدم باید این کار را بکنم.

3. ترور شخصیت: ارایه‌ی تصویر نادرست از شخصیت علی(ع) نسل جوان را علیه او بسیج کرد. هاشم‌بن‌عبته یکی از سرداران سپاه امام علی(ع) در صفین بود که جوانی در این جنگ در برابر او قرار گرفت و شروع به رجز خوانی کرد:

من بازمانده‌ی پادشاهان غسانم؛ متدین به دین عثمانم.

قاریان ما به ما گفته‌اند که علی قاتل عثمان است.

وی با ناسزاگویی علیه سپاه امام(ع) حمله می‌کرد. هاشم‌بن‌عبته، با دیدن این صحنه برخاست و به او گفت: بعد از این دنیا حساب و کتابی وجود دارد و خداوند درباره‌ی حضور تو در این صحنه از تو بازخواست خواهد کرد؛ از خدا بترس.

جوان گفت: من به خاطر این با شما می‌جنگم که شما نماز نمی‌خوانید! رهبرتان نماز نمی‌خواند! رهبرتان، عثمان را کشته است و شما نیز او را در کشتن عثمان یاری کرده‌اید! هاشم گفت: تو با عثمان چه کار داری؛ عثمان را اصحاب رسول خدا(ص) و فرزندان‌شان کشته‌اند. آنان اهل دین و دانش هستند و کار این دین هم به زمین نمانده است. اما این که می‌گویی رهبر ما نماز نمی‌خواند، لازم است بدانی بعد از رسول خدا(ص)، رهبر ما اولین کسی بود که نماز خوانده است. او نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا(ص) و سزاوارترین فرد به اوست. او دانشمندترین فرد امت اسلامی و آگاه‌ترین مردم به دین خداست. و این گروه که همراه من هستند، اهل شب زنده‌داری، قرآن و دعا می‌باشند. ای جوان، این گروه بدبخت، تو را گمراه نکنند. جوان گفت: آیا راهی برای توبه‌ی من وجود دارد؟ هاشم گفت: آری، توبه کن. خداوند توبه‌پذیر است و از کارهای زشت در می‌گذرد. جوان از میدان جنگ عقب‌نشینی کرد. سپاهیان شام به او گفتند: این عراقی تو را فریب داد؟ جوان گفت: خیر او مرا نصیحت کرد.

4. تحریف دین: معاویه به سمره‌بن‌جندب پیشنهاد صد هزار درهم را داد تا شأن نزول آیه‌ی 207 بقره «و من الناس من یشري نفسه ابتغاء مرضات الله والله رءوف بالعباد» را تغییر دهد. و این آیه را که در لیلۃ المیت در شأن امام علی(ع)، آنگاه که در شب هجرت پیامبر در بستر او خوابید نازل شد به ابن‌ملجم مرادی نسبت دهد. سمره بن جندب نپذیرفت تا با چهارصد هزار درهم این پیشنهاد را عملی کرد.

5. تشویق مخالفان: تشویق خرابکاران نیز از روش‌های مخالفان حضرت علی(ع) بود. ابوبرده، پسر ابوموسی اشعری که از مخالفان سرسخت امام بود، روزی ابوالعادیه قاتل عمار یاسر را دید - عمار یاسری که به فرموده‌ی پیامبر، معیار تشخیص حق و باطل است و گروه متجاوز او را می‌کشند - به او گفت: تو قاتل عمار هستی؟ گفت: آری. به او گفت: دستت را بده، دستش را گرفت و بوسید و گفت: هرگز آتش به آن نرسد.

6. جلوگیری از تثبیت مدیران: روش عدم ثبات مدیریت و تغییر روزمره‌ی مدیران در آسیب‌پذیری حکومت بسیار مؤثر است که دشمنان امام آن را به کار می‌بردند. برای نمونه، مخالفان علی(ع) به سهل بن حنیف که از طرف امام به عنوان والی شام منصوب گردید اجازه‌ی ورود ندادند و یا طرفداران بنی‌امیه، راه را بر عماره بن شهاب که جهت حاکمیت کوفه از ناحیه‌ی امام منصوب گردید، بستند.

7. روش جاسوسی: نقش جاسوسان در سرنگونی حکومت، کمتر از نیروهای نظامی نیست. عماره بن عقبه برادر ولید، از مخالفان سرسخت امام در کوفه بود، ولی اظهار به مخالفت نمی‌کرد و اخبار کشور و به ویژه طرفداران امام علی(ع) را به شام مخابره می‌کرد.

8. رشوه دادن: معاویه با این شیوه، دوستان علی(ع) را یا به شهادت می‌رساند و یا آنها را از علی(ع) جدا می‌کرد. با همین شیوه، مالک اشتر رادر منطقه‌ی قلزم در مسیر مصر به شهادت رساند.

9. غارت بیت‌المال.

10. ایجاد ناامنی و در نهایت ترور فیزیکی امام، از روش‌هایی بود که دشمنان علی(ع) به کار گرفتند. تا چرا علی(ع) بعد از رحلت پیامبر(ص) سکوت کرد و سکوت او تا ربع قرن طول کشید؟ آیا امیرالمؤمنین، خلافت را حق مسلم خویش نمی‌دانست؟ برای ستاندن حق خود، چه اقدامی نمود؟ سکوت بیست و پنج ساله چه توجیهی دارد؟

۱ پاسخ اجمالی این است که امام، خلافت را حق مسلم خویش نمی‌دانست. در ستاندن آن نیز اقداماتی نمود ولی به دلایلی از جمله حفظ اسلام نوپای، نگرانی از ارتداد مسلمانان، ترس از تفرقه‌ی آنها، جلوگیری از خونریزی‌های حیران ناپذیر، فقدان اصحاب کافی و مطمئن، نامناسب بودن زمان و سفارش‌های پیامبر(ص) سکوت بیست و پنج ساله را بر قیام ترجیح داد.

پاسخ تفصیلی این است که امیرالمؤمنین، پس از رحلت رسول خدا، در موارد و زمینه‌های مناسب، مسئله‌ی جانشینی پیامبر را مطرح کردند و فرمودند: «اَحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اِضَاعُوا الثَّمَرَةَ»؛ «به درخت رسالت احتجاج کردند، ولی میوه‌ی آن را تباه ساختند.» مراد حضرت از ثمره، خودشان است. به سعد بن ابی وقاص، یکی از افراد شورای عمر خطاب کردند: «به خدا سوگند که شما به مقام خلافت حریص‌تر و در خویشاوندی با پیامبر(ص) دورتر هستید و من به خلافت سزاوارتر و به پیامبر(ص) نزدیک‌ترم. و حق مسلم خود را مطالبه می‌کنم، در حالی که شما میان من و حق مانع شده‌اید. امام در ادامه می‌فرمایند: «و قریب در امر خلافت که اختصاص به من داشت، بر دشمنی با من اتفاق کردند و حق مرا غصب نمودند.» و نیز فرمودند: «سوگند به خدا، از زمانی که رسول خدا(ص) از دنیا رفت تا امروز، همواره از حق خود محروم شدم در حالی که دیگران بر من مقدم داشته شده و من تنها مانده‌ام.»

امام علی جهت احقاق حق خود، از مهاجرین و انصار طلب یاری می‌کرد، شبانه به همراه فاطمه(س) و حسن(س) به منازل آنها می‌رفت و انحراف اعراب را گوشزد می‌نمود. ابن قتیبه دینوری، می‌گوید: علی(ص) شبانه از خانه‌ی خود خارج می‌شد، در حالی که فاطمه(س) را سوار بر چهارپا می‌نمود. به مجالس و منازل انصار می‌رفت و از آنها برای احقاق حق خود تقاضای کمک می‌کرد و آنها در جواب

علي(ص) و دختر رسول گرامی اسلام(ص) می‌گفتند: ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کردیم و اگر علي(ص) زودتر مراجعه می‌کرد، ما با او بیعت می‌نمودیم و علي(ص) در پاسخ می‌گفت: آیا صحیح بود که من بدن رسول اکرم(ص) را در گوشه‌ی خانه رها کنم و به فکر خلافت و گرفتن بیعت باشم؟ پس علي(ص)، در مقابل انحراف قریش سکوت نکرد و از حق خلافت دفاع کرد و لیکن حفظ دین اسلام، برای او مهم‌ترین هدف، تلقی می‌شد. ایشان گرفتار يك وضعیت اجتماعی شده بودند و خود را بر سر يك دو راهی می‌دیدند: حفظ اسلام و دست‌آورد‌های آن و به دست آوردن مقام خلافت. و بی‌اشک امام راه نخست را ترجیح دادند.

«ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان نشتابم، باید شاهد ایجاد شکاف در اسلام و یا نابودی آن باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت چند روزه بر شما، بسی سخت‌تر و بزرگ‌تر است.» «بعد از رحلت پیامبر(ص) به مردم گفتم که ما اهل بیت پیامبر و وارث عترت او هستیم نه دیگران. کسی در حق ما منازعه نکند و طمع نورد؛ زیرا بعد از رحلت پیامبر(ص) قریش بر ما اعتراض کرد و حق ما را غصب نمود و امارات را به دیگری واگذار کرد که این موجب شد، ضعیف در حق ما طمع ورزد و دلیل بر ما بزرگواری بفروشد، به خدا سوگند، اگر ترس از ایجاد تفرقه‌ی بین مسلمانان و بازگشت کفر به جامعه‌ی اسلامی نبود و دین تهدید به نابودی نمی‌شد، وضع ما غیر این بود که مشاهده می‌نمایید.»

علاوه بر مطلب فوق، امام(ع) یآوری جز اهل بیت(ع) نداشت. امام(ع) در مورد تنها بودن خود می‌فرماید: «در کار خود اندیشیدم و دیدم یآوری جز خاندان خویش ندارم؛ اقدام نکردم و به مرگ آنان راضی نشدم. چشم‌های پر از خاشاک را فرو بستم و با همان گلیوی که گویا استخوان در آن گیر کرده بود، جرحه‌ی حوادث را نوشیدم.»

تا مصحف امام علي(ع) چه اختلافی با قرآن موجود دارد؟ آیا همان مصحف رسول الله(ص) است؟ ی پیامبر(ص) به جهت کمالات گوناگون علي‌بن‌ابی‌طالب(ع) به ویژه داشتن علم وراثت و کتابت، جمع‌آوری قرآن را به آن حضرت سپرد. رسول خدا(ص) در حال احتضار بود که به امیرالمؤمنین فرمود: «ای علي، قرآن در میان کتاب‌ها و قطعه‌ها و برگ‌هایی کنار رخت‌خواب من است؛ آن‌ها را برداشته در يك جا گرد آورید و ضایع نکنید چنان که یهود، تورات را ضایع کردند. علي(ص) برگ‌ها را در پارچه‌ای زرد نهاده، در خانه‌اش گذاشت و مهر کرد و فرمود: ردا بر دوش نمی‌اندازم تا زمانی که قرآن را گرد آورم. از آن پس، امام بی‌آن‌که عبا بر دوش اندازد، با میهمانانش روبه‌رو می‌شد تا هنگامی که قرآن را جمع‌آوری کرد.» این کار شش ماه طول کشید.

امام علي(ع) آیات را براساس ترتیب نزول قرآن مرتب کرد و آیات منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و تأویل و مقصود کلی و نیز تنزیل و شأن و سبب نزول وحی را بیان نمود. در مصحف امام(ع) محکّمات از متشابهات تفکیک شده بود و نام‌های کافران و مشرکان و منافقان و مؤمنان در این مصحف، بیان گردیده بود.

تمام این مطالب و برخی از تفسیرهای آیات در مصحف علی(ع) ذکر شده بود. ولی سیاستمداران روزگار علی(ع) به جهت ناهم‌آهنگی مطالب و تفاسیر مصحف علی(ع) با خواسته‌های سیاسی آن‌ها، از پذیرش این مصحف امتناع ورزیدند. بنابراین امام(ع) این مصحف را به فرزندان خویش سپرد تا این که امام زمان(عج) هنگام قیام، آن را همراه خود می‌آورد. تفاوت مصحف امام علی(ع) که به امر رسول خدا انجام گرفت با قرآن موجود، در تعداد آیات و سوره‌ها نیست؛ بلکه اولاً، مصحف حضرت علی(ع) به همراه تفسیر و تنزیل و تأویل بود؛ ثانیاً به ترتیب نزول آیات نگاشته شده بود؛ ثالثاً، آیات منسوخ و ناسخ و محکم و متشابه از یکدیگر متمایز شده بود.

تا آیا پیامبر(ص) بر امامت علی(ع) تصریح کرده است؟

اُرسول خدا(ص) برای تثبیت امامت علی(ع) تلاش فراوان نمود و در هیچ زمینه‌ای برای ابلاغ پیام الهی کوتاهی نکرد. امام علی(ع) نیز برای احیای این حقیقت، گام‌های استواری برداشت؛ ولی مخالفان وی با قوّت، اقدامات پیامبر(ص) و علی(ع) را خنثا کردند. و اینک نمونه‌هایی از حرکت‌های پیامبر و بهره‌های او از فرصت‌های مناسب در معرفی علی(ع) را بیان می‌کنیم.

1. پیامبر(ص) در روز انذار، روز آغازین ظهور نبوّت وی، هنگامی که خویشان و بستگان خود را به رسالت دعوت کرد، خلافت امام علی(ع) را نیز به آنان معرفی کرد و رسالت و نبوّت را به امامت و ولایت گره زد و به مخاطبان فهماند که نبوّت و امامت دو حقیقت ناگسستنی‌اند. و این معرفی نه از ناحیه‌ی شخص پیامبر بلکه از طرف خداوند ابلاغ شده بود؛ زیرا وقتی در یکی از روزهای مشقت‌بار مکه، رئیس قبیله‌ی بنی عامر نزد رسول خدا و در حضور اصحاب مسئله‌ی جانشینی و خلافت را به پیامبر پیشنهاد کرد، رسول خدا(ص) به صراحت اعلام کرد که مسأله‌ی جانشینی من با خداست.

2. عیدل قرار دادن علی(ع) و اولادش در کنار قرآن در حدیث ثقلین و سفارش به مردم جهت همراهی کردن این دو گوهر گران‌بها و نیز بیان فضایل علی(ع) از زبان پیامبر(ص) مانند شهر علم بودن علی(ع)؛ افضل بودن ضربه‌ی شمشیر علی(ع) از عبادت جن و انس، در جریان جنگ خندق؛ قرار دادن حبّ علی(ع) به عنوان ملاک ایمان و حلال زادگی و دشمنی او به عنوان معیار نفاق و حرام‌زادگی؛ همراهی حق با علی و علی(ع) با حق؛ همچون کشتی نوح بودن اهل‌بیت پیامبر(ص) و مایه‌ی نجات و رهایی بودن آن‌ها از هلاکت؛ این موارد، نمونه‌هایی از اقدامات رسول الله جهت تثبیت امامت حضرت علی(ع) به شمار می‌آید.

3. نزول آیه‌ی ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

ولی شما هست یکتا خدا همین‌سان فرستاده‌اش مصطفی

دگر مؤمنانی که اندر صلات به وقت رکوعش دهند زکات

به اجماع آراء مراد از ولی در این آیه باشد امام علی(ع)

تمام مفسران شیعه و اهل تسنن، آیه‌ی ولایت را در شأن امیرالمؤمنین توصیف می‌کنند. هر چند نقل واقعه به گونه‌های گوناگون بیان گردیده، ولی همه‌ی آن‌ها از مضمون یکسان برخوردارند و آن این

است که علی(ع) در حال رکوع نمازش، انگشتی خود را به عنوان زکات به فقیری بخشید و این آیه‌ی شریف در شأنش نازل شد. و علی(ع) را که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» است، به وصف ولایت، متصف ساخت.

توضیح معنای آیه‌ی شریفه این است که: الف. آیه با کلمه‌ی «انما» انحصار پیدا کرده است، یعنی این است و جز این نیست که ولایت در سه دسته انحصار دارد، خدا، رسول و مؤمنان؛ ب. ولایت به معنای اولی در تدبیر امور اجتماعی است که فرمان‌بری او واجب است. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر ولایت در این آیه سه مصداق خدا، رسول الله(ص) و علی(ع) را شامل می‌شود، پس چرا «الَّذِينَ آمَنُوا» به صورت جمع به کار رفته است؟ پاسخ این است که با توجه به شأن نزول آیه، بیهشک، حضرت علی(ع)، مصداق آیه‌ی شریفه است و اگر قرار باشد افراد دیگری نیز مصداق آن قرار گیرند، باید با دلایل دیگری اثبات گردد؛ مانند احادیث نبوی دیگری که از ولایت سایر ائمه‌ی اطهار گزارش داده‌اند. علاوه بر اینکه در آیه‌ی مباهله نیز «نسائنا» جمع به کار رفته و تنها وجود مبارک حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) منظور است. اشکال دیگری مطرح می‌شود که چگونه علی(ع) در حال نماز و غرق در عبادت حق، فریاد مستمندی را شنید توجه او جلب شد و انگشتش را بخشید با توجه به اینکه علی بن ابیطالب، هنگام نماز، آنقدر مستغرق در عبادت و بندگی می‌شد که حتی با کشیدن تیر از پای او، از حالت عبادت بیرون نمی‌آمد. پاسخ این است که اتفاق مستمند با روح عبادت ناسازگار نیست. و اصولاً اولیای الهی در حال عبادت خدا از عبادت دیگری غافل نمی‌شوند ولی در مقام عبودیت و بندگی مقام جمع الجمع و کسب تمام مصادیق بندگی را دارند و مصداق «لا یشغله شأن عن شأن» هستند؛ یعنی شأن و کار الهی، آنها را از کار الهی دیگر باز نمی‌دارد. پس پرداخت زکات همانند نماز نیز عبادت و بندگی است و عابد حقیقی با انجام یک عبادت، از عبادت دیگر غفلت نمی‌کند.

اشکال دیگر این است که برخی «ولایت» را در آیه‌ی شریفه به معنای دوستی و محبت و ناصر (نه سرپرستی و متصرف در امور) گرفته‌اند. در حالی که ولایت علی(ع) در این آیه در ردیف ولایت پیامبر و خداوند قرار گرفته است.

و بیهشک، ولایت در این دو مورد به معنای سرپرستی است. و وحدت سیاق اقتضا می‌کند که ولایت علی بن ابیطالب نیز به معنای سرپرستی باشد.

4. جریان غدیر و نزول آیات سوره‌ی مائده مبنی بر ولایت امیرالمؤمنین و تمسک حضرت به این جریان در موارد متعدد و احادیث دیگری مانند، وصایت، وراثت، خلافت، منزلت، هدایت، سفینه، ثقلین و ... جملگی بر امامت و ولایت آن حضرت دلالت دارند.

با این همه دلایل و قرائن، چرا علی(ع) گوشه نشین شد و حق خلافت از او سلب شد؟ پاسخ این پرسش در یک جمله خلاصه می‌شود که علی(ع) قربانی تعصب و جاهلیت عرب شد. قدرت طلبی و شهرت خواهی عده‌ای از یک طرف و عصبیت‌های قومی و فامیلی و تعصبات حزبی و قبیله‌ای گروهی از طرف دیگر، سبب شد تا لیاقت‌ها و صلاحیت‌های علمی و عملی به حاشیه نشینند و آثار شوم اجتماعی، سراسر جامعه‌ی اسلامی را فرا گیرد. علی(ع) علی‌رغم فضایل فراوانش با نیرنگ و

دغل‌یازی مخالفانش غریب ماند و فضایل او کتمان شد و با حسد و کینه‌ای که نسبت به او داشتند به غصب خلافت اقدام کردند. تبعیض‌ها، بی‌عدالتی‌ها، و حق‌کشی‌ها به حدی گسترده شد که ملت اسلامی برای حلّ معضلات به علی(ع) رو آورد. و علی(ع) نیز فرمود: «سوگند به خدا، اگر حضور مردم بر من اتمام حجت نمی‌کرد و اگر خدا از عالمان پیمان نمی‌گرفت که بر گرسنگی مظلوم و شکم‌پارگی ظالم قرار نگیرند، ریسمان خلافت را رها می‌کردم.

تا زن در نهج‌البلاغه چگونه توصیف شده است؟

یکی از زمینه‌هایی که علی(ع) در تاریخ سیاسی و اجتماعی خویش بدان پرداخته، بیان نارسایی‌ها و کمبودهای زنان است؛ زیرا آغاز حکومت وی گرفتار فتنه‌ها و دسیسه‌های زنانه گردید. برای درک دقیق مراد حضرت، باید کلام علی(ع) را با توجه به شأن صدور کلام حضرت شناخت تا روشن گردد کلام امام(ع) درباره‌ی زن به جنس زن در تمام روزگاران مربوط است یا تنها به زنان جامعه و عصر علی(ع) یا اعصار مشابه آن ارتباط دارد. برای شناخت مقام زن از دیدگاه علی(ع) ابتدا باید به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی دوران علی(ع) توجه کرد و شأن بیان خطبه‌های مربوط به زن را شناخت. و سپس سایر سخنان حضرت نسبت به زن و نیز چگونگی برخورد آن بزرگوار با خانواده‌ی خویش را بررسی کرد تا با توجه به عصمت امام(ع) در گفتار و رفتار، دیدگاه دقیق آن حضرت را نسبت به جنس زن درک نمود.

- حضرت علی(ع) در مواردی از سخنانش به کلام حضرت زهرا(س) تمسک جسته و با توجه به مقام عصمت آن بزرگوار مطالب او را حجت شمرده است. برای نمونه در باره‌ی مراسم تجهیز مردگان می‌فرمایند: «حضرت زهراء(س) بعد از ارتحال پدر بزرگوارش به زنان بنی‌هاشم که در ماتم، او را یاری کرده بودند، فرمود: این حالت را رها کنید و به دعا و نیایش مشغول شوید. «و یا در نامه‌ای به وجود همسرش، فاطمه‌ی زهرا(س) می‌باهات می‌کند و با افتخار از آن یاد می‌کند و می‌فرماید: «مناخیر نساء العالمین.»

علی(ع) در عمل و سیره با دل‌سوزی و کمک کردن در امور منزل نیز به شأن و منزلت زن بها می‌داد. امام صادق(ع) می‌فرماید: «امیرالمؤمنین(ع) هیزم تهیه می‌کرد، آب می‌آورد و جاروب می‌کرد و فاطمه(س) آرد می‌کرد و آرد را خمیر می‌کرد و نان می‌پخت.» امام علی(ع) به مردان سفارش می‌کرد که بارهای سنگین خود را بر دوش زنانشان نگذارند. به همین دلیل، حضرت، خود بار منزل را حمل می‌کرد و می‌فرمود: «چیزهایی که برای خانواده‌ی انسان سودمند است، بردن آن برای افراد با کمال، موجب نقص نخواهد بود.»

حضرت علی(ع) نه تنها مانع فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و علمی حضرت زهرا(س) نمی‌شد، بلکه ایشان دوش به دوش علی(ع) از اهداف و احکام اسلام دفاع می‌کرد.

- تفاوت‌های زن و مرد نیز بر علی(ع) آشکار است، یکی از این تفاوت‌های پذیرفته شده نزد اندیشمندان و متفکران، تفاوت زن و مرد در عرصه‌ی عقلانیت مدیریتی است. همان‌گونه که امام علی(ع) در خطبه‌ی 80 نهج‌البلاغه پس از واقعه‌ی جمل و ناظر به فتنه‌ها و دسیسه‌های عایشه فرمود که «زنان،

نواقص العقل اند.» مراد حضرت از عقل، عقل مدیریتی است، نه عقل نظری و تحلیل‌گری؛ زیرا زنان در شناخت حقایق و تئوری یا فرضیه‌یابی و فلسفه‌پردازی، هیچ تفاوتی با مردان ندارند؛ ولی این طایفه در عقل مدیریتی از نقصان خاصی برخوردارند؛ یعنی عقلی که در مرحله‌ی اجرا و اداره‌ی مجموعه‌ی نیروهای انسانی، تدبیر و برنامه‌ریزی را به عهده دارد. این بدان معنا نیست که زنان در اداره‌ی منزل ناتوان باشند؛ زیرا شأن صدور کلام امام(ع)، جنگ جمل و مدیریت عایشه در این جنگ است. پس مراد حضرت از عقل در این روایت، عقل نظری یا عقل عملی نیست، بلکه عقل مدیریتی منظور اوست. و سرّ نقصان عقل مدیریتی زنان، کمال عاطفی آنها است؛ زیرا به تعبیر خانم لامبر، عاطفه‌ی قدرت‌مند زن، او را بازی می‌دهد. و علی‌رغم تیزهوشی و ادراک سریع، در درک پیوستگی و ارتباط مسایل اجتماعی ضعف دارند.

در نتیجه، مردان از جهت عاطفی و زنان از نظر عقلانی نسبت به یکدیگر احساس نیاز می‌کنند. و سرّ عدم مشورت با زنان نیز به جهت قوّت عاطفه و ضعف اراده‌ی آنهاست. به همین دلیل امام می‌فرماید: «از مشورت با زنان بپرهیزید مگر زمانی که کمال عقل آنها آزمایش شود.»

اسلام با توجه به تفاوت‌های جسمانی میان زن و مرد، احکام و تکالیف شرعی متفاوتی بیان کرده است. تکلیف سنگینی چون جهاد را از او نخواستند زیرا به تعبیر امام علی(ع) نباید به زن بیش از حد خود تحمیل کرد. زن همچون شاخه‌ی گل است نه قهرمان میدان‌ها.

امام علی(ع) مهم‌ترین وظیفه‌ی زنان را خانواده‌داری و شوهرداری و تربیت فرزندان می‌داند و می‌فرماید: «جهاد زن، حسن شوهرداری است.» «هیچ شیری که به کودک داده می‌شود، برکتش، عظیم‌تر از شیر مادرش نیست.» حضرت، نسبت به شیر دادن، بیش از ازدواج حساس بود؛ زیرا شیر دادن طبیعت را تغییر می‌دهد.

این سخن که باید زنان از هر جهت شبیه مردان شوند و از نظر وظایف و تکالیف بین آنها تفاوتی نباشد، نه تنها منشأ افسردگی زنان و مردان می‌گردد، بلکه به نابودی نظام خانواده منجر می‌شود. بسیاری از متفکران غربی، واژگونی جنسیت را عامل مهم آسیب‌های روانی مانند افسردگی و آسیب‌های اجتماعی معرفی کرده‌اند. زیرا برابر دانستن زن و مرد، منشأ حضور زن در تمام عرصه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی می‌شود و حجاب و پوشش را از دست می‌دهد و علل بیماری و اضطراب و افسردگی را فراهم می‌آورد. امام علی(ع) می‌فرماید: «از طریق حجاب، چشمان زنان را بپوشان؛ زیرا حجاب و پوشش، آنها را سالم‌تر و پاک‌تر نگاه خواهد داشت.» این، بدان معنا نیست که زن علاوه بر خانواده‌داری و پرورش انسان‌های بزرگ در مسائل و فعالیت‌های اجتماعی شرکت نکند. تاریخ گواه است که زنان تشیع در دوران خلافت علی(ع) در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کردند و پس از شهادت حضرت نیز به ترویج تشیع و بیان ولایت ائمه‌ی طاهرین(ع) اقدام نمودند برای نمونه می‌توان به آمنه بنت شریذ، جروه بنت مرّه بن غالب تمیمه، ام حکیم، حرّه دختر حلیمه سعدیه، اروی بنت حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، فارغه بنت عبدالرحمن العارثیه، دارمیه حجویّیه، عکرشه بنت الاحلش، ام البراء بنت صفوان بن هلال، ام سنان بنت خثیمه بن مرشد مزحجیه، اشاره کرد.

شبهه‌ای درباره‌ی زنان

حضرت علی(ع) فرموده‌اند: «ای مردم، زنان از ایمان و خرد و ارث، کم بهره هستند؛ اما نقصان ایمانشان به جهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن در روزهای حیض است و جهت نقصان خردشان آن است که گواهی دو زن به جای گواهی یک مرد است و از جهت نقصان نصیب و بهره نیز ارث آنها نصف ارث مردان است؛ پس از زنهای بد پرهیز کنید و از خوبانشان برحذر باشید، و در گفتار و کردار پسندیده از آنها پیروی نکنید تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند.» چه تفسیری میتوان برای این حدیث ارایه کرد؟ پاسخ این است که این حدیث از نظر سند و اعتبار، جای تردید ندارد و بی‌شک به علی(ع) انتساب دارد؛

اما از نظر دلالت باید گفت که در باره‌ی نقصان ایمان، مراد امام(ع) این است که اصولاً عمل عبادی در تقویت ایمان و ترک آن در تضعیف ایمان نقش دارد. پس وقتی زنان دچار عادات ماهانه میشوند و شرعاً مکلف به ترک نماز و روزه می‌گردند، به ناچار گرفتار نقص ایمان میشوند ولی شریعت، راه جبران این نقص را معین کرده است؛ فرموده که زنان هنگام نماز بر سجاده‌های خود بنشینند و ذکر خدا را گویند. برخی گمان کرده‌اند عادت ماهانه نوعی پلییدی است، در حالی‌که این تفکر از قدیم در میان بشر رواج داشته و حتی بنا بر نقل سنن ابوداود، یهودیان، زنان حیض را از خانه بیرون می‌کردند و با او غذا نمی‌خوردند و در یک اتاق زندگی نمی‌کردند و در ظرف او آب نمی‌آشامیدند. به همین دلیل، از رسول خدا درباره‌ی حیض زنان سؤال شد، آیه‌ی 222 سوره‌ی بقره نازل شد که بگو حیض نوعی بیماری است (نه نوعی پلییدی)، در این حالت با زنان نزدیکی نکنید (نه این‌که معاشرت نکنید یا با آنها غذا نخورید).

و اما حکمت نقصان عقل زنان؛ در مباحث قبلی گذشت که با توجه به قراین حالیه و مقامیه و جریان جنگ جمل و فرمان‌دهی عایشه، مراد از عقل، عقل مدیریتی است که زنان به جهت احساسات و عاطفه‌ی شدید، بهره‌ی کمتری از آن دارند و به هیچ وجه مراد از عقل نظری یا عملی و قوه‌ی ادراکی، حقایق هستی و باید و نبایدهای عالم نیست. و اما کم بودن نصیب آنها از ارث بدان جهت است که خداوند، نسبت به حقوق مادی و اقتصادی زنان و مردان خانواده محوره، قوانین آنرا وضع کرده است و ما نیز باید به عنوان یک نظام و سیستم حقوقی بدان بنگریم و جزء نگرانه از آن پرهیزیم. خداوند متعال، برای تنظیم برنامه‌ی اقتصادی خانواده، مرد را مکلف ساخته است تا نفقه‌ی خود و خانواده‌اش را تأمین کند؛ مهریه‌ی زن را بپردازد و برای معاش زن و فرزند تلاش نماید؛ و هیچ‌کدام از این تکالیف بر عهده‌ی زن نهاده نشده است و از طرف دیگر، ارث مرد را دو برابر ارث زن معرفی کرده است و یا دیه‌ی زن را نصف دیه‌ی مرد قرار داده است. حال اگر زنی، به دلایل و عللی، نفقه دار خانواده‌ی خود باشد و مشکلات اقتصادی را خود بردوش بکشد و در آن حال، کسی به او آسیبی رساند، علاوه بر نصف دیه، از مازاد بر دیه هم بهره‌مند می‌گردد. فلسفه‌ی پیروی نکردن از زنان نیز به بعد عاطفی آنها برمی‌گردد. البته برخی از این ویژگی‌ها معلول عوامل اجتماعی صدر اسلام و بعد از آن است؛ به همین دلیل، پیامبر اکرم(ص) نیز همین اوصاف را برای زنان ذکر می‌کند.

بنابراین، زن با تغییر اوضاع فرهنگی و اجتماعی، البته در چارچوب اسلام، می‌تواند مشاور صادق و امینی باشد. البته با توجه به عاطفه و احساسات اکثری در زنان، باید در مشاوره در امور نزاع برانگیز با احتیاط قدم برداشت و به همین دلیل، شهادت زنان مشروط پذیرفته شده و قضاوت آنها به نظر بسیاری از فقها ممنوع است.

پس نباید وضعیت و موقعیت زنان در دوره‌ی جاهلیت را فراموش کرد. زنان در آن دوران نه تنها استقلال اقتصادی نداشتند بلکه از هر شأن اجتماعی و زندگی نیز محروم بودند؛ به همین جهت از رشد فرهنگی، مواهب اجتماعی، ابراز خلاقیت‌ها و ابتکارها و نوآوری‌ها نیز برخوردار نبودند. هیچ اثری به آنها تعلق نمی‌گرفت. اسلام در این دوران درخشید و استقلال اقتصادی به آنها بخشید. آنها را در امر آموزش علوم و فنون مورد حمایت قرار داد. بیش‌ترین توصیه‌های اخلاقی را به مردان نسبت به زنان ارایه فرمود. با توجه به قضایای تاریخی می‌توان چند احتمال ذیل را درباره‌ی خطبه‌ی امام علی(ص) بیان کرد.

الف. شاید سخنان امیرالمؤمنین(ع) درباره‌ی زنان، به شکل قضایای شخصیه است، نه قضایای حقیقیه؛ یعنی تمام زنان در همه‌ی اعصار را شامل نمی‌شود.

ب. سخنان حضرت علی(ع) به شکل قضیه‌ی حقیقیه است ولی متعلقش، زنی است که قیود فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خاصی را حمل می‌کند. و بالطبع زنانی که فاقد این قیود باشند، احکام مذکور در این خطبه شامل آنها نمی‌شود. و بی‌شک، دوران معاصر و روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به گونه‌ای تغییر کرده که نمی‌توان زن امروز را با زن صدر اسلام یکسان دانست و اصرار بر بقای حکم با پذیرش تحولات موضوع، با اجتهاد و فقاقت زنده سازگاری ندارد. گفتنی است اصول و احکام ثابتی در اسلام است که ما را مکلف به عدم تغییر موضوع می‌کند و توصیه می‌کند که موضوع حکم تغییر نیابد. برای نمونه، زن و مرد حق ندارند خود را به زن و مرد غربی تغییر دهند و اخلاق و سیاست و معیشت و حیات خانوادگی را متزلزل سازند. و مسئولیت تربیت فرزندان و حفظ نظام خانواده را از دوش خود بردارند.

ج. تفسیر خاصی که در سطور قبل، از خطبه‌ی امام شد، تا حدودی شبهات مربوط به آنرا برطرف می‌سازد. تنها در باره‌ی اطاعت زنان لازم است این نکته اضافه شود که در روایات فراوانی، اطاعت ناپذیری زنان مقید شده به این‌که اگر زنان از مردانشان، امور غیر شرعی و خلاف شرع را مانند پوشیدن لباس نازک در عروسی‌ها، عزاداری‌ها و حمام‌ها طلب کردند، مردان، مخالفت نمایند. شایان ذکر است که در آن زمان، حمام‌هایی وجود داشت که بدون لنگ و پیش بند، افراد وارد آن می‌شدند و پیشوایان معصوم از فرستادن زنان به این محل‌ها نهی می‌کردند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ